

راه و آرمانهای سیاسی
شهید دوکتور نجیب الله:

دیدگاه‌ها نسبت به جهان و جامعه

درسنامه برای اعضا و هواخواهان جوان حزب وطن

فقیر محمد ودان

مشخصات :

عنوان کتاب: دیدگاه ها نسبت به جهان و
جامعه (درسنامه برای اعضا
وهواخواهان جوان حزب وطن)
نویسنده : فقیر محمد ودان
تاریخ نشر : 27 سپتمبر سال 2020
نوع انتشار: نسخه PDF از طریق آنلاین
صفحه بندی، امور گرافیک و دیزاین پشتی
کتاب : دیپلوم انجنیر عبدالخالق نوری
حق طبع و نشر نسخه چاپی برای نویسنده
محفوظ است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این مجموعه که به مناسبت
بزرگداشت از بیست چهارمین
سالروز حماسه شهادت قافله
سالار حزب وطن و شهید
پرافتخار دفاع از صلح، منافع و
ارزشهای ملی کشور (دکتور
نجیب الله) منتشر می شود؛ به
روح بزرگ این شهید سرافراز و
همه آن شهدای مادر وطن ما
اهدأ میگردد که در راه صلح و
ترقی کشور جانهای شریف خویش
را قربان نموده اند.

فهرست عناوین

پشگفتار ----- الف

درسنامه شماره اول:

- 1 در باره تغییر و تکامل اجتماعی - اقتصادی ----
- 1 الف: تغییر و تکامل ساختار هویتی جامعه ---
- 2 ب: تغییر و تکامل اقتصادی جامعه -----

درسنامه شماره دوم:

- 6 در باره مختصات جامعه افغانی در آستانه ----
آغاز پروسه گذار
- 7 1. مختصات اجتماعی -----
- 8 2. مختصات اقتصادی -----
- 9 3. مختصات فرهنگی -----
- 9 4. مختصات نظام سیاسی -----
5. موقعیت حساس .
- 10 پیچیدگی جغرافیای فزیکي -----

درسنامه شماره سوم:

نیروهای سیاسی و چگونگی ارتباط

- 13 ----- آنان با فرهنگی جامعه
- 16 ----- 1. دین و مذهب
- 17 ----- 2. زبان و ادبیات
- 17 ----- 3. علم و هنر
- 18 ----- 4. نظام اقتصادی و معیشتی
- 18 ----- 5. مراحل و رویدادهای تاریخی
- 19 ----- 6. مختصات جغرافیایی

درسنامه شماره چهارم:

چگونگی قانونمندی حضور حزب دموکراتیک

- 23 ----- خلق افغانستان در وضعیت سیاسی کشور

درسنامه شماره پنجم:

حزب دموکراتیک خلق افغانستان و مسئله

همخوانی آن با سطح رشد اجتماعی و

- 29 ----- اقتصادی جامعه (قسمت اول)

اول - بیگانگی و عدم انطباق مبانی اندیشه‌ی

- 32 ----- ح. د. خ. ا با مختصات جامعه افغانی

درسنامه شماره ششم:

حزب دموکراتیک خلق افغانستان و مسئله

همخوانی آن با سطح رشد اجتماعی و

- 40 ----- اقتصادی جامعه (قسمت دوم)

- دوم - چگونگی همخوانی اهداف ح. د. خ. ا با
 40 با مختصات اجتماعی - اقتصادی افغانستان
 سوم - چگونگی همخوانی اسلوب مبارزه
 47 ح. د. خ. ا با مشخصات جامعه افغانی --

درسنامه شماره هفتم:

- قدرت انحصاری حزب دموکراتیک خلق
 و اثرات آن بر انکشاف اوضاع افغانستان -----
 51

درسنامه شماره هشتم:

- آغاز مبارزه برای رفع انحراف و تصحیح
 نهضت نهضت ترقیخواهانه کشور -----
 60 - موج نخست مبارزه برای نجات نهضت
 62 ترقیخواهانه از انحراف و سرنوشت آن --

درسنامه شماره نهم:

- موج دوم مبارزه برای نجات نهضت
 نهضت ترقیخواهانه از انحراف و طرح
 71 مصالحه ملی -----

درسنامه شماره دهم:

- 81 فلسفه صلح بنیاد اندیشه سیاسی مصالحه ملی -
 83 الف: قانون وحدت و مبارزه ضدین در طبیعت
 84 ب: قانون وحدت و مبارزه ضدین در جامعه 1

درسنامه شماره یازدهم:

مصالحه ملی بمقابله اندیشه رهنما جهت

89 گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح -----

درسنامه شماره دوازدهم:

ساختار جامعه افغانی در وضعیت کنونی

100 رشد اجتماعی - اقتصادی آن -----

101 1. از لحاظ اجتماعی -----

101 2. از لحاظ اقتصادی -----

102 3. از لحاظ سیاسی -----

103 4. از لحاظ فرهنگی -----

درسنامه شماره سیزدهم:

حزب وطن: نیروی سیاسی قانونمند، ترقیخواه،

111 انقلابی و خردورز جامعه افغانی -----

درسنامه شماره چهاردهم:

ارتباط محتوی و مفهوم مصالحه ملی با اهداف

121 و ماهیت حزب وطن -----

درسنامه شماره پانزدهم:

اندیشه سیاسی مصالحه ملی رهنمای مبارزه

129 حزب وطن جهت دستیابی به اهداف آن -----

1. مصالحه ملی اندیشه سیاسی رهنما جهت

130 رفع انحراف نهضت ترقیخواهانه و نتایج آن

131 الف: قطع جنگ و برقراری صلح -----

- 131 ----- ب : حفظ صلح
134 ----- ج : اعمار صلح

درسنامه شماره شانزدهم:

- اندیشه سیاسی مصالحه ملی
139 ----- و دستگاه سیاسی (قسمت اول)
- تغییر و تحول دستگاه دولتی در افغانستان
141 در همخوانی با اندیشه سیاسی مصالحه ملی -
- دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان
افزار سیاسی تحقق اندیشه ها و اهداف
142 ----- ایدولوژی شده طبقاتی
143 1. حزب دموکراتیک خلق افغانستان -----
2. جبهه وسیع ملی پدروطن جمهوری
145 ----- دموکراتیک افغانستان
146 3. دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان --

درسنامه شماره هفدهم:

- اندیشه سیاسی مصالحه ملی و
153 ----- دستگاه سیاسی (قسمت دوم)
1. رفع نظام یک حزبی و استقرار نظام
158 ----- سیاسی مبتنی بر کثرت احزاب
2. تغییرات در جبهه ملی پدروطن ج. د. ا
161 ----- و تبدیل آن به جبهه صلح
162 3. تغییرات در ساختار و ماهیت دستگاه دولتی
163 الف: لویه جرگه جمهوری افغانستان ---

درسنامه شماره هژدهم:

اندیشه سیاسی مصالحه ملی و

- 166 ----- دستگاه سیاسی (قسمت سوم)
- 166 ----- ب: ریاست جمهوری
- 168 ----- ج: شورای ملی
- 171 ----- د: شورای وزیران (حکومت)
- 172 ----- ه: ستره محکمه
- 173 ----- ز: لوی خانونالی
- 174 ----- ک: شورای قانون اساسی
- ل: ساختارهای محلی قدرت و
- 175 ----- اداره دولتی جمهوری افغانستان
- م: ساختارهای معطوف به مصالحه ملی
- 176 ----- در جنب دولت جمهوری افغانستان

درسنامه شماره نوزدهم:

اندیشه سیاسی مصالحه ملی

- 181 ----- و نظام اجتماعی (قسمت اول)
1. تعادل و تساوی قدرت و آزادی، حقوق
- 183 ----- و مکلفیت ها در سطح افراد جامعه
2. تعادل و تساوی قدرت و آزادی، حقوق
- 185 ----- و مکلفیت ها میان ملیت های ساکن کشور

درسنامه شماره بیستم:

اندیشه سیاسی مصالحه ملی

- 192 ----- و نظام اجتماعی (قسمت دوم)

3. تعادل و تساوی قدرت و آزادی، حقوق
و مکلفیت ها میان سایر گروه های اجتماعی-- 192

درسنامه بیست و یکم:

- اندیشه سیاسی مصالحه ملی
و نظام اقتصادی (قسمت اول) ----- 207
الف: نظام اقتصادی بسته ----- 209
ب : نظام اقتصادی مبادله یی----- 209
ج : نظام اقتصادی مبتنی بر اندیشه
مصالحه ملی----- 213

درسنامه شماره بیست و دوم:

- اندیشه سیاسی مصالحه ملی
و نظام اقتصادی (قسمت دوم) ----- 222
اول : نظام اقتصادی مختلط ----- 222
دوم : همزیستی ظرفیتهای
مختلف اقتصادی ----- 224
سوم : مشارکت ظرفیتهای
منابع دخیل اقتصادی ----- 225
چهارم: انتظام ارشادی نظام اقتصادی ---- 226
پنجم : آزادی اقتصادی ----- 227
ششم : سطح بلند رفاه اجتماعی----- 230

درسنامه شماره بیست و سوم:

- فرهنگ و اهمیت توجه به آن در
انتظام اندیشه و تعیین اهداف و
235 ----- نیروهای سیاسی (قسمت اول)

درسنامه شماره بیست و چهارم:

- فرهنگ و اهمیت توجه به آن در
انتظام اندیشه و تعیین اهداف و
247 ----- نیروهای سیاسی (قسمت دوم)
- چگونگی ارتباط حزب وطن و
اندیشه سیاسی مصالحه ملی
248 ----- با فرهنگ افغانی
- دین اسلام بمتابه معیار ارزشی
249 ----- فرهنگ افغانی

درسنامه شماره بیست و پنجم:

- مصالحه ملی و مسایل
263 ----- دفاعی - امنیتی (قسمت اول)
- مواضع و دیدگاه های ح. د. خ. ا
270 ----- در مورد مسئله جنگ و صلح
- مواضع و دیدگاه های اپوزسیون
272 ----- در مورد مسئله جنگ و صلح

درسنامه شماره بیست و ششم:

مصالحه ملی و مسایل

275 ----- دفاعی - امنیتی (قسمت دوم)

درسنامه شماره بیست و هفتم:

287 ----- مصالحه ملی و روابط بین المللی

درسنامه شماره بیست و هشتم

حزب وطن وارث و ادامه دهنده

راه و آرمانهای نهضت های ترقیخواهانه

304 ----- معاصر افغانستان (قسمت اول)

درسنامه شماره بیست و نهم:

حزب وطن وارث و ادامه دهنده راه و

آرمانهای نهضت های ترقیخواهانه

318 ----- معاصر افغانستان (قسمت دوم)

319 ----- 1. حزب ویش زلمیان

320 ----- 2. جمعیت وطن

321 ----- 3. جمعیت خلق

322 ----- 4. اتحادیه محصلین

پیشگفتار:

خلقت و تداوم آن در وجود جهان (طبیعت) در حال حرکت، تغییر و تکامل، قانونمند اند. آفرینش حیات و درین میان تکامل و پرورش انسان بر بنیاد همین قانونمندی، طی پروسه طولانی، تدریجی و بغرنج تغییر و تکامل تحقق پذیرفته است. بنابراین انسان عالیت‌ترین محصول خلقت در جهان هستی و جامعه جزء عالی آن است. به همین ملحوظ قوانین طبیعی بر انسان و جامعه و پروسه تاریخی حرکت، تغییر و تکامل آنان نیز و اما با این تفاوت حاکم اند که: در طبیعت تحقق این قوانین و حرکت، تغییر تدریجی و در نهایت تکامل آن نتیجه تعاملات اجسام ساده (فاقد شعور) صورت می‌گیرد؛ در حالیکه در جامعه در پروسه تحقق قوانین متذکره، انسان - این عالیت‌ترین محصول تکامل طبیعت - بمثابة عامل صاحب شعور، آگاه، اندیشور و خردورز نقش ایفا مینماید. درک انسان از این قوانین و عملکرد هدفمند او در بستر قوانین مذکور، باعث انتظام روابط فرد با جامعه و در نتیجه توأم با حفظ ثبات، حرکت اجتماعی را بسوی ارتقا و تحول استقامت میبخشد.

هر یک از انسانها بمثابة افراد اجتماعی، بر بنیاد سطح و سوئے درک خویش - از بی سواد تا دارندگان عالیت‌ترین درجات تحصیلات اکادمیک - نسبت به محیط پیرامون خویش اعم از

طبیعت ناب و جامعه، دیدگاه ها و برداشت های مخصوص به خود را دارند. که این دیدگاه ها و برداشت ها از یک طرف در طول حیات او (از گهواره تا گور) و در جریان عملکرد و تجربه روزمره اش ضمن روابط و مناسبات پیچیده اجتماعی شکل می گیرند، محتوا می پذیرند و در نهایت به اعتقادات او مبدل می گردند و از طرف دیگر همین دیدگاه ها و برداشت هایی که به اعتقادات او مبدل شده اند، عملکرد او را در تمام ابعاد زندگی اجتماعی استقامت میدهند. بنابراین اعتقادات و عمل روز مره افراد اجتماعی دارای روابط پیچیده اند که بر همدیگر اثر گذاشته و از همدیگر اثر می پذیرند.

در بستر همین اثر گذاری و اثر پذیری متقابل است که هم انباشته های ذهنی و اعتقادات ناشی از آن و هم عملکرد افراد از ساده به پیچیده و از ادنا به اعلی، پیوسته تغییر نموده و تکامل می یابد.

تغییر و تکامل افراد یک جامعه یکسان، همزمان و موازی با همدیگر صورت نمی گیرد. زیرا اختلافات فردی ناشی از تفاوت استعدادهای طبیعی و ناهمگونی های امکانات و فرصت ها، بر پروسه تغییر و تکامل این افراد اثر گذاشته آن را تسریع نموده، غنا بخشیده و یا بطی ساخته و در سطح نازل نگه میدارد.

توضیحات فوق مؤید این حقیقت نیز است که اگر از یک طرف دیدگاه ها و اعتقادات فرد، در بستر مناسبات اجتماعی شکل می گیرد و محتوی - علمی و یا خرافی - می پذیرد، از طرف دیگر دیدگاه ها و عملکرد افراد شاخص جامعه، متناسب به

سطح درک و مقام اجتماعی آنان، نیز بر پروسه تغییر و تکامل جامعه اثر می گذارند. این اثر گذاری میتواند عقب گرایانه، محافظه کارانه و یا ترقیخواه باشد.

بنابر خصوصیات سه گانه فوق است که افراد شاخص متذکره، همزمان با تبارز شان در وضعیت سیاسی، بدور همفکران خویش جمع شده، نیروهای سیاسی با گرایشهای ارتجاعی، محافظه کار و ترقیخواه را تشکیل میدهند. حضور و موجودیت این نیروها در وضعیت سیاسی و مبارزه قانونمند، اما پیچیده و پُر فراز و نشیب شان در تقابل با همدیگر، مصدر تغییرات تدریجی و در نهایت تکامل پایدار جامعه می گردد.

حزب وطن ساختار اجتماعی - سیاسی جامعه افغانیست که در آن افراد ترقیخواه و تحول طلب جامعه و راه روان راه و آرمانهای شهید دوکتور نجیب الله - نخستین رهبر این حزب و طراح اندیشه سیاسی مصالحه ملی - بطور داوطلبانه متشکل گردیده، با درک علمی از مرحله کنونی رشد اجتماعی - اقتصادی و اوضاع عینی کشور و در پرتو اندیشه سیاسی مصالحه ملی، اهداف سیاسی خویش را تعیین و جهت دستیابی به این اهداف، اسلوب و ابزار و سیاست های عملی خویش را انتظام بخشیده و مبارزه مینماید.

حزب وطن بمثابة یک نیروی سیاسی ترقیخواه و تحول طلب جامعه افغانی؛ نه صرف به شناخت علمی وضعیت کنونی جامعه افغانی میپردازد؛ بلکه به تغییر و تحول این وضعیت نیز متعهد است. بنابراین پاسخ به این دو سوال ضروری است که:

1. دیدگاه حزب وطن در زمینه شناخت از مختصات کنونی جامعه افغانی چگونه است؟

2. اندیشه سیاسی مصالحه ملی چگونه اندیشه ای است که حزب وطن آن را برای شناخت مختصات کنونی جامعه افغانی و همچنان تغییر و تحول آن در عرصه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، دفاعی - امنیتی و روابط خارجی رهنمای فکری - سیاسی خود قبول و جهت دست یابی به اهداف خویش در نظر داشته است.

3. حزب وطن جهت تغییر و تحول وضعیت کنونی دستیابی به کدام اهداف را در نظر دارد و درین زمینه از کدام اسلوب و افزار سیاسی استفاده مینماید؟.

درسنامه های این مجموعه جهت توضیح ابعاد مختلف موضوعات مطروحه در سوالات فوق و سایر مسایل مربوط به حزب وطن اختصاص یافته و تلاش بعمل آمده است تا درسنامه های موردنظر در حد ممکن ساده و مختصر توضیح گردند.

فقیرمحمد ودان

درسنامه شماره اول:

در باره تغییر و تکامل اجتماعی-اقتصادی

واقعیت های تاریخی و نتایج علمی از این واقعیت ها بطور انکار ناپذیر مؤند آن اند جامعه به طور متداوم در حال تغییر (دگرگونی های کمی) و تکامل (دگرگونی های کیفی) است. اگر این تغییر و تکامل را در مرور و یا در بستر طولانی گذشت زمان در نظر بگیریم، تغییر و تکامل جامعه را در بستر تاریخ مورد توجه قرار داده ایم که به نام «تغییر و تکامل تاریخی جامعه» یاد می شود. تغییر و تکامل جامعه در دو مسیر باهم مرتبط و درهم تنیده ساختاری- هویتی (اتنیکی) و اقتصادی صورت می گیرد.

الف- تغییر و تکامل ساختاری- هویتی جامعه:

سنگ بنای ساختاری- هویتی جوامع بشری، در بستر تکامل تاریخی خود، زمانی گذاشته شد که انسان تشکیل خانواده نمود و بعد در تداوم همین تغییر و تکامل تاریخی، به تدریج و بالترتیب طایفه، قبیله، قوم، ملیت و ملت تشکیل گردید و اینک جوامع بشری با آغاز «نهضت» جدید، بسوی

جهانی شدن گام برداشته اند. گذار جوامع بشری از هر ساختار اولی ردیف فوق الذکر به ساختار بعدی، محصول یک تغییر کیفی (تحول و یا تکامل ساختار اجتماعی از یک مرحله به مرحله دیگر) بوده که توأم با آن ساختارهای هویتی (اتنیکی) جامعه از «ساده» به «پیچیده» و از «ادنا» به «اعلی» و در نهایت از حالت عقب مانده، به ترقی یافته تر تکامل نموده و یا مینمایند.

تکوین و عینیت یافتن «ملت» مختص جوامع «مدرن» بوده و نهضت «جهانی شدن» نیز در تداوم بستر و بر بنیاد ارزشهای جامعه «مدرن» آغاز گردیده است؛ در حالیکه ساختارهای قبل از تکوین «ملت»، به جوامع «سنتی»، متعلق اند.

ب. تغییر و تکامل اقتصادی جامعه:

جامعه در بستر تکامل تاریخی خود، توأم و یکجا با تغییر و تکامل ساختاری - هویتی خود، از لحاظ اقتصادی نیز تغییر و تکامل نموده و مینماید. انسان اجتماعی برای ادامه حیات و رفع نیازمندی های خویش، پیوسته و در امتداد حضور تاریخی خود به ابتکار دست زده، تلاش نموده تا امکانات و سهولت های جدید و بیشتر را بکار گرفته و در نتیجه سطح اقتصاد خویش را ارتقا داده و به حیات اقتصادی خویش انتظام و کیفیت بهتر ببخشد.

بنابراین نظام اقتصادی جامعه نیز مانند ساختارهای اجتماعی، پیوسته از «ساده» به «پیچیده» و از «ادنا» به «اعلی» و

در نهایت از عقب مانده به پیشرفته تر تکامل نموده و مینماید. اقتصاد جوامع بشری از آغاز تا اکنون انواع و اشکال اقتصاد طبیعی (استفاده از محصولات آماده طبیعی: جمع آوری حاصلات سردرختی، زمینی و شکار حیوانات و پرندگان)، اقتصاد شبانی (اهلی ساختن و تربیه حیوانات و استفاده از محصولات و نیروی فزیک‌ی آنان)، اقتصاد رزاعتی و مالداری (آماده نمودن و کشت زمین، تربیه و نگهداشت حیوانات اهلی و استفاده از محصولات آنان توأم با ختم کوچ‌گیری و اقامت در یک محل ثابت)، اقتصاد زراعتی و صنعتی (افزون بر زراعت و مالداری، انسانها در کارگاه‌ها و سرانجام در فابریکه‌های بزرگ به ساختن البسه و سایر اشیای مورد نیاز پرداختند) و در نهایت اقتصاد زراعتی، صنعتی و تجارتی را دارا بوده که مراحل تکامل تاریخی اقتصاد جامعه را مشخص می‌سازند. قابل تذکار است که اینک در متن مرحله تکامل اخیرالذکر اقتصادی (اقتصاد زراعتی، صنعتی و تجارتی)؛ با نقش روبه‌تزايد کمپیوتر، انترنت و سایر کارافزارهای هوشمند تولیدی و خدماتی در پروسه تولید، توزیع و یا مبادله، تغییرات عمیقی را باعث گردیده و می‌گردد.

باوجود آنکه تغییر و تکامل ساختاری جامعه و تغییر و تکامل اقتصادی آن دارای مختصات جداگانه‌اند، ولی این دو چنان باهم مرتبط، در هم تنیده و دارای اثرگذاری متقابل بر همدیگر‌اند که در بستر واحد تغییر و تکامل تاریخی جامعه تحقق می‌پذیرند و با مفهوم واحد «تکامل اجتماعی - اقتصادی» افاده می‌گردند. تکامل اجتماعی - اقتصادی نه صرف باعث تغییر کیفی ساختارهای اجتماعی - هویتی و نظام اقتصادی جامعه

میگردند؛ بلکه تغییرات کیفی را در ابعاد مختلف فرهنگ معنوی و مادی (فرهنگ معنوی همه فرآورده های معنوی انسان اعم از: علوم، هنرها، زبان و ادبیات، افکار و اندیشه ها، رسوم، عادات و سایر ارزشهای معنوی را افاده نموده و فرهنگ مادی همه کارافزار و سایر اشیا و ساختارهایی را شامل میگردد که نسل های متعدد انسانی در امتداد تکامل تاریخی خویش ساخته، به کار گرفته، مورد استفاده قرار داده و به ارث گذاشته اند) جامعه و همچنان در چگونگی روابط و مناسبات اجتماعی - اقتصادی میان افراد جامعه نیز می گردد.

چون تغییرات اجتماعی - اقتصادی توسط انسان و در جریان کار و تجربه عملی او صورت میگیرند، پیوسته باعث تغییر و تکامل خود انسان و در نتیجه تغییر و تکامل جامعه نیز میگردند. این تغییر و تکامل که در بستر عملکرد عاملین فوق الذکر و تاثیرات متقابل آنان بر همدیگر صورت میگیرد؛ نه ساده و در خطوط مستقیم؛ بلکه نهایت پیچیده، توأم با فراز و فرود و جازدنه های گذرا و در خطوط مارپیچی (فتر مانند) صورت می گیرد که نتایج آن از پائین به بالا، از ادنا به اعلی، از ساده به مغلق و در نهایت از عقبمانده به پیشرفته تر میباشد.

بادرنظرداشت توضیحات فوق، لازم و ضرور است تا با مفاهیم انسان (بمثابه فرد اجتماعی)، خانواده و سایر گروه های ساختاری - هویتی، برخورد تاریخی صورت گیرد. مثلاً: انسان و یا افراد یک خانواده ای که قرن ها قبل با ساده ترین و بدوی ترین نوع کارافزار (مانند تراشه های سنگی، یا قلبه، گاوگادی) کار مینمودند و یا اکنون کار مینمایند؛ تا انسان و یا افراد خانواده

ای که با پیچیده ترین و عصری ترین کار افزار (مانند ماشین های پیشرفته صنعتی، ماشین آلات زراعتی و سفینه های فضایی) کار مینمایند، از لحاظ فرهنگی دو انسان و دو خانواده متفاوت اند. به همین تناسب انسان و افراد خانواده های سنتی محصور در چهار دیوار هویت و معتقد به سنن، عادات و ارزشهای قبیله‌ای و قومی؛ مانند «نام و نسب» و «افتخارات» (!) آن، با انسان و خانواده های توسعه یافته دارای هویت و معتقد به ارزشهای ملی و فراتر از آن انسان و افراد خانواده های منتسب به هویت و معتقد به ارزشهای انسانی، انسانهای متفاوت اند. به این ملحوظ توجه به سطح رشد و تکامل اجتماعی - اقتصادی جامعه برای احزاب سیاسی، از اهمیت فوق العاده برخوردار است.

نیروهای سیاسی ای که ادعای رهبری، انتظام و استقامت بخشیدن جامعه را دارند، بدون درک، تحلیل و استنتاج علمی واقعیت های مرتبط به سطح رشد اجتماعی - اقتصادی جامعه، در خلأ و تاریکی گام برداشته، اشتباهات جبران ناپذیر را باعث و حتی فاجعه می آفرینند. بدین ملحوظ ضرور است تا طی مباحث بعدی در مورد مختصات سطح رشد اجتماعی - اقتصادی افغانستان در شرایط موجود، بطور مختصر بحث گردد.

درسنامه شماره دوم:

در باره مختصات جامعه افغانی در آستانه آغاز پروسه گذار

جامعه کنونی افغانی از لحاظ رشد اجتماعی - اقتصادی، جامعه ای است که در مرحله گذار از یک «جامعه سنتی» به «جامعه مدرن» یا «جامعه نوین» قرار دارد. در آستانه آغاز گذار متذکره نیز جامعه سنتی - مانند امروز - از تبارهای مختلف؛ اعم از پشتون ها، تاجک ها، هزاره ها، ازبک ها، ترکمن ها، بلوچ ها، نورستانی ها و غیره متشکل بود که آنها طی قرن های متمادی باهم و در کنار هم زیسته، باهم سرنوشت مشترک داشته، به تنوع فرهنگ مادی و معنوی کشور شکل و محتوا بخشیده و در برابر هجوم استیلاگران از سرزمین های شان به دفاع پرداخته اند. ولی باوجود مشترکات خویش در زمینه های فوق، بنابر مختصات تسلط نظام قبیلوی، عقب ماندگی شدید اقتصادی و فرهنگی، تسلط نظام های استبدادی و موقعیت حساس و ساختمان پیچیده طبیعی جغرافیایی، نتوانسته بودند در سطحی از رشد اجتماعی - اقتصادی قرار گیرند که به مفهوم «ملت» با محتوای «مدرن» آن، عینیت بخشند. به خاطر وضاحت بیشتر لازم است، این مختصات را در ذیل بطور مختصر ذکر نمائیم:

1. مختصات اجتماعی:

در آستانه آغاز پروسه گذار از جامعه «سنتی» به جامعه «مدرن»، در افغانستان ساختار قومی و قبیله‌ای، هویت افراد جامعه را مشخص می‌ساخت (سوال کیستی؟ جواب مبتنی بر هویت قومی و چه بسا قبیله‌ای دریافت میکرد). اکثریت ساکنین افغانستان در محیط بسته روستاهای متعلق به اقوام و قبایل خویش زندگی مینمودند و نوع سلسله مراتب و قشربندی ثابت مردسالارانه اجتماعی (خان یا بیگ، ملا و رعیت) در داخل سازمان قبیله‌ای وجود داشت که چنین سلسله مراتب نسل به نسل و از پدر به پسر بطور میراثی انتقال می‌یافت. جدا زیستن از قوم و قبیله خود و زندگی در روستاهای مربوط به اقوام و قبایل دیگر، به معنی بریدن از ریشه‌های نسبی و ذلتبار انگاشته شده و «همسایه» شدن در میان قبیله دیگر بود که صدمه به موقف اجتماعی تلقی و عاملین آن با تحقیر مواجه میگرددند. زیرا اطلاق کلمه «همسایه» به افراد یک فامیل، نسل به نسل تداوم یافته و «بیگانه» خوانده می‌شدند.

افزون بر آن زندگی شهری نیز نه تنها محدود؛ بلکه با مختصات شهرهای مدرن، فرق داشت. زیرا محلات شهرها نیز چه بسا که بر بنیاد مختصات قبیله‌ای، همچنان سمتی، دینی و مذهبی تقسیم گردیده بودند. بر این بنیاد خانواده‌های مرتبط به یک قوم و یا قبیله، یک سمت و همچنان پیروان ادیان و مذاهب محلات زندگی مختص به خود را داشتند.

2. مختصات اقتصادی:

بخش بزرگ اقتصاد جامعه بر زراعت و مالداري متكي و افزار كار زراعتي همان افزار ساده سنتي (قلبه، بيل، داس و ...) بود كه طی قرون متمادی بدون تغییر و نوآوری از يك نسل به نسل دیگر انتقال میگرددند و به این ملحوظ سطح تولید بسیار نازل بود. تعداد شغل محدود، افزاركار ساده و سنتي و تغییر شغل بسیار كم صورت می گرفت. در روستاها افزون بر خان (یا بیگ)، ملك (فرد رابط میان «دولت» و «رعیت» كه با اخاذی از مردم تمویل می گردید)، ملا و دهقان؛ استاكار(فرد دارای پیشه واحدی شامل: آهنگر، نجار، معمار و...)، نساج (جولا) و سلمان وجود داشتند. پیشه های متذکره اکثراً بدون تغییر و با كارافزار سنتي و ساده، از پدر به پسر و همینطور نسل به نسل انتقال می یافت. با پیشه و پیشه وران برخورد تحقیرآمیز صورت می گرفت. خطاب جولا (نساج) و دلاک یا دم (سلمان) معادل به دشنام و بمنظور تحقیر و توهین بكار برده می شدند. برعکس: خان، بیگ، ملك، ملا و منسوبان نَسَبی دینی (سیدها، حضرت ها، خواجه ها، میرها و ...) چه بسا كه در پروسه تولید سهم فزینگی و فنی نداشتند، نسبت به دیگران نه تنها از مقام و موقف برتر اجتماعی برخوردار و معزز بودند؛ بلکه بیشترین سهم را از نعمات تولید اجتماعی نصیب می شدند. در محلات پول رایج محدود و بازار به مفهوم امروزی آن وجود نداشت، در صورت ضرورت تبادلۀ جنس به جنس صورت می گرفت.

3. مختصات فرهنگی

فرهنگ قبیلوی بر تمام ابعاد زندگی اجتماعی و معنویات جامعه مسلط بود. بنابرین عادات، رسوم و عنعنات قبیلوی به پدیده‌های مقدس عدول ناپذیر تبدیل و در تمام روابط و سلوک اجتماعی رسوخ داشته بر آنها اثر میگذاشت. افزون بر آن تعصبات شدید میان پیروان مذاهب متعدد، بر وفاق دینی غلبه داشت. نظام آموزشی بطور سنتی و «خصوصی»، اکثراً در نهادهای سنتی دینی فارغ از دخالت حکومت (مدارس، مساجد، تکیه خانه‌ها، درمسال‌ها، کنیسه‌ها و نهادهای بقایای اعتقادات دینی و مذهبی باستانی در میان الینایی‌ها و غیره)، توسط علمای دینی پیش برده می‌شد. بی‌سوادی گسترده و کتلوی وجود داشت. مثالهای برجسته زندگی کوچیگری، مغاره نشینی و پوست پوشی دیده می‌شد. این وضع باعث انجماد فکری، دلبستگی شدید به مظاهر و نمادهای خرافی و سطح نازل تحرک و روابط اجتماعی (فیصدی زیاد ساکنین محلات در تمام عمر خود حتی یک بار به شهرها سفر نمی‌نمودند) و ابتکار گردیده و در برابر تحولات فرهنگی مقاومت موجود و شیوع عناصر جدید در فرهنگ قبیله، بدعت و گناه تلقی می‌شد.

4. مختصات نظام سیاسی:

نظام‌های استبدادی سلطنت مطلقه موروثی، با اتکا بر نظام قبیلوی و مثلث قدرت (سلطنت، خان و ملا) و همچنان با رابطه سلطنت - رعیت (نه دولت - ملت) و روش حکومتداری «تفرقه انداز و حکومت کن»، مشخصه نظام سیاسی محسوب می‌

گردید. خانواده سلطنتی نه تنها تمام مقامهای اول قدرت دولتی مرکزی و محلی را در اختیار داشتند؛ بلکه بخاطر حفظ و یا کسب کامل قدرت باعث جنگ های داخلی ویرانگر نیز میگرددند. در محلات اکثراً نهادهای ممثل دولت (دوایر ملکی، نظامی و امنیتی، مکاتب، شفاخانه ها، سرک ها و ...) وجود نداشت. صرف ملک های قریه، روابط مردم با ادارات حکومتی را تامین و مالیات دولتی را جمع آوری مینمودند.

روابط سیاسی با دول دیگر محدود و چه بسا که بنابر نفوذ استعماری، از حکومت ها صلاحیت تامین چنین روابط سلب گردیده بود.

5- موقعیت حساس و پیچیدگی جغرافیای فیزیکی:

ساختمان طبیعی پیچیده ناشی از وجود کوههای سربفلک کشیده و دره های مجزا و با موانع و دشوار گذر، حصارهای طبیعی محسوب میگرددند که در نتیجه احساس سرسختی و مقاومت را در مردم تقویه نموده، روابط میان ساکنین محلات و دره ها را محدود ساخته، باعث بطنی شدن پروسه امتزاج قومی، همسانی فرهنگی و تضعیف مراودات اقتصادی می گردید .

پروسه گذار از جامعه سنتی با مختصات پنجگانه فوق به سوی جامعه مدرن، از دوران امیر شیرعلی خان (1242 - 1257 هـ ش مطابق 1863. 1878م)، تحت تاثیر افکار سید جمال‌الدین افغان؛ این شخصیت نامدار تجددگرای اسلامی، با «نو آوری» در برخی عرصه های فرهنگی جامعه (انتشار نشریه «کابل» توسط

سید جمال‌الدین افغان طی سالهای 1242 - 1245 مطابق 1863 - 1866 و بعد از آن نشر و پخش روزنامه شمس النهار در 1868م، تاسیس چاپخانه بالاحصار کابل، اداره پست و مخابرات، مکتب حربیه و...، آغاز و بعداً در زمان امیر عبدالرحمن، امیر حبیب الله و شاه امان الله خان با تاسیس برخی دستگاه های کوچک صنعتی (مونو فکتورها)، و تاسیس مکاتب و انجمن های ادبی، «کشف حجاب» زنان و ارتقای نقش اجتماعی آنان، ادامه یافت و این انکشافات در زمان محمد ظاهرشاه، ریاست جمهوری محمد داوود و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تعمیق و گسترش یافت؛ اما جنگ های مکرر داخلی میان مدعیان قدرت، اغتشاش های تحریک شده از جانب استعمار و مداخلات مستقیم استیلاگرانه آنان در گذشته و بخصوص بعد از انتقال قدرت به تنظیم های جهادی و در نهایت سلطه قرون وسطایی «طالبان»، سیر رو به پیشرفت آغاز شده بسوی نهادینه شدن جامعه نوین را نه تنها با مشکلات؛ بلکه با سقوط قهقرایی مواجه نمود. اما بعد از سقوط طالبها و حضور جامعه جهانی در افغانستان، باوجود ادامه جنگ و مقاومت نیروهای ارتجاعی و محافظه کار، روند متذکره دوباره آغاز و پروسه گذار تسریع گردیده است.

توضیحات فوق مؤید آن اند که امتداد زمانی این گذار با وجود حضور نهضت های فکری - سیاسی استقامت دهنده ترقیخواهانه (نهضت فکری سید جمال الدین افغان و پیروان او، نهضت های اول و دوم مشروطیت، نهضت دوره هفتم شورا، نهضت دهه دموکراسی و اثرات بعدی آن) که توأم با فراز و فرود

و جازدن هایی مکرر ادامه یافت؛ بیش از 156 سال را در بر گرفته و هنوز هم تا دستیابی به نهادینه شدن ارزشهای جامعه مدرن، سالها فاصله داریم. در حالیکه کشورهای مماثل افغانستان - و از جمله کشورهای منطقه - که سالها بعد از افغانستان گذار به «جامعه نو» را آغاز نموده اند، نسبت به افغانستان سالها جلو رفته اند. این حقیقت خود مؤید سیر بطی و کاهلانه پروسه گذار به «جامعه نو» در کشور ما می باشد.

در نتیجه تصریح باید کرد که اگر از یک طرف مقاومت و سخت جانی جامعه سنتی محافظه کار و جنگ های داخلی میان مدعیان قدرت باعث بطالت و کهالت پروسه نهادینه شدن ارزشهای جامعه نوین محسوب می گردد؛ از طرف دیگر اشتباهات مکرر نیروهای ترقیخوا در چگونگی استقامت دادن و مدیریت پروسه گذار نیز درین زمینه تاثیرات منفی بجا گذاشته و بخصوص زیان های ناشی از آن، زمانی فاجعه بارتر گردیده که عوامل فوق الذکر مورد سوء استفاده نیروهای خارجی بخاطر دستیابی به اهداف و منافع شان قرار گرفته و به اغتشاشها، جنگ ها، بی ثباتی ها و نفاق دامن زده اند.

در اخیر نهایت ضرور است تا به این سوال با اهمیت نیز توجه نمائیم که نیروهای ترقیخواه جامعه، بنابر کدام علل و عوامل و برعکس ماهیت، اهداف و آرمانهای خویش، بخشی از مسوولیت بطی بودن پروسه گذار به جامعه نوین را بهعهده دارند؟. جواب به این سوال را در درسنامه بعدی خواهیم خواند.

درسنامه شماره سوم:

نیروهای سیاسی و چگونگی ارتباط آنان با ارزشهای فرهنگی جامعه

در درسنامه شماره سوم، یک بخش مسوولیت بطنی بودن پروسه گذار و حتی خونریزی ها و سایر زیان های بی لزوم آن را به نیروهای ترقیخواه افغانستان در حالی مرتبط دانستیم که در ماهیت، اهداف و نیت وطنپرستانه و ترقیخواهانه این نیروها (نهضت فکری سید جمال‌الدین افغانی، نهضت مشروطیت اول و دوم، نهضت دور هفتم شورا و نیروهای ترقیخواه دهه دموکراسی، از جمله حزب دموکراتیک خلق افغانستان) هیچ شک و شبهه ای نمیواند وجود داشته باشد. این مسوولیت ها نه از نیت آنان، بلکه از اشتباهات شان ناشی میگردد. این اشتباهات اکثراً به سطح نازل آگاهی و یا عدم توجه شان به ارزشهای فرهنگی جامعه مرتبط بوده اند. بنابراین ایجاب مینماید تا نخست از همه چگونگی ارتباط نیروهای سیاسی با ارزشهای فرهنگی جامعه توضیح گردد.

در درسنامه دوم همین سلسله توضیح گردید که پروسه تغییر و تکامل اجتماعی - اقتصادی، در بستر تاریخ و امتداد

زمان، بطور مارپیچی (فنری) از ساده به پیچیده و از ادنا به اعلیٰ تحقق می پذیرند. در حقیقت این تغییرات اجتماعی - اقتصادی جز تغییر و تکامل فرهنگی جامعه در ابعاد مادی و معنوی آن چیزی دیگری نیست. در بستر تاریخی همین پروسه تغییر و تکامل فرهنگی جامعه است که برخی از افراد تلاش مینمایند تا به کمک استعداد و ذکاوت فردی خویش، توأم با شناخت بیشتر و عمیق تر محیط پیرامون خود، فرآورده های «نو» فرهنگی (مادی و معنوی) را تولید و یا بنابر تاثیر، تبادل و یا هم نفوذ متقابل فرهنگی میان جوامع مختلف، ارزشهای کسب شده فرهنگی جوامع دیگر (مثلاً: اندیشه، کار افزار، لباس و سلوک) را در محیط اجتماعی خود مطرح نمایند، تا زندگی را بهتر و زیباتر، انجام کار را راحت تر و سطح کمیت و کیفیت فرآورده های تولیدی خویش و جامعه را ارتقاء دهد. این «نو آوری» های فرهنگی نه تنها باعث تغییر فکری و دیدگاه های افراد مبتکر متذکره گردیده؛ بلکه به مرور زمان و در صورتی باعث تغییرات فکری و دیدگاه های افراد دیگر جامعه نیز میگردد که جامعه با نوآوری های ارایه شده بوسیله این افراد پیشگام آشنا و آن را تأیید نموده و پذیرفته باشند. هر قدر که یک ارزش نوین فرهنگی از فرد به خانواده، از خانواده به طایفه، از طایفه به قبیله، از قبیله به قوم، از قوم به ملیت، از ملیت به ملت و از ملت به جامعه جهانی و یا هم از فرد به نهضتهای گسترده و گسترده تر اجتماعی رسوخ نماید و مورد قبول قرار گیرد، به ارزش دیرپا تر و تاثیر گذارتر مبدل میگردد. زمانیکه این ارزش فرهنگی توسط مجتمع های مذکور تأیید و قبول گردید، بامرور زمان به شکل

لایه ای از اعتقادات و باورها در ضمیر ناخودآگاه آنان ترسب نموده، نه تنها اندیشه و عمل آنان را سمت داده و استقامت می بخشد؛ بلکه طی جریان عادی تاریخی، از نسلی به نسلی انتقال می گردد. در حقیقت انتقال انباشت های فرهنگی از یک نسل به نسل دیگر و همچنان تحقق تدریجی نوآوری ها که زمینه های تغییر و تحول ارزشهای فرهنگی جامعه را در بستر تاریخی ممکن می سازند، تغییر و تکامل تاریخی اجتماعی - اقتصادی خوانده می شود.

اندیشه های سیاسی نیز در بستر فوق الذکر تغییر و تکامل فرهنگی جامعه مطرح و بادر نظر داشت مختصات فرهنگی جامعه تأیید و پذیرفته شده و به نهضت های بزرگ تاثیرگذار اجتماعی مبدل و اندیشه و عمل توده های میلونی جامعه را استقامت داده و رهبری مینماید و یا رد گردیده و حتی انزجار و عصانیت اجتماعی را علیه خویش برمی انگیزد .

تجارب تاریخی مؤید این حقیقت اند که جوامع مدرن با دیدگاه های وسیعتر نسبت به نوآوری ها نگرسته و برای حفظ آن نیز تعصب نشان نمی دهد. به همین ملحوظ درین جوامع تغییرات فرهنگی سیر سریعتر دارند. در حالیکه جوامع سنتی در برابر نوآوری های فرهنگی مقاومت و تعصب نشان میدهند؛ ولی زمانی که یک ارزش فرهنگی را پذیرفتند، آن را بخشی از «هویت» خود دانسته و بمثابه «نام و ننگ» خویش تلقی و جهت حفظ آن تا این سرحد تلاش مینمایند .

جوامع بشری برای پذیرش نوآوری های فرهنگی، معیارهای ارزشی و محک هایی را دارند که جامعه شناسان اغلباً معیارهای متذکره را بطور ذیل مشخص نموده اند:

1. دین و مذهب:

معیارهای ارزشی دینی و مذهبی در تمام جوامع در تأثید و تردید نوآوری های فرهنگی نقش بارز و بخصوص در جوامع سنتی نقش تعیین کننده دارند. مشکل بزرگ نوآوری های فرهنگی، چه بسا که نه با متن ها و ارزشهای اصیل دینی، بلکه با تعبیر و تفاسیر سنتی از این متن ها و ارزشها و یاهم اکثراً با خرافاتی است که باوجود عدم مطابقت و تضاد ماهیوی این خرافات با ارشادات و ارزشهای اصیل دینی، آنها به وسیله عده ای از افراد و حلقات مغرض (داخلی و خارجی) به مردم عوام بمتابه احکام و ارزشهای دینی معرفی و در نتیجه احساسات و اعتقادات این بخش گسترده جوامع سنتی را مورد سؤاستفاده قرار میدهند .

متن ها و ارزشهای اصیل دین مقدس اسلام بمتابه کاملترین دین بشریت، نه تنها با معرفت علمی و اندیشه های ترقیخواهانه (به استثنای اندیشه های اسلام ستیزانه) در مخالفت قرار ندارند؛ بلکه باهدایات و احکام صریح، کسب علم، کار بخاطر تغییر زندگی، بهبود کیفیت آن، حصول رزق حلال و همچنان مبارزه علیه ظلم و استبداد را بر مسلمان فرض دانسته و بخشی از عبادات آنان محسوب نموده است.

2. زبان و ادبیات:

در زبان و ادبیات هریک از جوامع، گنجینه بزرگی از اندیشه‌های متنوع نهفته و آئینه تمام‌نمایی محسوب می‌گردد که ابعاد مختلف حیات یک جامعه را در بستر تغییر و تکامل تاریخی آن جامعه منعکس می‌سازد. در حقیقت بادر نظر داشت مفاهیم زبان مادری است که افراد جامعه انعکاسات محیط پیرامون خویش را در ذهن خود به تصویر کشیده، در مورد آن می‌اندیشند و آنچه را که اندیشیده‌اند بیان مینمایند و بکار می‌بندند. به همین ملحوظ زبان و ادبیات به مثابه معیار ارزشی در تأیید و یا تردید نوآوری‌های فرهنگی (مادی و معنوی) اثر می‌گذارد.

افغانستان از لحاظ تنوع زبانی غنای منحصر به خود را داشته که این زبان‌ها بنابر امکانات متفاوت و اثرگذاری عوامل مختلف تاریخی، در سطوح متفاوت از غنای فرهنگی قرار دارند. چگونگی رشد و غنای فرهنگی هریک از این زبان‌ها ممثل سطح رشد و غنای فرهنگی گویندگان همان زبان محسوب می‌گردد و به همین ملحوظ هم است که سطح پذیرش نوآوری‌های فرهنگی در میان گویندگان زبان‌های مختلف، از هم متفاوت است.

3. علم و هنر:

سطح رشد علوم و هنرها و ماهیت آنان، در حقیقت نشان‌دهنده سطح رشد فرهنگی جامعه است. بنابراین در جوامع دارای سطح بلند درک علمی و تبارز عالی هنرمندانه این درک در ژانرهای هنری، ارزشیابی نوآوری‌های فرهنگی، بر بنیاد

معیارهای علمی و هنری صورت گرفته تأیید و یا تردید می گردند.

4. نظام اقتصادی و معیشتی:

نوعیت و ماهیت نظام اقتصادی و چگونگی انتظام معیشت افراد یک جامعه، اگر از یک طرف نشاندهنده سطح رشد اجتماعی - اقتصادی جامعه اند، از طرف دیگر بخش با اهمیت از ارزشهای قبول شده فرهنگی یک جامعه محسوب می گردند. بدین ملحوظ در تأیید و تردید نوآوری های فرهنگی بمتابه معیارهای ارزشی اثر میگذارند.

5. مراحل و رویدادهای تاریخی:

اینکه یک جامعه در کدام مرحله تاریخی از تکامل اجتماعی - اقتصادی خود قرار دارد، در حقیقت سطح رشد و انکشاف اقتصادی و اجتماعی همان جامعه را مشخص می سازد. همچنان رویدادهای بزرگی که در بستر تغییر و تحول یک جامعه و طی مراحل گذشته تاریخی آن بوقوع پیوسته اند، بر شکل و محتوی ارزشهای فرهنگی جامعه و از جمله بر افکار، اعتقادات و سلوک اجتماعی افراد آن جامعه اثر گذاشته و این اثرگذاری از نسلی به نسلی انتقال یافته و بخشی از مختصات هویت کنونی آن جامعه را تشکیل میدهند. همین مختصات اند که بمتابه معیارهای ارزشی در تأیید و یا تردید نوآوری های فرهنگی اثر میگذارند.

6. مختصات جغرافیایی:

موقعیت، آب و هوا، پیدوار و ساختمان فیزیکی جغرافیایی بر چگونگی پروسه رشد و انکشاف اجتماعی - اقتصادی و همچنان برچگونگی شکل و ماهیت مختصاب فرهنگی جوامع بشری و حتی شمایل و مختصات روحی و عاطفی آنان اثر گذاشته و به همین ملحوظ هم است که باشندگان جغرافیای دارای مختصات مختلف فوق‌الذکر، مشخصات متفاوت فرهنگی را کسب و معیارهای متفاوتی را برای تأیید و یا تردید نوآوری‌های مادی و معنوی فرهنگی دارا می‌باشند.

توضیحات فوق در باره معیارهای ارزشی جهت تأیید و یا تردید نوآوری‌های فرهنگی و همچنان حقایق کنونی جهانی، مؤید آن اند که فرآورده‌های جدید فرهنگی در جوامع مختلف با معیارهای فوق محک خورده و سنجیده می‌شوند. در صورت مطابقت تأیید و ارزش فرهنگی کسب نموده؛ اما در غیر از آن مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته و در صورت تشخیص متضاد بودن آن با معیارهای متذکره مورد تردید و حتی انزجار، عصبانیت و هجوم قرار می‌گیرند. با این تفاوت که در جوامع مختلف و در مراحل مختلف از رشد اجتماعی - اقتصادی یک جامعه، نقش مشخص هریک از معیارهای ارزشی فوق‌الذکر در تأیید و تردید نوآوری‌ها ثابت نبوده، زمانی برجسته و یا کمرنگ تر می‌گردند.

به ملحوظ حقایق فوق، نیروهای سیاسی (ارتجاعی، محافظه‌کار و ترقیخواه) هریک تلاش مینمایند تا دیدگاه‌ها و اهداف شان را با تعابیر و تفاسیر مختلف، در مطابقت با

معیارهای فوق الذکر توجیه و توضیح نمایند. درین میان مسوولیت نیروهای ترقیخواهی که در یک جامعه سنتی متعهد به تغییر و تحول اجتماعی - اقتصادی (طبعاً تغییر و تحول فرهنگ مادی و معنوی هم) اند؛ حساس، دشوار و پیچیده است. این نیروها می باید با درک دقیق جامعه و با شناخت و اتکا به ارزشهای ترقیخواهانه منعکس شده در معیارهای ارزشی فوق الذکر؛ افزار اندیشه ای، ساختاری، اهداف، سیاست ها و همچنان اسلوب و روشهای عملی مبارزه خویش را با خردمندی انتخاب نموده؛ تا در نتیجه بتوانند ذهنیت ها و عمل جامعه را گام به گام بسوی اهداف ترقیخواهانه خویش استقامت داده و آنان را بدون عجله و شتاب زیانبار، در حد امکان تسریع نمایند. زیرا تغییر در جامعه بدون تغییر ذهنیت های اجتماعی ناممکن است. تا مردم آماده تغییرات اجتماعی - اقتصادی نگردند و عملاً در پروسه تحقق آن سهم نگیرند، این تغییرات صرف در محدوده ذهنیت ها و تخیلات عده محدود نخبگان جامعه باقیمانده و عینیت نمی یابند. تجارب تاریخی با قاطعیت مؤید آن اند که تحمیل تغییرات از بالا و با استفاده از زور، سلاخی نمودن جامعه به مقصد جازدن آن در قالب های ذهنی «روشنفکرانه» است که مقاومت جامعه را برمی انگیزد، خونریزی به بار می آورد و سیر طبیعی تغییر و تحول اجتماعی را به بیراهه کشانیده، فاجعه می آفریند.

حرکت های سیاسی ترقیخواهانه ناآگاه از رموز فوق و یا نامعتقد به نیروی مردم و محروم از پایگاه نیرومند اجتماعی، جهت رسیدن به قدرت، نه به «انقلاب اجتماعی» و آرای مردم؛

بلکه راه کوتاه توسل به توطئه و دسیسه را برای کسب قدرت دولتی برگزیده و تلاش مینمایند تا با سؤاستفاده از این قدرت و با زور دیدگاه‌های ترقیخواه‌شان را بر جامعه تحمیل نمایند، که چنین روش نتایج برعکس را بار می‌آورد.

نقش نیروهای ترقیخواه افغانستان را در پروسه گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن، می‌باید در پرتو درسهای فوق الذکر به بررسی گرفت. نهضت فکری سید جمال‌الدین افغان بی توجه به نقش مردم و آماده نمودن آنان به پذیرش و استقامت دادن عملی آنان جهت سهمگیری در تحقق تغییرات، به التفات سلطنت‌های استبدادی قبیلوی دلبستگی نشان داد که ماهیتاً سیر و انکشاف تجدد را در تضاد با حفظ و تداوم حاکمیت و اضمحلال پایه‌های اجتماعی‌شان میدانستند. نهضت اول و دوم مشروطیت نیز بی توجه به تحکیم و گسترش پایه‌های اجتماعی خویش، به التفات «امیر» و بعد از مایوسیت و سرخورگی، به توطئه و ترور «امیر» اقدام و در نتیجه، به اعدام‌ها، شکنجه‌ها و زندانی‌گردیدن‌های پرمشقت چهره‌های شاخص مشروطیت اول مبدل و به سرکوب‌خشن نهضت منتهی گردید. نهضت مشروطیت دوم، بعد از ترور «امیر» و انتقال قدرت به غازی شاه امان‌الله، او با وجود عشق به وطن و علاقه به تجدد و ترقی و تحمیل تغییرات از بالا و با توسل به زور، نارضایتی جامعه سنتی و مقاومت بالقوه مردم را برانگیخت که در نتیجه، مداخلات استعماری زمینه یافت تا این نارضایتی و مقاومت را تحریک و به اغتشاش واداشته، زمینه‌های سقوط فاجعه بار شاه امان‌الله و

در نهایت سرکوب نهضت ترقیخواهانه و ضد استعماری مشروطیت دوم را تحقق بخشد .

تجربه ناکام حزب دموکراتیک خلق افغانستان بمثابه یک نیروی سیاسی ترقیخواه و وطنپرست، فاجعه بارتر از نتایج نهضت های ترقیخواهانه قبلی کشور است. زیرا این حزب در شرایط متفاوت داخلی، منطقوی و جهانی تبارز نمود و همچنان نسبت به نهضت های قبلی ترقیخواهانه، دارای ماهیت متفاوت ایدئولوژیک، اهداف و همچنان راه ها و افزار دستیابی به این اهداف بود. لازم است تا این تجربه را بنابر اهمیت آن اندکی با تفصیل مورد بحث قرار دهیم.

درسنامه شماره چهارم:**چگونگی قانونمندی حضور حزب دموکراتیک
خلق افغانستان در وضعیت سیاسی کشور**

تجربه ناکام حزب دموکراتیک خلق افغانستان داستان اندوهبار آرمانهای ترقیخواهانه برپاد رفته یک نسل از وطنپرستان فداکار و با تقوای افغانستان معاصر است. توجه به درسهای تاریخی این تجربه ناکام و فاجعه بار، از اهمیت بزرگ تاریخی - بخصوص برای نسل جوان علاقمند به سیاست - برخوردار است. درین درسنامه از بررسی دخالت های کثیرالجوانب خارجی؛ منجمله حضور نیروهای نظامی خارجی در هر دو طرف جبهه، مقاومت جریان های راست افراطی در برابر این حزب و همچنان روابط نامشروع و پشت پرده برخی از مؤسسين همین حزب با استخبارات خارجی - که می باید مورد بررسی تاریخی قرار گیرند - صرفنظر نموده و بر اصل مسئله؛ که همان چگونگی قانونمندی حضور و همخوانی اهداف این حزب با مرحله رشد اجتماعی - اقتصادی افغانستان و ارتباط افزار اندیشه ای - سیاسی و سیاست های عملی آن با ارزشهای فرهنگی جامعه است، تمرکز مینمائیم .

در نتیجه تلاشهای مقدماتی «کمیته تدارک» و گویا بر اساس قانون اساسی جدید «سلطنت مشروطه»، حزب دمکراتیک خلق افغانستان با تدویر کنگره مؤسس خویش، در اول جنوری 1965 (11 جدی 1343 خورشیدی) حضور خویش را در حالی اعلان نمود که نظام قبیلوی و مختصات فرهنگی آن مانند گذشته در افغانستان مسلط و عملاً پایه های اجتماعی سلطنت تازه اعلان شده «مشروطه» را تشکیل میداد. به استثنای شهرکابل و چند شهر بزرگ افغانستان (قندهار، هرات، مزارشریف، جلال آباد و شبرغان) در سایر شهرها و بخصوص در قرأ و قصبات که بیشتر از هفتاد در صد باشندگان کشور را احتوا مینمودند، تغییرات محسوسی نسبت به صد سال قبل بمشاهده نمی رسید. بخش اعظم عاید ملی مانند گذشته از زراعت و مالداري سنتی بدست می آمد، نمونه های از پوست پوشی و مغاره نشینی روئیت داشت، بیسوادی بطور گسترده (پیش از 80 در صد افراد جامعه) و خرافات بطور نیرومند در اذهان اکثریت از باشندگان کشور و حتی در شهرها مسلط بود.

در جامعه ای با سطح رشد و مشخصات فوق، حزب دموکراتیک خلق افغانستان مطابق به متن مرامنامه نخست منتشر شده خویش در شماره اول جریده «خلق»؛ ماهیت و اهداف خویش را چنین مشخص ساخت: «... درین مرحله تاریخی برای ایجاد حکومت دموکراسی ملی و تعقیب راه رشد غیر سرمایداري بر اساس ایدولوژی مترقی و جهانبینی علمی بشیوه مسالمت آمیز و علنی مجدانه مبارزه مینمائیم ... و نظر خود را

از غایه‌نهایی و دورنمای تکامل اجتماعی که ساختمان یک جامعهٔ سوسیالیستی است، دور نخواهیم داشت» (1)

به تعقیب آن، نظام تبلیغاتی و ترویجی این حزب با استفاده از: نشرات جراید «خلق» و «پرچم»، سیستم آموزش حزبی، اجتماعات، اعتصابات، مظاهرات و مبارزات پارلمانی، با صراحت هرچه بیشتر توضیح می‌نمود که هدف از «ایدولوژی متری و جهانبینی علمی» همان «ایدولوژی و جهانبینی مارکسیستی - لیننستی»، از «یک جامعهٔ سوسیالیستی» همان «سوسیالیزم نوع شوروی» و سرانجام دستیابی به «ساختمان جامعهٔ کمونستی» است.

بنابراین جهانبینی حزب دموکراتیک خلق افغانستان (جهانبینی مارکسیستی - لیننستی)، دیدگاه‌های فلسفی آن به جهان و جامعه (ماتریالیسم فلسفی و ماتریالیسم تاریخی)، اهداف مبتنی بر این دیدگاه فلسفی (سوسیالیزم و کمونیسم) و افزار فکری - سیاسی جهت دستیابی به این اهداف (ایدولوژی مارکسیستی - لیننستی شوروی گرا) و همچنان سیاست‌های عملی این حزب (چه قبل از کسب قدرت و چه بعد از آن) به هیچوجه با سطح رشد اجتماعی - اقتصادی و معیارهای ارزشی فرهنگی جامعهٔ سنتی افغانستان (که در درسنامهٔ قبلی مطالعه

1 - مقطعی از متن مرامنامهٔ متذکره، برگرفته از: سلطانعلی کشتمند، یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، جلد اول و دوم، صفحات 159 و 160

گردید) هماهنگی نداشتند. به همین جهت وجود و حضور حزب دموکراتیک خلق افغانستان بمثابة یک نیروی پیشگام ترقیخواه درین مقطع تاریخی، نه قانونمند؛ بلکه با تبارز مختصات چپ افراطی، انحرافی از بستر طبیعی رشد جامعه افغانی در آن مقطع تاریخی. که گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن و انجام وظایف ناتمام نهضت مشروطیت بود. محسوب می گردید. تجربه ناکام و حتی فاجعه بار حزب دموکراتیک خلق افغانستان را باوجود سایر فکتورها، می باید عمدتاً از همین دیدگاه به بررسی گرفت:

در ذهن جستجوگر هر خواننده این درسنامه احتمالاً خطور نماید که اگر قانون اساسی تازه نافذ شده «سلطنت مشروطه» که خود عمدتاً در مطابقت با سطح رشد اجتماعی. اقتصادی و معیارهای ارزشی فرهنگی آن وقت افغانستان جهت گذار از نظام «مطلقه» به «مشروطه» تسوید، تصویب و نافذ گردیده بود؛ چگونه مجاز میدانست که حزب دموکراتیک خلق افغانستان بادر نظرداشت ماهیت و اهداف فوق الذکر خود، بر بنیاد ماده 32 آن قانون، اعلان وجود خود را توجیه نماید؟.

در ماده 32 قانون اساسی مورد بحث؛ تشکیل احزاب سیاسی توسط اتباع افغانستان به این مشروط گردیده بود که: «هدف و فعالیت حزب و مفکوره هایی که تشکیلات احزاب روی آن بنا شده متناقض ارزشهای مندرج این قانون نباشد» (2). در حالیکه «هدف» و «مفکوره هایی» که حزب

دموکراتیک خلق افغانستان «روی آن بنا شده» کاملاً متناقض با «ارزشهای مندرج قانون» اساسی متذکره بوده اند. این تناقض بحرانی ناشی از عدم مدیریت سالم پروسه گذار از اندیشه‌ها و ساختارهای «سلطنت مطلقه» به «مشروطه» است. زیرا:

پادشاه و نظریه پردازان درباری که صرف تحت فشار ذهنیت‌های جهانی و مخالفت‌های درونی دربار به انفاذ قانون اساسی جدید تن داده بودند و خود نسبت به ارزشهای «مشروطه» مندرج قانون اساسی بی اعتقاد و به تحقق این ارزشها بی علاقه بودند؛ تا سقوط سلطنت از توشیح قانون احزاب اباً ورزیده و بدین طریق از انفاذ این قانون و بر اساس آن از حضور احزاب قانونی در وضعیت سیاسی (یکی از رکن‌های اساسی مشروطیت) جلوگیری نمودند. اما برعکس؛ با بی‌اعتنایی به منافع ملی و ناتوانی از درک عواقب انکشافات فاجعه بار آن، درین زمینه طی زد و بندهای پشت پرده معامله گرانه با برخی قدرت‌های خارجی، به ساختارهای سیاسی وابسته به ابرقدرت‌های متخاصم جهان و اعمار مربوطه منطوقی و فرامنطوقی آنان، امکان فعالیت مفهوم شده‌ای را در عدم قانون احزاب فراهم ساختند. بربنیاد همین معامله‌ها بود که «جریان دموکراتیک خلق افغانستان» - که بعداً به جناح‌های «خلق» و «پرچم» ح. د. خ. ا منشعب ساخته شد - در خط مسکو، «جریان دموکراتیک نوین افغانستان» در خط پیکن و «جوانان مسلمان افغانستان» بر اساس برنامه آمریکایی احاطه اتحاد شوروی بوسیله «کمربند سبز» و عده محدود از جریان‌های نامستقل دیگر سیاسی، زمینه فعالیت یافتند و بدین طریق تخم بحران‌های بعدی در کشتزار

سیاسی افغانستان افشانده شد. در آن وقت تصور غلط نظریه پردازان بی کفایت سلطنتی درین معامله چنان بود که از یک طرف رضایت و حسن نظر طرف های خارجی معامله را جلب و از طرف دیگر این نیروها در زد و خورد با همدیگر مصروف و نهضت نوپای سیاسی در میان نسل جوان بدنام و سلطنت از گزند آنان مصوون مانده، «هم خرما و هم ثواب» را نصیب می کردند. ولی مداخلات خارجی و رقابت های گسترده آنان جهت حفظ و یا تعمیق و گسترش حیطه نفوذ و دستیابی به منافع حد اکثر شان، که با استفاده از افزار فوق الذکر داخلی آنان صورت می گرفت، برعکس تصورات سلطنت، نه تنها باعث سقوط آن گردید؛ بلکه دوره شیطانی از حلقه های فاجعه بار بحران های پیهم را زمینه داد، که تا اکنون ادامه دارند.

لازم است در درسنامه بعدی چگونگی همخوانی دیدگاه های فلسفی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، اهداف نزدیک و دورنمایی، مبانی فکری - سیاسی ایدئولوژی شده و سیاست های عملی این حزب را با مرحله رشد اجتماعی - اقتصادی و معیارهای ارزشی فرهنگی افغانستان بطور مشخص و مختصر توضیح نمائیم. زیرا این مسایل درسهای قابل دقت در بستر بحرانهای فوق الذکر محسوب مگردند.

درسنامه شماره پنجم:

حزب دموکراتیک خلق و مسئله همخوانی آن با سطح رشد اجتماعی و اقتصادی جامعه

قسمت اول

مؤسسين، رهبران، کادرها و ساير اعضاي یک حزب سياسي که ميخواهند در وضعيت سياسي جامعه خويش نقش خود را ايفاء نمايند، از همان جامعه سربلند نموده و بنا برين: از یک طرف خواهي نخواهي ديده گاه ها، عقايد و سلوک آنان از مختصات فرهنگي همان جامعه اثر پذيرفته و از سوي ديگر بادر نظر داشت عقايد شکل گرفته، سطح درک و احساس خود، يکي از گرايش هاي سه گانه سياسي (ارتجاعي، محافظه کارانه و ترقی خواهانه) را تبارز داده و ميخواهند در بستر گرايش مربوطه خويش نقش پيشگام را ايفا نمايند. آنها اين نقش را با موفقيت ايفاء نموده نميتوانند تا در عقب و به پشتيباني مواضع، ديده گاه ها و اهداف خويش بخش بزرگي از افراد جامعه را کشانیده نتوانند. انجام چنين کاري براي نيروهاي ارتجاعي و محافظه کار، پيچيده و چندان مشکل نيست. زيرا اولي خواهان استيلاي مجدد ارزشهاي نهادينه شده گذشته رو به زوالی است که هنوز از تار و

پود جامعه و همچنان روان و سلوک اجتماعی کاملاً زدوده نشده و از تأثیرات محسوسی برخوردار است و دومی خواهان حفظ ارزشهای نهادینه شده با ثبات جامعه می باشد. در حالیکه نیروهای ترقیخواه، داعیه رشد و انکشاف رو به جلوی جامعه و «نوآوری» را در برابر خویش، توأم با این امتیاز قرار داده اند که قانونمندی تغییر و تکامل جامعه به نفع آنان عمل مینماید و رسالت دارند که در بستر همین قانونمندی، تغییر و تکامل جامعه را تا حداکثری تسریع نمایند که امکان دارد. تشخیص همین «حد اکثر که امکان دارد»، پیچیده ترین مسئله در رهبری مبارزات ترقیخواه است.

بنابراین حزبی ترقیخواهی که میخواهد نقش و رسالت فوق الذکر تاریخی خویش را با موفقیت انجام دهد، می باید در بستر قانونمندی تکامل اجتماعی - اقتصادی، مبرا از ذهنیت های بلندپروازانه تخیلی و بادر نظر داشت تحلیل واقعبینانه اوضاع داخلی، منطقوی و جهانی، خردمندانه عمل نماید. با تأکید باید گفت که حزب ترقیخواه، صرف میتواند در تسریع پروسه تحقق این قانونمندی اثر بگذارد و بادر نظر داشت همین رسالت و جهت انجام آن، افزار اندیشه ای - سیاسی، اهداف و همچنان اسلوب و اسباب دستیابی به این اهداف را با چنان خردورزی انتخاب نماید که از یک طرف نه در سطح دیدگاه ها و اهداف نهادینه شده عامیانه، به کاهلی محافظه کارانه بگراید و نه هم دیدگاه ها و اهداف خویش را چنان تکتازانه و ذهنی انتخاب نماید که با جامعه بیگانه شده، بین او و افراد جامعه فاصله بزرگی ایجاد و در نتیجه افراد جامعه نتوانند، یا نخواهند او را دنبال نمایند و یا

هم بدتر از آن در مخالفت با او برخیزند و باخسونت علیه او عکس العمل نشان دهند. تجارب گذشته تاریخ معاصر کشور ما نشان می‌دهد که نیروهای ترقیخواه کشور ما از ناحیه عدم توجه به اصول فوق، نه تنها خود ضربه‌های مهلک را متحمل شده؛ بلکه جامعه را نیز بسوی بحران کشانیده‌اند. درین زمینه تجربه ناکام ح. د. خ. ا را با تفصیل مورد تدقیق قرار می‌دهیم:

در آستانه تاسیس ح. د. خ. ا دستگاه افغانی تفکر سیاسی ای انسجام نیافته بود که بتواند واقعیت‌های جامعه افغانی را بشناسد، آنها را توضیح و تفسیر نماید و عمل سیاسی را بسوی رشد و انکشاف اجتماعی سمت دهد. نهضت نوپای روشنگری در آن وقت افغانستان نیز توان و ظرفیت آن را تبارز نداده بود که نطفه‌های فکری جنبشهای سیاسی - تاریخی کشور، بخصوص جنبش‌های ترقیخواهانه معاصر را پالایش داده و در یک دستگاه واحد فکری - سیاسی ترقیخوانه کارا در شرایط جدید، انسجام دهند و درسهایی از تجارب آنان را استخراج و تعمیم بخشند. بنابراین مؤسسين جوان حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز بی توجه به این مهم و ناتوان از درک اهمیت و در نتیجه انجام آن، در امر تاسیس حزب بیشتر تحت تأثیر جذابیت آن وقت اندیشه‌های «جنبش بین المللی طبقه کارگر» قرار داده شدند. آنها در حالیکه تمایلات تلقین شده اندیشوی مارکسیستی - لیننستی ایدولوژی شده را با تعابیر شوروی گرایی آن تبارز میدادند؛ از یکطرف درک شان از نظام ایدولوژیک مذکور اندک، التقاطی و پراکنده و از جانب دیگر شناخت شان از وضعیت و مختصات جامعه افغانی سطحی و ناکافی بود.

توضیحات فوق مؤید آن اند که موسسین جوان ح. د. خ. ا در نبود میراث دستگاه افغانی انسجام یافته اندیشه سیاسی و ناتوانی از درک اهمیت تدقیق و تحقیق درین زمینه، با سهل انگاری به فرمول های از قبل تهیه شده مارکسیستی - لیننستی دل بستند که بوسیله برخی از نخبه گان جوامع پیشرفته اروپایی و بر بنیاد مختصات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی این جوامع تهیه و بنابراین با ارزشهای فرهنگی جامعه افغانی بیگانه و با مرحله رشد اجتماعی - اقتصادی آن همخوانی نداشتند. لازم است این بیگانگی و عدم انطباق را با توضیحات مشخص؛ هم در ارتباط با مبانی اندیشه ای - سیاسی، هم در پیوند با اهداف تعیین شده و هم در مورد اسلوب مبارزه این حزب بخاطر دستیابی به این اهداف، تصریح نمائیم:

اول- بیگانگی و عدم انطباق مبانی اندیشه‌ی حزب دموکراتیک خلق با مختصات جامعه افغانی

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در نخستین مرامنامه خویش جهانبینی مارکسیستی - لیننستی را بنام «جهان بینی علمی» یاد و آن را اساس اندیشه ای - سیاسی خود جهت دستیابی به اهداف خویش معرفی نموده بود. درین درسنامه با صرف نظر از تبصره روی «علمی» بودن و نبودن این جهانبینی، با قاطعیت میتوان گفت که:

الف: اعتقادات شکل گرفته تاریخی مردم ما نسبت به جهان؛ که طی قرن های متمادی شکل گرفته، محتوا کسب نموده و به یک ارزش اعتقادی دیرپا و تاثیر گذار جامعه قبیلوی مبدل

گردیده بود، نه تنها با برداشت‌های ناشی از «جهان بینی مارکسیستی - لیننسی» همخوانی نداشت؛ بلکه کاملاً در تقابل با آن قرار داشته بود و قرار دارد. این تقابل بخصوص در محتوای چگونگی جواب به سوال اساسی فلسفه (سوال رابطه میان روح و ماده) و مبنای خلقت، توأم با تحریک اوج حساسیت‌ها تبارز مینمود و بخصوص توضیح عامیانه مسئله با اعتقادات مردم دیندار و خداپرست افغانستان در تقابل قرار گرفته، نفرت و انزجار و حتی عصبیت آنان را برمی‌انگیخت. بنابراین حقایق بعدی نشان داد که حزب دموکراتیک خلق افغانستان نه تنها نتوانست توده‌های مردم را عقب سیاست‌های جاری خود بکشد، از پایگاه نیرومند و وسیع اجتماعی برخوردار و آنطوریکه ادعا مینمود به «حزب توده‌ای» مبدل گردد؛ بلکه به نیروهای رقیب (داخلی و خارجی) امکان داد تا مردم مسلمان افغانستان را در مراحل مختلف وجود و حضور آن، علیه او تحریک و به اعتراض و سرانجام به عکس‌العمل گسترده مسلحانه برانگیزند.

ب. حقایق مربوط به گذشته تاریخی کشور ما، به هیچ وجه نه تنها تحقق مراحل تاریخی‌ای را تأیید نمی‌نمود که در ماتریالیسم تاریخی مرتبط به جهان‌بینی مارکسیستی - لیننستی مشخص گردیده؛ بلکه چگونگی عملکرد قوانین تغییر و تکامل اجتماعی در سرزمین ما، با آنچه مغایرت اساسی داشت که مارکس در ماتریالیسم تاریخی خویش، با مدل‌های تاریخی جوامع اروپایی توضیح می‌دهد. هردو مسئله را در مثالهای مشخص صراحت می‌بخشیم:

مثال اول: تدقیق و تحقیق علمی - تاریخی تأیید مینماید که افغانستان کنونی در هیچ برهه ای از تاریخ خود برده داری را بمتابه نظام اجتماعی - اقتصادی (آنطوریکه در گذشته تاریخی اروپا و امریکا وجود داشت) پشت سرنگذاشته و صرف نمونه های محدودی از برده ها و کنیزهای موجود در دربار و در خانه های برخی از خانواده های «اعیان» تأیید می گردد. افزون بر آن مشخصاتی را که مارکس از نظام «فیودالی» و «ارباب رعیتی» در گذشته تاریخی کشورهای اروپایی توضیح و تشریح مینماید با مختصات نظام «قبیلوی - زمینداری» در افغانستان تفاوت های اساسی دارد.

مثال دوم: صحت آنچه را که مارکس با توجه به دیدگاه ماتریالیستی - تاریخی خود در مورد «طبقات و مبارزه طبقاتی» مطرح و «مبارزه آشتی ناپذیر طبقات اصلی جامعه» را «ناموس» تکامل تاریخی جوامع بشری وانمود می ساخت، در گذشته تاریخی جغرافیا و جامعه افغانستان کنونی تأیید نمی گردند. زیرا :
نخست - چنانچه گفته شد که در گذشته تاریخی افغانستان، هیچگاه برده داری بمتابه یک نظام اجتماعی - اقتصادی وجود نداشت .

دوم - اینکه برده ها و کنیزهای خانگی از لحاظ کمیت «طبقه اصلی» جامعه محسوب نمی گردیدند و

سوم - آنها از لحاظ کیفی، سطحی از «خود آگاهی طبقاتی» را تبارز نداده اند که تاریخ شاهد جنبش های آنها در مبارزه با مالکان شان بمتابه «ناموس تکامل» جامعه محسوب گردند.

افزون بر آن، مشخصاتی را که مارکس از «نظام فیودالی» در گذشته تاریخی جوامع اروپایی مدنظر دارد، با واقعیت آنچه مغایرت دارد که حزب دموکراتیک خلق در مرامنامه خود با چنین نام (نظام فیودالی) در ارتباط با شرایط افغانستان افاده مینمود. زیرا؛ از یک طرف بنابر محدودیت زمین‌های زراعتی در افغانستان کوهستانی، باعدم بارندگی کافی و بنابرین عدم اتکا به آبیاری طبیعی و در نهایت دشواری تاسیس شبکه‌های مصنوعی آبیاری، مالکیت خانواده‌ها بر زمین محدود و بنابرین اکثر افراد خانواده خود بر زمین تحت مالکیت خویش کار نموده و باقیمانده خوانین (و یا بیک‌ها) که ساحات نسبتاً گسترده زمین‌های قابل کشت را در اختیار داشتند، اکثراً سران طوایف و قبایل مربوطه خویش بودند و دهقانهای هم که روی زمین‌های تحت مالکیت آنان کار میکردند، با مالک این زمین‌ها پیوند خونی داشتند. این پیوند به مراتب محکمتر از آنچه اثر میگذاشت که «تضاد طبقاتی» خوانده می‌شد. بنابر همین پیوند هم بود که در نظام «قبیلوی - زمینداری» افغانستان بر خلاف برداشت‌های مارکسیستی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، اکثریت دهقانها، نه تنها زمین‌های تقسیم شده در اصلاحات ارضی 1357 - 1358 را تصاحب ننمودند؛ بلکه تحت تاثیر و احساسات پیوندهای خونی شان، چه بسا که در حمایت از مالکین زمین‌های تقسیم شده و در کنار آنها، برضد مجریان اصلاحات ارضی تفنگ برداشتند.

لازم است تصریح گردد که در مورد چگونگی تفاوت‌های پروسه رشد اجتماعی - اقتصادی میان کشورهای آسیایی با

کشورهای اروپایی، اکثر اندیشمندان غربی نوشته های مفصلی دارند. حتی خود کارل مارکس نیز (اگر چه با طرح عام: «از صحرای افریقا» گرفته تا «عربستان سعودی، ایران و هند») به این تفاوت ها توجه داشته و آنرا با مفهوم «شیوه تولید آسیایی» افاده و بر بنیاد شبکه های مصنوعی آبیاری و ارتباط آن با تشکیلات سیاسی، توضیح نموده است.

ج. افزون بر موارد فوق، مارکسیسم افزار فکری - سیاسی مدعی گذار از نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری به سوسیالیسم است. بنابراین؛ این افزار مبارزه طبقاتی پرولتاریای جامعه پیشرفته صنعتی و روشنفکران مرتبط به همین طبقه را بخاطر تاسیس نظام سوسیالستی مورد نظر مارکس، محتوی و استقامت می بخشد. در حالیکه جامعه قبیله ای افغانی، طبعاً نه از اقتصاد پیشرفته نظام سرمایه داری، نه از ماشین آلات صنعتی مربوط به آن و نه از طبقه پرولتاریا (طبقه کارگر صنعتی) و نه هم از روشنفکران مرتبط به چنین طبقه ای برخوردار بود. تعداد محدود از کارگران دستگاه های صنعتی با ماشین آلات ابتدایی، دهقانان مصروف کار با افزار ساده سنتی و روشنفکران مرتبط به آنان، همه انسانهای بر خاسته از همین جامعه قبیله ای و به درجات متفاوت از مختصات فرهنگی آن متأثر بودند. بنابراین از هر لحاظ با کارگران، دهقانان و روشنفکرانی متفاوت بودند که مارکس آنان را در تدوین اندیشه های خود مورد نظر داشت.

با در نظر داشت حقایق فوق بود که چه بسا اعضا و حتی کادرها و رهبران ح. د. خ. ا، در بهترین حالت بدون درک، تحلیل، استنتاج و بکار برد آگاهانه اندیشه های مارکسیستی،

صرف عواطف و هیجانات صادقانه «انقلابی» شان را با بکاربرد برخی مفاهیم تلقین شده مارکسیستی - لیننستی تبارز میدادند. آنها به داشتن اندیشه‌های مارکسیستی و سلوک مبتنی بر آن، در حالی تظاهر مینمودند که ماتحت ضمیر شان همچنان از معنویات جامعه قبیلوی انباشته و متأثر باقیمانده و بر اکثر کردار و سلوک شان اثر میگذاشت. این حقیقت از یک طرف باعث دوگانگی شخصیت آنها گردیده و از جانب دیگر - بر اثر تداوم و تکرار چنین تظاهر - به تقویت باورهای ذهنی ای زمینه میداد که «خویشتن» خویش را بر خلاف آنچه «هست» اند، تصور نمایند. در نتیجه؛ چنین حالت بیگانگی شان را از «خویشتن» خود آنان باعث میگردید. به همین ملحوظ هم بود که در حیات درونی حزب بر اصل پذیرفته «احزاب طراز نوین طبقه کارگر» مبنی بر «مرکزیت دموکراتیک» تظاهر مینمودند، در حالیکه در مناسبات واقعی حزبی میان رهبران، کادرها و صفوف حزب، خصوصیت قبیلوی تحکم و دستور با «مرکزیت» قاطع حاکم بود. چنین وضع هم برای دستور دهندگان و هم برای دستور پذیران مطیع، بخاطری عادی بود و اعتراض برنمی‌انگیخت که عملاً روابط میان آنان نه روابط میان سطوح مختلف هرم تشکیلاتی «حزب طراز نوین طبقه کارگر»؛ بلکه سلسله روابط نظام قبیلوی تلقی گردیده و چنین روابط یکی از ارزشهای قبول شده جامعه محسوب می‌گردید. شعار حقوق مساوی زنان با مردان سرداده می‌شد، اما در زندگی خانوادگی آنان ضوابط مردسالانه قبیلوی غلبه داشت. خلاصه در تمام ابعاد زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به ذهنیت «انسان جامعه»

سوسیالستی» تظاهر صورت میگرفت؛ ولی در عمل، به مشکل فراتر از مختصات انسان جامعه قبیلوی گام برداشته می شد (همین حالت را اکنون در «مجاهدین» به ظاهر «دموکرات» مشاهده مینمائیم). بنابراین علت، مناسبات میان شخصیت های قرار گرفته در رهبری، همیشه با بحران توأم بود. اختلافات میان آنان - که اکثراً فردی و مبتنی بر مختصات جامعه عقبمانده بود - طرق مدنی و دموکراتیک حل را نمی یافت، یا به انشعاب منتهی و یا هم با توسل به قوه قهریه (ترور یا اقدام نظامی) منجر میگردید. تبارز علنی مواضع مبتنی بر گرایشات قومی، قبیلوی، مذهبی، زبانی، سمتی و محلی را بوسیله عده یی از اعضا، کادرها و حتی رهبران دست اول، در واپسین سالهای زندگی و مبارزه آنان، میتوان بر مبانی مسایل فوق ارزیابی نمود.

حالت ایجاد شده ناشی از تظاهر فوق، افزون بر زمینه دادن به «از خود بیگانگی»، تجرید اعضای ح. د. خ. ا. را - که به ظاهر در حالت گسست و مقاطعه با ارزشهای قبول شده جامعه افغانی، قرار گرفته بودند - در اذهان جامعه تقویت نموده، باعث بیگانگی شان و در نتیجه بیگانگی حزب ح. د. خ. ا. (که خود را پیش آهنگ انقلابی طبقه کارگر و تمام زحمتکشان افغانستان تصور مینمود) از جامعه افغانی نیز گردید. بنابراین ح. د. خ. ا. نتوانست بمثابه پیشآهنگ، نقش و مسوولیت تاریخی اش را در امر بسیج نیروهای اجتماعی، سوق و رهبری حرکت سیاسی آنان در مطابقت به اهداف خویش، به درستی ایفا نمایند. یعنی پیشآهنگ انقلابی که می باید فاصله اش را در پیشاپیش مردم، به تناسبی رعایت مینمود که میتوانست آنان را در عقب خویش

و بسوی اهداف تعیین شده خود بکشاند، نتوانست درست و معقول تنظیم نماید، بلکه غرق در خیالات و جذبات انقلابی خویش و با توسل به توطئه (کودتای نظامی) و در نهایت با اتکاً به قوت های نظامی خارجی، چنان تاخت که نه تنها مردم نتوانستند و نخواستند این پیشاهنگ را دنبال نمایند، بلکه این پیشاهنگ صرف با صداهاى تفنگ آنان (که اینک تحت پوشش «جهاد» و مداخلات گسترده خارجی انتظام و ابعاد بین المللی یافته بود) علیه خود، به گودال ایجاد شده در عقب خویش پی برده، از خیالات انقلابی اش بدر آمده و به واقعیت های تاریخی اجتماعی - اقتصادی جامعه افغانی پی برد.

درسنامه شماره ششم:

حزب دموکراتیک خلق و مسئله همخوانی آن با سطح رشد اجتماعی و اقتصادی جامعه

قسمت دوم

بعد از بررسی و تصریح چگونگی همخوانی «جهانبینی» و «ایدولوژی» حزب دموکراتیک خلق افغانستان با سطح رشد اجتماعی - اقتصادی و ارزشهای فرهنگی جامعه افغانی (عنوان کوچک اول در درسنامه شماره قبلی)، در تداوم همان بحث، چگونگی همخوانی اهداف و اسلوب مبارزه این حزب را در ارتباط با سطح رشد اجتماعی - اقتصادی جامعه افغانی مورد توجه قرار میدهم:

دوم. چگونگی همخوانی اهداف حزب دموکراتیک خلق با مختصات اجتماعی - اقتصادی افغانستان

حزب دموکراتیک خلق افغانستان بادر نظر داشت نقل قول قبلی (در درسنامه شماره پنجم) از متن نخستین مرامنامه منتشره آن، بر بنیاد «جهانبینی علمی» و «ایدولوژی مرقی»

پذیرفته‌ی خویش، دست‌یابی به «حکومت دموکراسی ملی» را بمثابة هدف اولی و یا هدف حد اقل خویش مطرح نموده بود. این حکومت می‌باید بر پایه‌ی «انقلاب ملی و دموکراتیک» تشکیل می‌گردید. بکاربرد مفاهیم «انقلاب»، «ملی» و «دموکراتیک»، مفاهیمی اند که نیروهای ترقیخواه افغان می‌باید در همان برهه‌ی زمان، اهداف‌شان را بادر نظر داشت محتوای همین مفاهیم تعریف و نهضتی را جهت دستیابی و نهادینه‌شدن همین ارزشها به راه می‌انداختند. اما برخورد حزب دموکراتیک خلق افغانستان با این مفاهیم و تعریف آنان از دیدگاه‌های ایدئولوژیک شده‌ی نامنتطب خویش با مختصات جامعه افغانی، نهضت مبارزه بخاطر دستیابی و نهادینه‌شدن آنان را با مشکلات مواجه نمود. زیرا حزب دموکراتیک خلق افغانستان، «انقلاب ملی و دموکراتیک» را ماهیت طبقاتی بخشیده و آن را «ضد فیودالی و ضد امپریالستی» تعریف و بمثابة بدیل «انقلاب بورژوا دموکراتیک» محسوب می‌نمود. این حزب «ملی» بودن انقلاب متذکره را به ماهیت «ضد امپریالیستی» بودن آن و «دموکراتیک» بودن آن را به ماهیت «ضد فیودالی» بودن آن توجیه و ادعا می‌نمود که این «انقلاب» می‌باید با شرکت کارگران، دهقانان، اهل حرفه و سایر نیروهای ضد امپریالستی و ضد فیودالی، از جمله بورژوازی ملی به پیروزی برسد و بعد حکومت برخاسته از این انقلاب (حکومت دموکراسی ملی) با تعقیب راه رشد غیرسرمایه‌داری، پایه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌ای را تدارک نماید که بر بنیاد آن، بتواند به هدف دورنمایی (غائیوی) خود، که همان جامعه‌ی سوسیالیستی نوع شوروی بود، گذار نماید.

چنین توجیهاتی، نهضت ترقیخواه کشور را که می باید در بستر گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن استقامت داده می شد، به مشکلات جدی مواجه و جامعه را بسوی بحران سوق می نمود که سوق نمود. مسایل را توضیح میدهیم:

الف - طرح «انقلاب ملی دموکراتیک» با شرکت فعال کارگران، دهقانان، سایر زحمتکشان و بورژوازی ملی در شرایط اعلام حضور، تا دست یافتن حزب دموکراتیک خلق افغانستان به قدرت دولتی (1343 - 1357 خورشیدی مطابق 1965 - 1978 م)، یک طرح ذهنی بود. زیرا :

کارگران از لحاظ کمیت محدود بودند و از لحاظ کیفیت متأثر از ذهنیت های سنتی قبیلوی و بنابرین در سطحی از خودآگاهی طبقاتی خویش قرار نداشتند که رسالت تاریخی «ضد امپریالیستی و ضد فیودالی» شان را درک و سرانجام در «انقلاب ملی دموکراتیک» نقش شان را ایفا نمایند.

دهقانان بی زمین باوجود کمیت در خور توجه شان، در وضعیت به مراتب ضعیف تر از کارگران، جهت درک و انجام همچو رسالت قرار داشتند. زیرا افزون بر آنکه اکثریت قریب به اتفاق شان بی سواد و بدین ملحوظ نمیتوانستند حضور و جایگاه شان را در وضعیت سیاسی تثبیت و حتی تصور نمایند. افزون بر آن با درنظرداشت پیوندهای خونی اکثر آنان با مالکین زمین (چنانچه در درسنامه پنجم توضیح گردید)، توقع انجام رسالت «ضد فیودالی» از آنان، صرف میتوانست زاده ذهنیت روشنفکرانه به دور از واقعیت باشد.

وجود و حضور بورژوازی ملی نیز در سالهای اول آغاز فعالیت ح. د. خ. ۱ از لحاظ کمیت در سطحی بود که حتی بخاطر ارایهٔ مثالی حین تدریس این مسئله در کورسهای حزبی، به استثنای مالک «چینی سازی شاکر»، کسی دیگری را جهت ارایه مثال دوم هم نداشتیم.

ب. باوجود عدم آمادگی کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان برای انجام رسالت تصور شده «ضد امپریالستی و ضد فیودالی» شان از جانب حزب دموکراتیک خلق افغانستان، این حزب خود را در حالی «حزب طبقه کارگر و تمام زحمتکشان افغانستان» میخواند و ادعای رهبری سیاسی آنان را داشت که اکثریت از «کارگران»، «دهقانان» و سایر «زحمت کشان»، فاقد پایه های مادی و معنوی ای بودند که باعث علایق و در نتیجه تامین ارتباط آن با این حزب گردد. حتی اگر درک عامیانهٔ این دینداران خداپرست از ماهیت «جهانبینی و ایدولوژی مارکسیستی - لنینستی» ح. د. خ. ۱ تامین میگردید، نه علایق؛ بلکه چه بسا ضدیت و حتی انزجار شان را برمی انگيخت. بنابر همین حقیقت بود که هردو جناح این حزب (حزب واحد) بعد از سپری شدن 14 سال از تاسیس خویش و در آستانهٔ کسب قدرت سیاسی (ثور 1357)، کمتر از 8 هزار عضو (ملکی و نظامی) داشت که از آن میان هم، صرف تعداد محدود شان کارگران بودند. چنین حقیقت، خود مؤید آن بود که عدم همخوانی عقاید ایدولوژیک ح. د. خ. ۱ با سطح رشد اجتماعی - اقتصادی و معیارهای ارزشی فرهنگی جامعه، امیدی برای گسترش پایگاه

اجتماعی حزب در میان مردم افغانستان، زمینه های عینی نداشت.

ج - فورمولبندی های ذهنی فوق الذکر روشنفکرانه مرتبط به «انقلاب ملی و دموکراتیک» و «حکومت ملی و دموکراتیک» ناشی از آن توسط حزب دموکراتیک خلق افغانستان که با واقعیت های عینی جامعه افغانی بیگانه بودند، باعث آن گردید که حزب مذکور در حالیکه فاقد پایگاه لازم اجتماعی بود، یکه و تنها و بدون تشخیص نیروی دیگر «ضد فیودالی و ضد امپریالستی» در جامعه افغانی، خود بعد از کسب قدرت دولتی، حکومت انحصاری خویش را تشکیل نمود و در ترکیب آن حکومت نه تنها نخواستند به سایر نیروها و اشخاص سیاسی جای دهند؛ بلکه حق حضور آنان را در وضعیت سیاسی نیز سلب نمودند. زیرا به غیر از خود سایر نیروها و حتی شخصیت های منفرد سیاسی را «ضد امپریالستی و ضد فیودالی» تشخیص ننمودند.

د - افزون بر آن مفهوم «دموکراسی» و محتوی آن را نمیتوان در چارچوب تیوری طبقاتی تفسیر و توضیح و در نهایت کاملاً برعکس ماهیت آن، نتیجه «دکتاتوری خلق» و یا «دکتاتوری پرولتاریا» را از آن استنتاج نمود. مفهوم دموکراسی صرف با عینیت بخشیدن به شکل و ماهیت مفهوم «شهروند» در یک جامعه حقوق بنیاد و مردم سالار، میتواند توضیح و تفسیر گردد.

با اتکاً به تیوری طبقاتی بود که حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در حالیکه فاقد پایگاه اجتماعی در میان «کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان» بود، خود را بطور خودخوانده نماینده آنان وانمود ساخته، تسلط انحصاری خود و در نهایت تسلط کامل انحصاری هسته رهبری خود و بخصوص تسلط انحصاری و مادام العمر شخص رهبر خود را بر دولت، تسلط اکثریت جامعه (کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان) تلقی و بدین سان گویا دموکراسی را تحقق می بخشیدند .

هـ - افزون بر آن، طرح «راه رشد غیر سرمایرداری» توسط ح. د. خ. ا که می باید به وسیله «حکومت دموکراسی ملی» تعقیب می گردید؛ از یک طرف راه آزموده ناشده ای بود که صرف بر مبنای تیوریهای بی پشتوانه ایدولوگهای اتحادشوروی برای رشد و انکشاف کشورهای کمتر انکشاف یافته مانند افغانستان مطرح و تحقق عملی آن تجربه نگردیده بود. از جانب دیگر بنابر ماهیت ضد سرمایه داری این راه رشد، مورد حمایت کشورهای غربی و نهادهای بین المللی کمک کننده تحت کنترل این کشورها قرار نمی گرفت و از این کمک ها محروم می بود. بنابراین چنان وانمود می گردید که رشد اجتماعی - اقتصادی متذکره که با «طفره رفتن از مرحله سرمایه داری» تحقق می پذیرد، صرف روی کمک های مالی، تخیکی و فنی اتحادشوروی و سایر کشورهای سوسیالستی اتکاً میداشت. در حالیکه بعدها صراحت یافت که اتحادشوروی و سایر کشورهای سوسیالستی خود با مشکلات بزرگ اقتصادی مواجه بودند.

ز - طرح سوسیالیسم نوع شوروی، بمثابة هدف دورنمایی یا غائیوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، اگر از دیدگاه خوشبینانه همان وقت نیز به آن نگاه گردد، در آن وقت و بادر نظر داشت سطح رشد اجتماعی - اقتصادی افغانستان، طرح ماجراجویانه و بلندپروازانه ای بیش نبود. ماجراجویانه بخاطری که مخالفت های بی لزوم بخش بزرگ مردم افغانستان و کشورهای جهان را تحریک و موانع و مشکلات ناشی از آن را برانگیخته و فشارهای اضافی را برحزب و جنبش ترقیخواهانه کشور تحمیل و در برابر رشد و انکشاف اجتماعی - اقتصادی افغانستان موانع ایجاد می نمودند، که ایجاد نمودند. بلندپروازانه بخاطر بود که قبل از وقت مطرح گردیده بود. زیرا این هدف در خوشبینانه ترین حالت و اصولیت مبتنی بر چنین خوشبینی، می باید چند نسل بعد مطرح می گردید، تا همان نسل با آگاهی از فراز و نشیب های انکشافات به وقوع پیوسته داخلی، منطقوی و جهانی طی سالهای بعد از تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان و بادر نظر داشت وضعیت تغییر یافته اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن، اهداف جنبش ترقیخواهانه زمان شان (و در صورت لزوم همین هدف دستیابی به جامعه سوسیالیستی) را خود تعیین و افزار دستیابی به آن را تشخیص می نمودند.

سوم. چگونگی همخوانی اسلوب مبارزه حزب دموکراتیک خلق با مختصات جامعه افغانی

کثرت همزمان احزاب، با گرایشهای متفاوت سیاسی ترقیخواهانه، محافظه کارانه و ارتجاعی (که در درسنامه قبلی به آن اشاره گردید) در یک جامعه، قانونمند بوده و مبارزه آنان بخاطر حفظ، تحکیم و گسترش پایگاه اجتماعی شان، یکی از محرکین تغییر و تحول جامعه محسوب می گردد. بنابراین هریک از این احزاب، در بستر تغییر و تکامل جامعه و بنابر تعاملات درونی آن تبارز و با جلب حمایت تعدادی از افراد همان جامعه، تداوم حضور خود را در وضعیت سیاسی تثبیت مینمایند. احزاب و نیروهای سیاسی که محصول تعاملات درونی جامعه نبوده، بر بنیاد ضرورت های ناشی از این تعاملات در وضعیت سیاسی حضور نیافته و در نتیجه فشار فکتهورهای خارجی بر جامعه تحمیل گردیده باشند، نمیتوانند از داشتن پایگاه لازم اجتماعی برخوردار گردند. در حالت محرومیت یک نیروی سیاسی از پایگاه اجتماعی اش است که نمیتواند نقش تاریخی خویش را بطور طبیعی ایفا و به اتمام رساند. بدین ملحوظ یا از وضعیت سیاسی نفی و فنا می پذیرد و یا با اتکا به نیروی خارجی و توسل به خشونت، میخواهد بطور مؤقت خود را بر جامعه تحمیل نماید. درست آنچه که احزاب «چپ افراطی» و «راست افراطی» در افغانستان، به آن متوسل شده اند و متوسل می شوند .

با درک روند حضور قانونمند فوق الذکر است که رقابت نیروهای خرد ورز سیاسی (چه در موضع حاکمیت و چه در

مواضع اپوزسیون) با همدیگر در جوامع انکشاف یافته و کثرت گرا، از بکاربرد زور، توسل به توطئه و خشونت نسبت به همدیگر ابا می ورزند. روابط با همدیگر را با مفاهیم «آشتی پذیر و آشتی ناپذیر» تعرف نه؛ بلکه حقیقت وجود همدیگر را اعتراف و تحمل مینمایند. نسبت به همدیگر با مسامحه، مدارا و رواداری (Tolerance) برخورد و بدین طریق از دامن زدن بحران در جامعه جلوگیری نموده، پروسه تغییر و تحول جامعه را از بستر طبیعی سیر تاریخی آن منحرف ن ساخته و به فساد نمی کشانند.

وجود و حضور حزب دموکراتیک خلق، که نه ناشی از تعاملات درونی و ضرورت عینی جامعه افغانی، بلکه در نتیجه یک معامله پشت پرده (3) بر وضعیت سیاسی افغانستان تحمیل گردیده بود، اگرچه در نخستین مرام منتشر شده خویش، بر اسلوب «مسالمت آمیز و علنی» مبارزه تأکید بعمل آورده بود؛ ولی در پروسه انکشافات بعدی ناشی از تاثیرات مخرب ایدولوژیک و تبدیل نشدن خویش به یک حزب دارای پایگاه وسیع اجتماعی، اعتقاد به اسلوب فوق و در نتیجه باور به «انقلاب اجتماعی» را از دست داد. زیرا پیروزی «انقلاب اجتماعی» را که با شرکت «کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان» تصور نموده بود، یک برداشت ذهنی بیش نبود. بنابراین با قطع امید از «کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان» و نقش آنان در پیروزی «انقلاب ملی و دموکراتیک»، شیفته نقش

نظامیان در پیروزی «انقلاب» مذکور گردیده و آنان را بمثابه بدیل مطرح نمود.

سلطان علی کاشمند تحت عنوان «آمادگی‌های نظامی ح. د. خ. ا» در زمینه ضعف پایگاه اجتماعی حزب و رجوع حزب به نظامیان توأم با گویا دلایل خود؛ چنین اعتراف مینماید: «حزب به وضاحت درک میکرد که با آن کمیت محدود خویش به مقیاس جمعیت کشور، با آن سطح پائین آگاهی سیاسی و طبقاتی زحمتکشان و پراگندگی آن و به ملاحظه عوامل نا مساعد دیگر نمیتوانست صرف به اتکال جنبش توده‌ای مقاصد ضدملی رژیم را نقش بر آب سازد. ... بنابراین ح. د. خ. ا توجه جدی و عاجل خویش را به بسط و تحکیم سازمانهای حزبی در میان نظامیان مبدول نمود.» (4)

بدین ترتیب بخشی از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان با صرف نظر از اسلوب «مسالمت آمیز و علنی» مبارزه، به سازماندهی «مخفی» نظامیان پرداخت و بکاربرد «قهر و سرنیزه» را جهت غصب قدرت دولتی رجحان داد که سرانجام با توسل به کودتای نظامی در هفتم ثور 1357 قدرت دولتی را بدست گرفت.

بنابراین حاکمیت انحصاری حزب بر جامعه و بخصوص دست برتر نظامیان را بر حزب تحمیل نمود. چنین برخورد چه

4. سلطان علی کاشمند، یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، جلد اول و دوم، صفحه 318

نتایجی به بار آورد؟. حقایق بارآوردهٔ مربوط به این سوال را در درسنامهٔ بعدی پیگیری مینمائیم.

درسنامه شماره هفتم:

قدرت انحصاری حزب دموکراتیک خلق و اثرات آن بر انکشاف اوضاع در افغانستان

درین درسنامه از توضیح جزئیات دخالت فکتهورهای مؤثر خارجی و همچنان اثرات اختلافات درونی حزب دموکراتیک خلق بر انکشاف اوضاع کشورما بعد از کسب قدرت دولتی بوسیله این حزب که موضوع مرتبط به پژوهش تاریخی اند، صرف نظر گردیده و مطابق روحیه این سلسله به درسهایی توجه معطوف می گردد که از عدم همخوانی مبانی فکری - سیاسی، اهداف و اسلوب مبارزه حزب دموکراتیک خلق افغانستان ناشی گردیده اند.

نخستین خشت کج گذاشته شده روند سیاسی در آغاز مرحله گذار از سلطنت مطلقه به مشروطه، همان برخورد معامله گرانه سلطنت مبنی بر زمینه دادن به تشکیل جریان های سیاسی «چپ افراطی» و «راست افراطی» وابسته به ابر قدرت های آن زمان و اقرار منطقوی آنان (1 - اتحاد شوروی، 2 - جمهوری توده

ای چین و 3 - ایالات متحده آمریکا و اقمار «اسلامی» این ابر قدرت: پاکستان، ایران و عربستان سعودی) بود (5) که بحران های بعدی را هسته گذاری نمود. نشانه های نخست این بحران که در برخوردهای خونین حامیان ایدولوژیک افغانی دخیل فوق الذکر (دموکراتیک خلق، دموکراتیک نوین و اخوانی ها)، در «دهه دموکراسی» تبارز نموده بود، بعد از سقوط سلطنت وارد مرحله دیگری گردید و هر سه نیرو بمثابه افزار فشار علیه گردنکشی های نوسانی سردار محمد داوود بکار گرفته شدند. در نهایت، این حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود که با اتکا به امکانات گسترده اتحادشوروی در ساختارهای دولتی - بخصوص در اردوی افغانستان - توانست با انجام کودتای نظامی علیه جمهوریت سردار محمد داوود، بطور انحصاری قدرت دولتی را کسب نماید. عدم هماهنگی مبانی ایدولوژیک، اهداف و اسلوب مبارزه حزب دموکراتیک خلق افغانستان با سطح رشد اجتماعی - اقتصادی و معیارهای ارزشی فرهنگی جامعه افغانی، بعد از کسب قدرت دولتی به وسیله این حزب متبارزتر و فاجعه انگیز گردید. زیرا این حزب بعد از کسب قدرت دولتی، خواست از موضع قدرت انحصاری، دیدگاه های ایدولوژیک خویش را تحقق بخشد و در نتیجه دستیابی به اهداف مورد نظر خویش را ممکن سازد. توضیح ایدولوژیک و شیوه تحمیلی حتی اقدامات اصلاحی همچو لغو وام های دهقانان، سواد آموزی، تقلیل مهر و مخارج عروسی نیز حساسیت بر می انگيخت که در نتیجه وضعیت بسوی

بحران سوق و به مرور زمان ابعاد جدید و جدیدتر کسب و سرانجام به فاجعه بزرگی منتهی گردید. چگونه:

الف - برخورد انحصارگرانه حزب دموکراتیک خلق افغانستان با قدرت دولتی در تاسیس دستگاه سیاسی «جمهوری دموکراتیک افغانستان» و نفی کامل متحدین؛ حتی متحدین مطرح شده برنامه ای خود در مرحله «ملی و دموکراتیک»، زمینه هایی مساعدی را نیز زیانمند نمود که این حزب میباید تحت جاذبه قدرت دولتی جهت گسترش یایگاه اجتماعی خود از آن مستفید می گردید. درین موقع این حزب، خویش را نماینده طبقاتی «کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان» تصور و سایر نیروهای سیاسی، سران قومی، علمای دینی، روحانیون و سایر شخصیت های بانفوذ در جامعه قبیلوی را «دشمنان طبقاتی» خویش خوانده، از موضع «دولت طراز نوین دکتاتوری پرولتاریا»، علیه آنان به «مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی» شدت بخشید و خواست جامعه نامنطبق با قالب های ذهنی ایدولوژیک خویش را با زور درین قالب ها شکل دهد. بنابراین سایر نیروهای سیاسی موجود در جامعه را مطابق تعریف های ایدولوژیک خود، نه تنها «ملی و دموکراتیک» تشخیص نه نمود و در قدرت شریک نه ساخت، بلکه حق موجودیت شان را انکار و با تبارز کوچکترین نشانه فعالیت سیاسی و یا مخالفت با سیاست های دولت، رهبران، کادرها و صفوف احزاب متذکره و سایر افراد جامعه را زندانی نموده، مورد شکنجه قرار داده و حتی به جوخه های اعدام سوق نمود.

ب - برخورد ها و عوامل فوق، زمینه های را فراهم آورد تا پاکستان و رژیم آخوندی ایران (که تازه بعد از سقوط سلطنت تشکیل گردیده بود) نیروهای راست افراطی ریزرفی افغانی شان را یکبار دیگر در محور منافع خود چنان بکار گیرند که به آسانی بتوانند با استفاده از نارضایتی های ایجاد شده و تحریک احساسات مذهبی ساکنین روستاهای افغانستان، بغاوت های محلی محدود را علیه «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان» دامن زده و به این طریق احساس خطر نسبت به عقاید و ارزش های دینی را تبلیغ و ساکنین برخی روستاهای کشور را به «مهاجرت» تشویق و آنان را بر اساس گرایشهای قومی، سمتی، محلی، زبانی و مذهبی در کمپ های پاکستان و ایران جاگزین و توأم با چنین گرایشهایی به «جهاد مقدس» تشویق نمایند.

ج - وضعیت، آن وقت وخیمتر، انقطاب اجتماعی بیشتر و مقاومت مردمی گسترده گردید که قوت های نظامی اتحاد شوروی وارد افغانستان گردیده و ایالات متحده امریکا با همکاری متحدین خویش، خواست افغانستان را به «ویتنام» دیگر علیه اتحاد شوروی مبدل نماید.

بدین طریق معضله افغانستان خصلت فرا افغانی یافت و به گرهگاه جنگ سرد میان ابر قدرت های جهانی آن وقت و به میدان جنگ نیابتی میان این قدرت ها مبدل گردید. سیل اسلحه از هردو جانب به سوی افغانستان سرازیر و جنگ شدت یافت.

تداوم و شدت جنگ باعث گسترش هرچه بیشتر پروسه «مهاجرت» از شهرها بسوی کشورهای غربی و از روستاها به طرف پاکستان و ایران گردید. کمپ‌های مهاجرین در پاکستان که بر مبنای تنظیمی - قومی - مذهبی تاسیس گردیده بود و حضور مهاجرین افغانی در ایران، زمینه‌های سربازگیری گسترده تری را علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان مساعد نموده و سازمانهای مخصوص خارجی، بخصوص آی.اس. آی پاکستان و استخبارات ایران به آنها تربیه نظامی داده، آنها را مسلح ساخته و اعزام مجدد شانرا عمدتاً به روستاها، برای جنگ علیه دولت، سازماندهی نمودند.

د - با گسترش دامنه مهاجرت از محلات و ورود تدریجی گروه‌های مسلح تنظیمی به آن، آهسته، آهسته سلسله مراتب ساختار سنتی - قبیله‌ای در روستاها، تغییر و قشر دیگر صاحب نفوذ شکل گرفت. زیرا رهبران تنظیم‌ها، کادرهای محلی سیاسی، قومندانان نظامی و روحانیون طرفدار شان با حضور مسلحانه در محلات و تحت سایه اسلحه، سران سنتی قبیله‌ای (خان‌ها و یا بیگ‌ها و روحانیون مرتبط به آنان) را به نفع خویش عقب زدند. این ساختار جدید معیارهای سنتی تشخیص مقام اجتماعی را که عمدتاً بر مبنای نسب، سوابق خانوادگی و دارایی تعیین میشد، تغییر داد و مبانی جدیدی را با استخبارات خارجی، امکانات نظامی، استعداد و ابتکار جنگی و موقف سیاسی - تنظیمی، معیار تثبیت موقف اجتماعی گردید. این جاگزینی جدید، پدیده‌های ذیل را بروز داد :

- اختلافات، رقابت ها و هم چشمی ها میان سران قبایل به رقابت میان تنظیم ها و قومندانه‌های محلی آنان مبدل گشت.

- چون سربازگیری تنظیم ها اکثراً مبنای محلی - قومی داشت، رقابت های قومی و حتی باورها و رفتار قومی و قبیله‌یی یک بار دیگر در ظرف جدید تنظیمی ادامه یافت، با این تفاوت که اکنون افراد هر قبیله با اتخاذ موضع تنظیمی با تعلیمات نظامی و تکنیک جنگی نیز مجهز بودند.

- بنابر مواضع مذهبی و فرقه‌یی هر یک از تنظیم ها؛ مانند: تسنن، تشیع، وهابی و غیره؛ اختلاف مذهبی رنگ تازه‌ی تنظیمی - مذهبی یافت.

ه - رقابت های تنظیم های جهادی - قومی که جهت کنترل بیشتر ساحات، جذب بیشتر امکانات و حمایت های تسلیحاتی، مالی و سیاسی کشورها و سایر منابع خارجی صورت میگرفت، با دفاع از مواضع و منافع تمویل کنندگان شان (مانند: آمریکا، پاکستان، ایران، عربستان سعودی، ترکیه و غیره) به محلات انتقال یافت، یعنی جنگ بر سر مواضع و منافع این کشورها، از طریق تنظیم های جهادی - قومی، با تعصبات مذهبی و اختلافات قومی در آمیخت و باعث برخوردهای خونین در روستا های افغانستان گردید.

ز - شکل گیری چنین وضع در محلات، شرایطی را بوجود آورد که مردم روستاها بخاطر داشتن چتر حمایتی، بطور ناگزیر و اجتناب ناپذیر تحت امر و نهی تنظیم ها و در نتیجه نا خواسته

و ناآگاهانه در مواضع آنان قرار داده شدند. امتزاج رهبری سیاسی با رهبری مذهبی - قومی (که تنظیم های «جهادی» مدعی آن بودند) باعث آن گردید تا فضای سیاسی به شدت تحت پوشش مذهبی - قومی قرار گرفته، سیاست ها مذهبی - قومی و گرایشهای مذهبی - قومی، سیاسی شوند.

انکشاف اوضاع در بستر فوق از آنجا نیز ناشی می شد که ح. د. خ. ا بنا بر مواضع ایدیولوژیک خویش بر جوانه های بالنده ساختارها و فرهنگ شهری اتکا نموده (که می باید مینمود)، اما ناسنجیده و بی اعتنا به نیروی مقاومت، خواست نظام قبیلوی - زمینداری و فرهنگ و روان سنتی متمم آنرا با شیوه های تند روانه انقلابی و شتابزده، بدون در نظر داشت عنصر تدریج در تحولات اجتماعی و عوامل ذهنی جامعه افغانی، مضمحل نماید. این عمل حساب نشده - که بر مبنای احکام تیوریک بیگانه با مختصات جامعه افغانی، صورت میگرفت - پایگاه اجتماعی حزب را در محلات (که هفتاد در صد باشندگان کشور را احتوا مینمود) در مقایسه با نیروهای راست افراطی که بر نهاد های قبیلوی - زمینداری و فرهنگ و معنویات سنتی آن اتکا داشت، تضعیف نمود. زیرا از یک طرف ساکنین شهرها فیصدی کمتری از نفوس کشور را تشکیل و از جانب دیگر - چنانچه قبلاً توضیح شد - نفوس و نهادهای شهری خود متأثر از روح قبیلوی و دارای ممیزات و مختصات ناقص، در مقایسه با شهر های مدرن بودند.

خلاصه اینکه: حزب دموکراتیک خلق افغانستان نه تنها نتوانست مطابق به مبانی ایدولوژیک و اسلوب برگزیده خویش به اهداف مورد نظر خود دست یابد؛ بلکه در نتیجه کشور ما برخلاف نیات ترقیخواهانه این حزب، به سوی فاجعه ای کشانیده شد که سرانجام به جنگ همه علیه همه مبدل گردید:

. جنگ میان دولت و تنظیم های جهادی بخاطر حفظ و یا گرفتن قدرت.

. جنگ تنظیم های جهادی علیه همدیگر بخاطر گسترش ساحات نفوذ و کسب امتیازات بیشتر از تمویل کنندگان خارجی.

. جنگ قومندانهای محلی تنظیم های جهادی (حتی قومندانان مرتبط به یک تنظیم واحد) علیه همدیگر، بخاطر حفظ و یا گسترش ساحه تحت حاکمیت محلی و جمع آوری عشر، دست یابی به سایر منابع عایداتی مانند جنگلات، معادن، حق العبور راه های ترانسپورتی، کنترل ساحات تولید مواد مخدر، تجارت و صدور آن.

. جنگ پیروان یک مذهب با پیروان مذهب دیگر، گویندگان یک زبان با زبان دیگر، یک قوم با قوم دیگر.

. سرانجام مهلک تر و ویرانگر از همه؛ جنگهای نیابتی کشورهای دخیل خارجی و نهادهای استخباراتی شان، به غرض حفظ و یا کسب حد اکثر منافع آنان.

برای تحریک، سازماندهی و پیشبرد چنین جنگی در تمام جبهات کشور نظامیان خارجی، یا بطور علنی و تعریف شده و یا بطور علنی؛ ولی اعتراف نشده وجود داشتند. آنها در کنار متحدین افغانی خویش، ماشین جنگی این متحدین را تمویل مالی و تخنیکی نموده، تعلیم و تربیه سربازان آنان را انجام داده، سهولت های اکمالاتی را تامین، پلان های جنگی را ترتیب و حتی عملاً در جبهات علیه سایر رقبای شان می جنگیدند. جنگی که در نهایت به بنبست رسیده بود، پیروزی یک طرف و زمان ختم آن معلوم نبود.

دو طرف اصلی این جنگ، دو ابر قدرت جهانی بودند. متأسفانه افغانها به نیابت از آنان و بخاطر تامین حفظ و یا کسب منافع آنان در سرزمین خویش و باهم میجنگیدند، همدیگر را به خاک و خون می کشیدند. وطن، خانه و کاشانه غریبانۀ خویش را به آتش می کشیدند و ویران می کردند. در چنین حالت نجات مادر وطن از این فاجعه به ضرورت مبرم ملی تبدیل گردیده بود. چگونه؟: یگانه راهی که درین زمینه می باید مورد توجه قرار می گرفت، رفع عوامل دوگانه انحراف روند سیاسی کشور از بستر طبیعی آن بود. این موضوع را در درسهای بعدی را مرور مینمائیم.

درسنامه شماره هشتم:

آغاز مبارزه برای رفع انحراف و تصحیح نهضت ترقیخواه کشور

محتوی درسنامه های قبلی تصریح مینمود که دو عامل باعث انحراف نهضت سیاسی کشور از بستر طبیعی و قانونمند پروسه گذار از یک جامعه سنتی به جامعه مدرن گردید. یکی از این دو عامل عدم مدیریت سالم روند سیاسی در آغاز مرحله گذار از سلطنت مطلقه به مشروطه و دومی آن عدم همخوانی مبانی فکری - سیاسی، اهداف و اسلوب مبارزه احزاب و جریانهای سیاسی نوبنیاد ترقیخواه، با سطح رشد اجتماعی - اقتصادی و معیارهای ارزشی فرهنگی جامعه بود.

در زمان آغاز پروسه گذار از سلطنت مطلقه به مشروطه (1343هـ)، باوجود شکل گیری نشانه های زندگی عصری در شهر کابل و چند شهر بزرگ دیگر، هنوز ساختارها، روابط و ذهنیت های قبیله ای، جامعه کثیرالقومی افغانی را هویت می بخشید. بنابراین هرمهای قبیله ای نه تنها پایگاه اجتماعی سلطنت مطلقه را تشکیل میدادند؛ بلکه آراء، عقاید، سلوک و سایر ارزشهای

متمم جامعهٔ قبیله‌ای نیز بر تمام ابعاد زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور مسلط بودند. به این لحاظ تبدیل سلطنت مطلقه (حاکمیت سیاسی جامعهٔ سنتی) به سلطنت مشروطه (نوعی از دولت جامعهٔ مدرن) کار یک شبه نبود؛ بلکه فاز (مقاطع مختلف و به هم مرتبطی که طی یک مرحلهٔ معین رشد اجتماعی - اقتصادی جامعه، یکی بعد از دیگر شکل می‌گیرند و محتوی کسب مینمایند) جدیدی، در متن پروسهٔ گذار از جامعهٔ سنتی به جامعهٔ مدرن محسوب می‌گردید. درین مرحله، نه صرف ساختارها، عملکرد و روابط دولت با جامعه؛ بلکه تمام ساختارها، روابط و ارزش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و در نهایت خود جامعه نیز می‌باید تغییر و در نهایت تحول می‌یافت. در نتیجهٔ این تغییر و تحول، رابطه «سلطنت - رعیت» به رابطهٔ «دولت - ملت» تکامل یافته، به مفهوم «شهروند» عینیت بخشیده میشد و در نهایت پروسهٔ گذار از جامعهٔ سنتی به جامعهٔ مدرن با موفقیت به انجام میرسید. رهبری این پروسه و انجام چنین رسالت - که می‌باید در آغاز عمدتاً توسط سلطنت و بعد توسط احزاب تشکیل شده صورت می‌گرفت - درک عمیق، مدیریت خردمندانه و عملکرد سالم را ایجاب مینمود. متأسفانه با تبارز عدم کفایت، نهضت ترقیخواهانهٔ کشور از همان آغاز به بیراهه سوق گردید.

حقایق تاریخی مؤید آن اند که در آغاز مرحلهٔ گذار از سلطنت مطلقه به مشروطه، شخصیت‌های مؤثر، آگاه، با تجربه و مستقل سیاسی، یکی بعد دیگر کنار زده شدند و زمینه‌ها چنان مساعد ساخته شد که چهره‌های تحت نفوذ قدرت‌های

خارجی و دیکته پذیر، برجسته گردند و امکان یابند تا در تاسیس جریان ها و احزاب جدید، نقش اصلی را ایفا نمایند. به همین ملحوظ چه بسا که مبانی فکری - سیاسی ایدئولوژیک شده، اهداف و اسلوب مبارزه سیاسی این احزاب و جریانات سیاسی؛ نه ناشی از تفکر مستقل افغانی و منطبق با مختصات این جامعه؛ بلکه دیکته شده یی بودند که جهت حفظ و تقویت نفوذ و منافع حامیان خارجی، پایه های عقیدتی ایجاد مینمودند که چنین هم شد. با چنین تسلطی بود که در آینده نیز باعث نفی و حتی سرکوب عاملین افکار و اندیشه هایی نیز گردیدند که در بستر رشد و تکامل بعدی این احزاب، تبارز و می خواستند جنبش ترقیخواهانه کشور را از انحراف نجات دهند.

موج نخست مبارزه برای نجات جنبش ترقیخواهانه از انحراف و سرنوشت آن

با تاسیس، آغاز و تداوم فعالیت احزاب و جریانهای سیاسی، سطح آگاهی و تجربه سیاسی کادرها و اعضای آنان نیز به مرور زمان ارتقای نسبی یافته و درین میان عده ای از کادرهای آنان توان و استعداد تفکر مستقل سیاسی را تبارز داده و تلاش بعمل آوردند تا مانع تداوم انحراف نهضت ترقیخواهانه کشور از بستر طبیعی و قانونمند آن گردند. درین زمینه حزب دموکراتیک خلق افغانستان را درنظر می گیریم :

مدتی بعد از تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان،
«بحث های تیوریک در بین کادرها رونق یافته بود و عده ای آن

را نشانهٔ بلوغ حزب میدانستند». عبدالقدوس غوربندی یکی از اعضای کمیته مرکزی این حزب، ضمن تبصره بر این بحث‌ها، از «مناقشه» ای یاد مینماید که «در جناح پرچمی‌ها در سطح رهبری»، پیرامون این مسئله آغاز گردیده بود که در تناسب «روحیهٔ ملی» و روحیهٔ «انترناسیونالستی»، به کدام یک رجحان داده شود؟. او درین ارتباط به دو دیدگاه متفاوت؛ چنین اشاره نموده است: «میراکبر خیبر روی پرورش و تبارز روحیهٔ ملی تأکید میکرد و مثال میداد که چگونه حزب تودهٔ ایران و حزب کمونیست هندوستان با تبارز غیرلازم روحیهٔ «انترناسیونالستی» در اقدامات، نشرات و تربیهٔ کادرها و اعضای خود، از میان مردم تجرید شده و نتوانستند به حزب وسیع توده ای تبدیل گردند. در نتیجه در داخل کشور نتوانستند از پایگاه اجتماعی وسیع برخوردار گردند و در عرصهٔ بین‌المللی نیز اعتبار نیافتند.

اما برعکس [ببرک] کارمل با اظهار اینکه در اثر پیشرفت تکنالوژی، توسعهٔ اطلاعات و ارتباط، گسترش داد و ستد شرکت‌های فراملتی و ابعاد تازهٔ همکاری‌های بین‌المللی، جهان ما دیگر کوچک شده و هر حادثهٔ ولو بسیار اندک بازتاب جهانی دارد، زمان انزوای پسندی ملی گذشته و سرنوشت آینده به دست ابرقدرتهاست، ما باید در جهت‌گیری سوسیالیستی و هویت حزبی

موافق به آن، موضع روشن داشته باشیم و کادرها را به همین روحیه تربیه نمائیم.» (6)

بربنیاد تفاوت دیدگاه های فوق نیز بود که «در پالیسی نشراتی جریده پرچم، بین ببرک کارمل و میراکبر خیبر اختلاف بوجود آمد». این اختلاف هنگام مداخله نظامی شوروی در چکوسلواکیا (1968) بخاطری جدی گردید که جریده «پرچم»، آن را بعنوان یک «وظیفه انترناسیونالیستی و نجاتبخش» تأیید و تمجید کرد. میراکبر خیبر «با چهره بر افروخته» در حالیکه همین شماره پرچم را «در مشت های خود کلوله کرده بود»، ببرک کارمل را مخاطب نموده گفت: «کدام هیأت تحریر فیصله نموده که قبل از همه مدیحه سرایی کنیم و این حرکت را که بعد وسیع جهانی دارد مهر تأیید انترناسیونالیستی بزنیم. حزب ما با نشر این مطلب تیشه به ریشه خود زد و قیمت گزافی که تجرید از مردم و مغشوش شدن ماهیت ملی آن است، می پردازد.

کارمل ... گفت: «از این لحظات، نادر اتفاق می افتد. باید برای تثبیت خود استفاده کنیم. شما این مسئله را جدی نگیرید، باهم صحبت می کنیم».

خیبر بازهم با لحن جدی پاسخ داد که: «ما باید خود را پیش مردم خود، در قضاوت خلق خود تثبیت کنیم. سرنوشت ما

درینجا در افغانستان تثبیت می‌شود. ایفای مؤفقانه وظایف ملی ما مقدم است. حزبی که اعتبار ملی نداشته باشد مصدر کار بزرگی شده نمیتواند.» [(7)]

بارق شفيعی مدير مسوول جريده خلق - که زمانی عضو دفتر سیاسی ح. د. خ. ا نیز بود - به توضیح بیشتر دیدگاه‌های استاد میراکبر خیبر پرداخته و در زمینه؛ چنین مینویسد: [«استاد خیبر؛ اما هم در عضویت هیئت تحریر و هم در مقام مدیریت مسوول جریده پرچم ... عامل داخلی را در زمینه تغییر اجتماعی در جامعه افغانی محمول کار عمده سیاسی و سنگ بنای اساسی تهداب تحولات بنیادی در کشور میدانست و به استفاده از تجارب بین المللی نهضت کارگری، متناسب با امکانات ملی و در انطباق با شرایط و ظرفیت و هضم جامعه افغانی، به عنوان تسریع کننده جریان تکامل نهضت ملی و دموکراتیک معتقد بود، نی به تابعیت و تقلید کورکورانه و بی دلیل از فلان کشور به اصطلاح محور. اما ببرک کارمل عامل خارجی و بویژه نقش اتحاد شوروی و حزب کمونیست آن را در مقام مرکز هدایت و رهبری بین المللی نهضت کارگری، یا به تعبیر آن روزگار «جبهه صلح و سوسیالیزم» را در افغانستان عمده و اساسی میدانست؛ ... به اصل با ارزش و حیاتی «همبستگی برادرانه بین المللی»، خصوصیت «وابستگی غیر ملی» میداد. استاد خیبر به شدت با چنین شیوه‌ی مخالفت

میکرد.»[8] همچنان میراکبر خیبر توصیه میکرد که: «با دماغ خود و در روشنی تجارب ملی - تاریخی وطن تان، در باره میهن خویش باندیشید؛ نی با مغز دیگران و نی با نقل قول های طوطیوار ناشی از تجارب که از لحاظ ملی تاریخی با شرایط کشورتان همخوانی ندارد. تجارب دیگران در انطباق خلاق با شرایط وطن ما، قابل استفاده است.»[9]

اکرم عثمان داستان نویس معروف معاصر کشور ما که با رهبران ح. د. خ. ا از نزدیک شناخت و ارتباط داشت؛ مینویسد که: «از جمع سرکرده ها، تره کی و کارمل در اتخاذ سیاست های سرخ تر همصدا می باشند، ولی خیبر با ابراز نگرانی زنهار میدهد که: «این همه سرخ بودن به خیر و صلاح مملکت نیست. می ترسم روزی هم خود و هم مملکت را در خون غرق کنیم. بیائید درین محلول قرمز، قدری آب بزنییم تا گلایی تر و رقیق تر شویم.»[10]

همچنان استاد میراکبر خیبر در آخرین روز زندگی و در اوج مخالفت خود با ببرک کارمل گفته بود: «اختلاف اساسی من با کارمل در همین نکته است. من میگویم تکتیک و استراتیژی سیاسی حزب ما بر اساس تقدم خواستهای ملی و اجتماعی وطن خود ما اتخاذ گردد و کارمل برعکس پافشاری دارد. خود را

8 - بارق شفيعی، رساله غروب خورشيد، صفحات 33 و 34

9 - بارق شفيعی، رساله طلوع خورشيد، صفحه 48

10 - اکرم عثمان، کوچه ما، جلد اول، صفحه 646

انترناسیونالیست پرشور و مرا ناسیونالیست تنگ نظر معرفی میکند و بصورت شرم آور اینجا و آنجا راپور میدهد و تبلیغات مینماید.» (11). بر اساس همین «راپور» دادن‌ها و «تبلیغات»، رهبران اتحادشوروی، استاد خیبر را برای اهداف و منافع خویش خطرناک تشخیص نمودند و به همین ملحوظ حتی «وقیکه داکترها اشتباهاً بیماری او را سرطان شش تشخیص کردند و او به نیت مداوا قصد مسافرت به اتحاد شوروی را کرد، با ممانعت جدی مقامات آن کشور مقابل شد.» (12)

مواضع و دیدگاه‌های فوق‌الذکر میراکبر خیبر باعث گردیده بود تا نه تنها مانع رشد او در سلسله مراتب حزبی شوند؛ بلکه پیوسته او را تجرید مینمودند. تلاش برای تجرید هرچه بیشتر او زمانی شدت کسب نمود که روابط میان سردار محمد داوود و رهبری شوروی به تدریج بسوی سردی گرائید و سرانجام به برخورد محمد داوود با پرژنف طی سفرش در نیمهٔ اول ماه اپریل 1977 به اتحادشوروی منتهی گردید و رهبری این ابر قدرت جهانی پلان سقوط محمد داوود را روی دست گرفت. در جریان فاصله گرفتن محمد داوود از اتحاد شوروی، جناح‌های دوگانهٔ ح. د. خ. ا نیز تحت تاثیر مواضع آن کشور، از مشی دفاع رژیم به تدریج به مخالفت با آن رو آوردند. [درین میان در جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق، در برخورد با رژیم محمد

11. عبدالقدوس غوربندی، نگاهی به تاریخ ح. د. خ. ا، صفحه

12. رک: اکرم عثمان، کوچهٔ ما، جلد اول، صفحات 653 و 654

داوود دو مشی مخالف وجود داشت؛ مشی همکاری و ایتلاف که میراکبر خیبر خواستار آن بود و مشی ببرک کارمل مبنی بر مبارزه علیه رژیم. اما سرانجام به طوریکه خلیل زمر یکی از چهره های سرشناس پیشین جناح پرچم و عضو کمیته مرکزی آن میگوید، این گروه در دومین کنفرانس خود [که به تاریخ 2(?) جدی 1354 مطابق به 22 دسمبر 1975 دایر گردیده بود . ف. ودان]، راه مبارزه علیه رژیم داوود را در پیش گرفت:

درین کنفرانس از یکی از گرایشهای داخل جناح پرچم به رهبری میراکبر خیبر که معتقد به تأیید و پشتیبانی رژیم محمداوود ... بود، انتقاد بعمل آمد و بدین ترتیب کنفرانس به دوگانگی و دو دسته گی که در جناح پرچم یکی به رهبری ببرک کارمل و دیگری به رهبری میراکبر خیبر ... وجود داشت، نقطه پایان گذاشت. اما تصمیم اساسی این بود که در کنفرانس به اتفاق آراء تصویب شد که ح. د. خ. ا باید الترناتیف [(بدیل)] دولت محمد داوود در آینده باشد. از متن قطعنامه معلوم بود که رژیم محمد داوودخان باید سرنگون گردد، هرچند که در متن اسناد کنفرانس کلمه سرنگونی به کار گرفته نشده است.» (13)

موضعگیری های فوق الذکر استاد میراکبر خیبر او را به یک فرد غیرقابل تحمل برای سازمانهای مخصوص اتحادشوری

مبدل نموده بود و سرانجام همین موضعگیرها باعث شهادتش گردید. او در شام 28 حمل 1357 زمانیکه بعد از قدم زدن: «به استقامت جاده مطبعه دولتی بسوی مکروریون پیش می آید. نرسیده به دروازه ورودی مطبعه، دروازه یک جیب روسی باز می شود و کس یا کسانی بر سرش شلیک میکنند، چند گلوله سینه او را میشکافد و آن مرد دمامد جان می سپارد. ... و وقتی که خبر به گوش سردار[محمد داوود] میرسد، سخت آشفته و غمگین می شود و باز جمله معروفش را تکرار می کند: «حیف آن آدم خوب، هیچ شبیه رفقاییش نبود!»[14]

به تعقیب ترور استاد میراکبر خیبر، حزب واحد دموکراتیک خلق (بعد از وحدت هردو جناح که تحت فشار شوروی صورت گرفت) با اقدام به کودتای نظامی، رژیم جمهوری تحت رهبری محمد داوود را سقوط داده و قدرت دولتی را تصاحب نمود. به این طریق اتحادشوروی، خون شخصیتی را که از موضع اعتقاد به «انقلاب اجتماعی»، با «کودتای نظامی» مخالفت مینمود، به انگیزه ای برای کودتای خونین نظامی مبدل و مورد سؤاستفاده قرار داد و در نتیجه نهضت ترقیخواهانۀ کشور نه تنها از انحراف نجات نیافت، بلکه زمینه های بعدی سیر فاجعه آمیز آن نیز مساعد گردید. فاجعه ای که به حضور نظامی شوروی در یک طرف جبهه و هزارها تن جنگنده های خارجی در طرف دیگر جبهه منتهی و به جنگ همه علیه همه مبدل گردید.

در چنین حالتی بود که حقانیت و درستی دیدگاه ها و مواضع استاد میراکبر خیبر را بخش بزرگی از رهبران و کادرهای حزب در تجربه زنده حیات سیاسی خویش درک و یک بار دیگر نه صرف بحث پیرامون سوال چگونگی نجات نهضت ترقیخواهانه کشور از انحراف، بلکه سوال نجات مادر وطن را نیز ضروری ساخت. چگونه؟ این بحث را در درسنامه های بعدی تعقیب مینمائیم.

درسنامه شماره نهم:

موج دوم مبارزه برای نجات نهضت ترقیخواه افغانستان از انحراف و طرح مصالحه ملی

مبارزه استاد میراکبر خیبر در درون حزب، به هدف کاهش عواقب زیانبار انحراف نهضت ترقیخواهانه از بستر طبیعی و قانونمند آن، نتوانست جلو انکشاف فاجعه را سد نماید. زیرا او را در کنفرانس دوم حزب تجرید نمودند و سرانجام با ترور او و پیروزی کودتای ثور 1357، نفوذ و اثرگذاری اتحادشوروی در عرصه های مختلف حیات حزبی و دولتی کشور تا سطح حضور مستقیم نظامیان و مشاورین حزبی و دولتی شان، تقویت گردید. بنابراین دیدگاه ها و مواضع به میراث مانده فکری استاد خیبر در سالهای اول حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان زمینه مساعد نیافت و از تاثیرگذاری محسوس باز ماند. ولی گذشت زمان و انکشاف بعدی اوضاع بسوی بحران، بخصوص حضور نظامی اتحاد شوروی و تشدید بحران، موج دوم مبارزه را در میان عده ای از کادرها، بخصوص آنانی برانگیخت که با استاد میراکبر خیبر نزدیک و از نظریات و دیدگاه های او بیشتر بهره برده و اثر پذیرفته بودند. زیرا آنها با تجربه زنده خود شان،

شاهد تجرید هرچه بیشتر حزب دموکراتیک خلق افغانستان در اذهان داخلی و جهانی، شدت جنگ نیابتی و به بنیست رسیدن آن بودند. کادرهای آگاه حزب فاجعه به وقوع پیوسته ای را شاهد بودند که استاد میر اکبر خیبر علل و عوامل آن را سالها پیش تشخیص، وقوع آن را پیشگویی و از عواقب آن به رهبران حزبی هوشدار داده بود.

انتقادات این دسته از کادرهای حزبی که عمدتاً از شیوه رهبری حزب و دولت، کثرت حضور و چگونگی اثرگذاری مشاورین ناآگاه شوروی بر امور حزبی و دولتی و همچنان موجودیت نظامیان آن کشور در افغانستان، بعمل می آمد، در سالهای اول با اتهام ضد رهبری و ضد شوروی (انتی سویتست) مورد تهدید قرار می گرفت. این وضع تا زمانی ادامه یافت که در اتحادشوروی میخائیل سرگیویچ گرباچوف به قدرت رسید و خود او از وضعیت شوروی، منجمله سیاست های افغانی آن کشور انتقاد بعمل آورد و به اصلاحات پرداخت. فضای نسبتاً باز ناشی از به قدرت رسیدن گرباچوف، در داخل حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز زمینه هایی را جهت آغاز و دامه بحث های علنی روی وضعیت بحرانی کشور، علل و عوامل و راه های بیرون رفت آن، مساعد ساخت.

آغاز و ادامه بحث های فوق الذکر، به مرور زمان به سوالهای منتهی گردید که مسایل را فراتر از دیدگاه ها و نظریات استاد میراکبر خیبر مطرح و در نتیجه درستی و کارایی اساسات ایدولوژیکی و برنامه ی ح. د. خ. ا را در شرایط افغانستان مورد

سوال قرار میدادند؛ در حالیکه دیدگاه‌های اصلاح طلبانه استاد میراکبر خیبر در حدود ایدولوژی مارکسیستی - لیننستی و اصول برنامه‌ای حزب دموکراتیک خلق افغانستان مطرح میگردید. سرانجام؛ چنین بحث‌ها که در امتداد سال 1364 (1985م) داغتر گردید، دو طرف اساسی صاحب نظر آن را از یک طرف مدافعین رفع انحراف نهضت ترقیخواهانه کشور و بنابرین تغییر در مبانی ایدولوژیک، اهداف و اسلوب مبارزه سیاسی حزب و از طرف دیگر مدافعین دیدگاه‌ها و مواضع سنتی آن تشکیل میدادند. اما بعدها دیده شد که در آرایش نهایی نیروهای درون حزبی، افزون بر دو طرف فوق الذکر دارای پایه‌های متفاوت اعتقادات سیاسی، عوامل و علایق دیگر (جناحی، فرکسیون، نارضایتی‌ها و محاسبات شخصی برخی رهبران و کادرها و همچنان افاده‌ها و اشاره‌های چهره‌های شاخص صف بندی‌های جدید در مقامات رهبری کننده اتحادشوروی) نیز مشهود گردید که در نتیجه مبارزه درون حزبی را هرچه بیشتر مغلق و پیچیده ساخت.

علاقمندان تغییر، بر عینی بودن بحران ناشی از جنگ و ابعاد داخلی (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) و خارجی (اهداف و علایق جهانی و منطقوی) آن تأکید و علل و عوامل خودی و غیرخودی آن را مشخص ساخته، استدلال مینمودند که ممکن نیست این علل و عوامل را بر بنیاد اعتقاد و بکاربرد مبانی ایدولوژیک و برنامه‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، منجمله بر بنیاد «تیوری مارکسیستی - لیننستی طبقات و مبارزات طبقاتی» رفع نمود. آنان برخلاف «آشتی ناپذیری» مبتنی بر

تیوری طبقاتی، «آشتی» و «مصالحه» را هم برای حل ابعاد داخلی بحران و هم برای حل ابعاد خارجی آن (منجمله خروج نیروهای شوروی از افغانستان) مطرح مینمودند. آنها این «آشتی» و «مصالحه» را نه به هر قیمت؛ بلکه با درنظرداشت حفظ منافع ملی، قابل قبول می دانستند و به همین ملحوظ مفاهیم «آشتی ملی» و «مصالحه ملی» در ادبیات سیاسی مطرح و به مرور زمان محتوی یافت. در تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان بعد از شهادت استاد میراکبر خیبر، این اولین بار بود که اختلافات نه بر محور سلاقی و علایق شخصی مقام گرایانه رهبران؛ بلکه بر بنیاد دو اعتقاد و دو دیدگاه سیاسی عمیقاً با هم مخالف مطرح گردیده و در برابر همدیگر قرار گرفتند.

مدافعین مواضع و دیدگاه های سنتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، دیدگاه های نوین را در ابتدا تجدیدنظر طلبی بر مارکسیسم - لنینیسم (رویزیونیسم) و بعدها «ارتداد» میخواندند و بر دیدگاه های شان مبتنی بر حفظ وضعیت موجود (حفظ مبانی ایدولوژیک و دست آوردهای انقلاب ثور؛ منجمله ساختار جمهوری دموکراتیک افغانستان، انحصار قدرت، روابط خارجی ایدولوژی شده و حتی تداوم حضور نظامیان شوروی در افغانستان) پافشاری داشتند. اما سرانجام به عقب نشینی وادار و این حقیقت را نتوانستند انکار نمایند که ح. د. خ. ا بعد از کسب قدرت دولتی، حتی از اصول پذیرفته شده برنامه‌ی آن مبنی بر تاسیس «حکومت دموکراسی ملی» نیز منحرف ساخته شده است. مدافعین تغییر تأکید مینمودند که انحصار قدرت دولتی، انکار از حضور سایر نیروهای سیاسی و حتی حذف

متحدین حزب دموکراتیک خلق در مرحله «ملی و دموکراتیک» و بر بنیاد علایق این متحدین تامین روابط بین المللی، مشخصات عمده این انحراف بوده و پافشاری مینمودند که نخست از همه باید همین انحراف تصحیح گردد. تحت فشار چنین استدلال و در نهایت، سند مصلحت آمیزی تحت عنوان «بار دیگر در باره خصلت ملی - دموکراتیک انقلاب ثور و وظایف تاخیر ناپذیر آن در شرایط کنونی» ترتیب و این سند بعد از تصویب بیروی سیاسی و پلینوم کمیته مرکزی، به تاریخ 18 عقرب 1364 (13 نوامبر 1985) در «اجلاس وسیع و فوق العاده شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان» تصویب و ابلاغ گردید. درین سند که بعداً در ادبیات غیررسمی حزبی بنام «تیزس های ده گانه رفیق ببرک کارمل» شهرت یافت، تأکید گردیده بود: «به طور قطع نباید اجازه داده شود که برپایه برخورد ماجراجویانه و بیماری کودکانه، چشم پوشی و طفره رفتن از خصلت ملی و دموکراتیک انقلاب، برخورد ذهنیگرانه و جزمی و ولنتاریستی و نادیده گرفتن حقایق سرسخت جامعه ما؛ انحراف چپروانه و افراطی در پروسه انقلاب ملی و دموکراتیک کشور ما رونما گردد. هدف اساسی ما اینست که در سراسر کشور چنان شرایطی فراهم آورده شود و تمام مسایل ملی مورد بحث کشور در فضای انساندوستانه، دموکراتیک، آزاد و حسن اعتماد، همکاری و هماهنگی، برادری و برابری، بطور دسته جمعی به شیوه صلحجویانه و برمبنای

اصل منافع ملی و مصالحه ملی و بدون توسل به سلاح حل و فصل گردد.»(15)

افزون بر آن؛ سند مذکور تأکید داشته که: «درین حاکمیت حق شرکت وسیع همه وطنپرستان واقعی و نمایندگان تمام اقشار و گروه های اجتماعی کشور اعم از: کارگران، دهقانان، زمینداران متوسط، پیشه وران، روشنفکران، منسوبین قوای مسلح از سرباز تا جنرال، متشبثین خصوصی و سرمایه داران ملی تجاری و صنعتی، روحانیون و شخصیت های اجتماعی با اعتبار تمام ملیت ها، اقوام و قبایل، یعنی نمایندگان تمام خلق افغانستان را در امر کلیه ارگانهای قدرت و اداره امور دولت و فعالیت های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در عمل مدنظر می گیرد و تضمین مینماید.»(16)

متن سند متذکره که بر مبنی مصلحت و سازش دو طرف؛ مدافعین تغییر و هواداران حفظ وضع موجود، تهیه گردیده و حاوی فرمول بندی های کلی و حتی متناقضی بود، بعد از تصویب و انفاذ، هر یک از طرف های فوق آن را مطابق به دیدگاه ها و مواضع خویش تفسیر و توضیح مینمودند. اختلافات یکبار دیگر زمانی اوج گرفت که ببرک کارمل از مقام رهبری حزبی و دولتی، نه تنها با محتویات سند مذکور بر بنیاد مبادی

15. از تیزس اول سند مورد بحث، منتشره در سایت انترنتی اصالت

16. از تیزس دوم سند، همانجا

ایدئولوژیک حزب جهت حفظ ساختارهای موجود «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان» برخورد مینمود؛ بلکه در تعميل و تحقق محتويات سند متذکره نیز بطور محافظه کارانه عمل نموده و صرف به تغییرات شکلی تقرر برخی از افراد «مساعد» غیرحزبی در مقامات نه چندان مهم ادارات دولتی بسنده مینمود و در برابر تغییرات بنیادی در وضعیت سیاسی (رفع انحصار حزب بر قدرت دولتی، منجمله تغییر در ساختارهای دولتی، تشکیل پارلمان انتخابی، کثرت احزاب و غیره) و نظامی کشور (از جمله خروج نظامیان شوروی از افغانستان) مقاومت برمی‌انگیخت. در حالیکه طرفداران تغییر، نه تنها برخوردهای محافظه کارانه را با سند مورد بحث محکوم مینمودند؛ بلکه اقدامات اساسی‌ای را دفاع می‌نمودند که بر بنیاد «مصالحة ملی»، باعث تغییرات کیفیاً نوین در ساختار دستگاه دولتی و در مجموع عرصه‌های اجتماعی - اقتصادی کشور گردند. این اختلافات سرانجام به استعفای ببرک کارمل از مقام منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تدویر پلینوم 18 (14 ثور 1365 هـ) و انتخاب دوکتور نجیب‌الله درین مقام گردید. با انتخاب دوکتور نجیب‌الله در مقام منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود که دیدگاه‌های جدیدی مبنی بر مصالحه ملی، به سیاست رسمی حزب در حالی مبدل گردید که سنت‌گرایان و محافظه کاران درون حزب تحت رهبری ببرک کارمل، این دیدگاه‌ها و سیاست‌های جاری مبتنی بر آن را «ارتداد» خوانده و به مقاومت در برابر آن ادامه دادند.

رهبری جدید حزب دموکراتیک خلق، با تحلیل وضعیت بحرانی افغانستان مصاب به جنگ و علل و عوامل تاریخی این وضعیت، دستیابی به دو هدف اساسی ذیل را در برابر خویش قرار داد:

1. رفع انحراف نهضت ترقیخواهانه کشور از بستر طبیعی و قانونمند تغییر و تکامل جامعه افغانی و نتایج زیانبار ناشی از آن، بمتابۀ هدف کوتاه مدت اولی.

2. تعقیب و تداوم پروسۀ طبیعی و قانونمند گذار افغانستان از یک جامعه سنتی به جامعه مدرن و دستیابی به تحقق ارزشهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی چنین جامعه بمتابۀ هدف دور نمایی و غائیوی.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان نمی توانست رسالت خود را جهت دستیابی به اهداف دو گانه فوق، به درستی انجام دهد؛ اگر دیدگاههای سنتی و ایدئولوژیک خود نسبت به جهان و جامعه (جهانبینی خود) را دگرگون و بجای آن جهان بینی کیفیتاً نوینی را جاگزین نمی ساخت. انجام چنین کاری از یک طرف با مشکلات ناشی از نبود دستگاه از قبل انتظام یافته مبتنی بر تجارب و میراث نهضت های گذشته ترقیخواهانه، منجمله جنبشهای ترقیخواهانه معاصر کشور همراه بود و می باید درین زمینه کار از بنیاد آغاز و در تجربه روزمره غنا بخشیده شده و انسجام می یافت. از طرف دیگر در بستر انتظام و تحقق ایده های نو و همزمان با آن، می باید مبارزۀ شدید درون حزبی را

بخاطر دفع طرد حملات محافظه کاران شکست خورده پیش می برد و در عین حال تلاش بعمل می آورد تا اثرات ناگوار عقاید سیاسی ایدولوژی شده آنان را بر ذهن و روان هریک از کادرها و اعضای حزب نیز زایل سازد.

واضح بود که جهانبینی کیفیتاً نوین ترقیخواهانه حزب دموکراتیک خلق افغانستان، مبانی اندیشه ای، اسلوب و افزار سیاسی مبتنی بر این جهانبینی، می باید از یک طرف در وضعیت موجود رشد اجتماعی - اقتصادی افغانستان کارایی و از طرف دیگر با معیارهای ارزشی فرهنگی جامعه ما همخوانی می داشت. از همان ابتدأ معلوم بود که راه حل ابعاد داخلی و خارجی افغانستان که انقطاب شدید اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه افغانی و مداخلات خارجی، توأم با جنگ به بنبست رسیده مشخصات عمده آن است، نه از مواضع «آشتی ناپذیر» ایدولوژی شده طبقاتی و «جنگ»؛ بلکه از مواضع «آشتی» و «صلح» ممکن می گردید. بنابراین در اوایل بعد از پلینوم 18 حزب دموکراتیک خلق افغانستان، دوکتور نجیب الله منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان «آشتی» و «مصالحه» را بر بنیاد «منافع ملی» در سطح سیاست جاری حزب مطرح و آنرا با افاده «سیاست آشتی ملی» و «سیاست مصالحه ملی» مطرح نمود. در جریان تعمیل همین سیاست و بر بنیاد تجارب روزمره بود که همین سیاست ابعاد جدید و جدیدتری یافت و در نهایت طی فاصله زمانی ثور 1365 - سرطان 1369، اساسات دستگاه اندیشه ای - سیاسی (جهان بینی، مبانی اندیشه ای، اهداف، اسلوب و افزار سیاسی مبتنی بر

جهانبینی مذکور) شکل گرفت و محتوی یافت، که اساس آن را «فلسفه صلح» تشکیل میداد. این دستگاه فکری - سیاسی کیفیتاً نوین با ماهیتی در مغایرت قرار داشت که نام «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» آن را افاده مینمود. این ناسازگاری میان شکل و مضمون و یا پدیده و ماهیت، سوال تغییر نام حزب را مطرح و سرانجام کنگره دوم «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» در سرطان 1369، حذف نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان از وضعیت سیاسی کشور و به تاریخ سپردن چنین نام را به اتفاق آراء تأیید و بدیل آن را با تصویب برنامه و اساسنامه کیفیتاً جدید، تحت نام «حزب وطن» در وضعیت سیاسی کشور اعلام نمود.

اکنون به این مسئله نیز باید توجه نمائیم که حزب وطن تحت رهبری دوکتور نجیب الله، بنابر کدام تحلیل و ارزیابی، «فلسفه صلح» را بمثابه منبع جهانبینی خود قبول و بر بنیاد آن اندیشه‌ی - سیاسی خود را انتظام بخشید، اهداف تاکتیکی (مؤقتی) و دورنمایی (استراتژیک) خود را تعیین نمود، اسلوب مبارزه خود را جهت دستیابی به این اهداف مشخص و افزار آن را انتخاب کرد؟. این مسایل را در درسنامه های بعدی مورد بحث قرار خواهیم داد.

درسنامه شماره دهم:

فلسفه صلح بنیاد اندیشه سیاسی مصالحه ملی

دوکتور نجیب الله «سیاست مصالحه ملی» را که معطوف به برقراری صلح، حفظ صلح و اعمار صلح در افغانستان جنگ زده بود، دارای «ارتباط ناگسستگی» با «فلسفه صلح» خوانده؛ تأکید مینمود که: «این سیاست با ... فلسفه صلح ارتباط ناگسستگی دارد» (17). بدین ملحوظ لازم است پیرامون «فلسفه صلح» توضیح مختصری ارائه گردد:

فلسفه صلح، بخشی از فلسفه سیاسی محسوب می‌گردد. موضوع اصلی فلسفه سیاسی را بحث پیرامون چگونگی تنظیم حیات سیاسی بر مبنای اصول اخلاقی و ماهیت افزار و وسایل دستیابی به همین هدف تشکیل می‌دهد. بنابراین مسئله قدرت سیاسی، چگونگی مشروعیت و ماهیت وسایل و افزار دستیابی

17. مقطع از بیانیه شهید دوکتور نجیب الله در اجلاس کمیسیون عالی مصالحه ملی مؤرخ 26 جدی 1366، برگرفته از: مجموعه بیانیه‌های منتشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان، صفحه 21

به آن، همچنان مسایل مربوط به عدالت، برابری، آزادی و سایر مسایل مربوط به خیر و صلاح عمومی، از مسایل اساسی مورد بحث فلسفهٔ سیاسی محسوب می‌گردند. یکی از مسایل مربوط به خیر و صلاح عمومی مورد بحث فلسفهٔ سیاسی، بحث روی مفهوم صلح است.

در امتداد تاریخ بشری، مسئله صلح موضوع مورد توجه اکثریت فلاسفه و دانشمندان علوم مختلف بوده و هریک آنان بادر نظر داشت شرایط و زمان شان، مفهوم صلح را از دیدگاه خویش تعریف و تفسیر نموده‌اند. این تعریف‌ها و تفسیرها در امتداد زمان پیوسته تکمیل گردیده و غنا کسب نموده‌اند.

مفهوم صلح در تقابل با مفهوم جنگ مطرح می‌گردد. از دیدگاه فلسفی، با مفهوم صلح آن حالت اصلی انواع مشخص هستی بیان و تعریف می‌گردد که از اعتدال، سازگاری و همزیستی میان اجزأ و روندهای متضاد و متقابل درونی آنان بر مبنی قانون «وحدت و مبارزهٔ ضدین» ناشی می‌گردد. بنابراین در صورت تامین اعتدال، سازگاری و همزیستی میان اجزأ و روندهای متضاد و متقابل موجود در درون یک نوع از هستی، همان نوعی از هستی در حالت صلح (ثبات) به سر می‌برد. ولی زمانی که میان اجزأ و روندهای متضاد و متقابل درونی همان نوعی از هستی اعتدال، سازگاری و همزیستی رعایت نمی‌گردند و برهم می‌خورند، جنگ حادث می‌شود. بنابراین صلح حالت اصلی و ناشی از قوانین مسلط بر طبیعت و جامعه‌اند، درحالی‌که جنگ

حادثه ای است که در نتیجه عدول و انحراف از این قوانین بوقوع می پیوندد.

تعریف های فلسفی فوق از مفاهیم صلح و جنگ را قانونمندی مسلط بر طبیعت و جامعه نیز تأیید مینماید. مسئله را هم در طبیعت ناب و بخصوص در جامعه توضیح میدهیم:

الف. قانون وحدت و مبارزه ضدین در طبیعت ناب:

از درسنامه های قبلی میدانیم که در درون هر یک اجزای طبیعت ناب و در کلیت آن (از یک اتم و مالیکول گرفته تا سیاره ما، نظام شمس، کهکشان ها و در کلیت جهان هستی) حرکت دایمی جریان دارد. این حرکت به مرور زمان و پیوسته باعث تغییرات کمی و در نهایت، تحت شرایط خاص باعث تغییرات کیفی (تکامل) آنان میگردد. منبع و علت اصلی این حرکت و در نتیجه تغییر و تکامل، عناصر و روند های متضادی اند که هریک از انواع مشخص هستی و کلیت جهان از ترکیب و اختلاط (وحدت) آنان ساخته شده اند. این حالت (حالت ناشی از وحدت اجزأ و روندهای متضاد) را که در یک زره (مثلاً اجزای اتم) تا در کلیت جهان بر قرار است، معلول عملکرد یکی از قوانین مسلط بر طبیعت دانسته و آن را بنام «قانون وحدت و مبارزه ضدین» یاد می نمایند. پایه های تسلط قانون وحدت و مبارزه ضدین، در هریک از اجزای طبیعت برقراری اعتدال، سازگاری و همزیستی میان اجزأ و روندهای متضاد و متقابل درونی آن جزء طبیعت محسوب می گردد. همین اعتدال،

سازگاری و همزیستی است که به یک شی معین ثبات و در نتیجه هویت مشخص می بخشند. به همین ملحوظ است که سیر قانونمند تغییرات طبیعی (حتی تغییرات کیفی، مثلاً تعاملات کمیایوی)، بدون بحران تحقق می پذیرد. در غیر آن قانون متذکره نقض، آن جزء طبیعت از بستر طبیعی حرکت، تغییر و تکامل خویش منحرف و در نتیجه ثبات درونی خود را از دست داده، به بحران مواجه می گردد. مثلاً: تعامل کمیایوی که تحت شرایط حرارت و فشار معین (و در بعضی موارد وجود کتلت های معین) صورت نگیرد، محصول مطلوب از آن بدست نیامده و چه بسا که به انفجار منتهی و خرابی بار می آورد.

ب. قانون وحدت و مبارزه ضدین در جامعه:

همچنان از درسنامه های گذشته میدانیم که جوامع بشری در طول تاریخ و در تمام مراحل از حرکت، تغییر و تکامل شان از وحدت نیروهای دارای سه گرایش متضاد سیاسی: ارتجاعی، محافظه کار و ترقیخواه تشکیل گردیده و میگردند. تمام نیروها و احزاب سیاسی که در جوامع مختلف حضور داشتند، حضور دارند و یا حضور خواهند داشت، از لحاظ عقاید، دیدگاه ها و اهداف سیاسی شان در یکی از لایه های درونی همین سه گرایش فوق قرار می گیرند. مبارزه نیروهای سیاسی با گرایشهای متضاد، در تقابل با هم و جهت دستیابی به اهداف شان است که بمثابة «موتور» جامعه عمل نموده و زمینه حرکت و در نتیجه تغییر و تکامل آن را مساعد می سازد. زیرا احزاییکه در نتیجه تعاملات درونی جامعه و بنابر ضرورت های ناشی از همین

تعاملات تاسیس می گردند، آن بخش های از جامعه را که این احزاب از منافع آنان دفاع مینمایند، در عقب خود دارند. طبیعی است که هریک از همین بخش های جامعه، سهم شان را هم در نظام اقتصادی و هم در نظام فرهنگی جامعه دارا می باشند. بنابراین در عقب هر حزب سیاسی، نه تنها بخشی از افراد جامعه؛ بلکه متناسب بر نفوذ اجتماعی آن، ظرفیت های اقتصادی و فرهنگی نیز قرار دارند. به همین ملحوظ هر حزب سیاسی مطابق به ارزشهای مندرج مرامی خود متعهد است که با حضور در قدرت دولتی، زمینه های رشد و تقویت ظرفیت های اقتصادی و فرهنگی مورد توجه خود را مساعد سازد. بنابراین در متن مبارزه متضاد و متقابل سیاسی گرایش های سه گانه فوق الذکر، مبارزه متضاد و متقابل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز جریان دارند.

مبارزه گرایش های سه گانه متضاد و متقابل با همدیگر که در فوق توضیح گردید، قانونمند بوده و بر بنیاد همان قانون «وحدت و مبارزه ضدین» تحقق می پذیرد. احزاب سیاسی ای که بنابر تعاملات درونی همین جوامع و ضرورت های ناشی از آن تاسیس گردیده و یک بخش همین جامعه را نمایندگی مینمایند، اگر مبانی فکری - سیاسی، اهداف و اسلوب مبارزه شان را با درک از قانونمندی جامعه تنظیم، تعیین و انتخاب نمایند و مطابق به همین قانونمندی، ضمن مبارزه متضاد و متقابل با همدیگر اعتدال، سازگاری و همزیستی را رعایت نمایند؛ حرکت، تغییر و تکامل جامعه در بستر طبیعی آن جریان و در نتیجه صلح و ثبات زمینه یافته، تامین و تضمین می گردد. دیده می شود که حرکت تغییر و تکامل جامعه، مطابق به مکانیزم های ناشی از

تعاملات قانونمند درونی آن صورت گرفته و احزاب سیاسی با در نظر داشت گرایشات شان نقش عقب گرد دهنده (ارتجاعی)، مانع شونده (محافظه کار) و تسریع کننده (ترقیخواه) را ایفا مینمایند.

در جوامع خردورز و احزاب برخاسته از آن، باوجود داشتن گرایشهای متضاد، بادرک از عملکرد قانونمند جامعه، اعتدال، سازگاری و همزیستی را در روابط شان حفظ و بنابراین در برابر همدیگر با تحمل، وسعت نظر، مدارا و دگراندیش پذیری (Tolerance) عمل مینمایند. درین حالت تضادهای که در نتیجه مبارزه نیروهای متضاد در عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه بروز مینمایند، پیوسته راه های حل دیموکراتیک خود را دریافت، از تراکم آنان جلوگیری بعمل آمده، صلح و ثبات تامین می گردد. با توجه به همین قانونمندی طبیعت و جامعه است که متفکر بزرگ زبان فارسی؛ حافظ شیرازی «آسایش دو گیتی» را «تفسیر این دو حرف» دانسته و این «دو حرف» را «با دوستان مروت با دشمنان مدارا» میخواند.

در صورتیکه نیروهای متضاد سیاسی یک جامعه (دولت و احزاب) اعتدال، سازگاری و همزیستی را در روابط با همدیگر رعایت ننمایند و تضادها میان خویش را (که در حقیقت تضادهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه اند) بطور قانونمند، پیوسته، تدریجی و به طریقه های دیموکراتیک حل ننمایند، این تضادها تراکم نموده و در نهایت از کنترل خارج، بحرانهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را - که عوامل

جنگ اند - باعث گردیده، جامعه را با خطر انفجار (جنگ) مواجه مینمایند.

بادرنظرداشت توضیحات فوق؛ نیروهای سیاسی (دولت و احزاب) یک جامعه که دیدگاه‌ها، اهداف و اسلوب مبارزه خویش و روابط متقابل با همدیگر را با درک از قوانین مسلط بر جامعه انتظام می‌بخشند و حرکت، تغییر و تکامل متداوم جامعه خویش را توأم با صلح و ثبات آن در نظر دارند، نیروهای سیاسی «خردورز» محسوب می‌گردند.

با ایجاد و رشد دیدگاه فوق، توأم با مبارزه سرسخت درون حزبی بود که شاخه بالنده و خردورزی از میان کادرهای حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در پلینوم هژدهم آن حزب قد راست نمودند و سرانجام با نفی مبانی ایدولوژیک و تشکیلاتی آن حزب و انتظام اندیشه سیاسی متکی بر فلسفه صلح، «حزب وطن» را بمتابۀ نیروی سیاسی خرد ورز مطرح نمودند. آنها به این نتیجه رسیده بودند که حزب دموکراتیک خلق افغانستان با انحصار قدرت دولتی، تشکیل نظام یک حزبی و منع وجود و حضور سایر احزاب با گرایش‌های متضاد و متقابل، در حقیقت «موتور» حرکت و در نتیجه عامل طبیعی تغییر و تحول جامعه را از کار انداخته و خواسته بود جامعه را نابخردانه، با زور مصنوعی وارد شده از بیرون (نیروهای نظامی داخلی و خارجی)، بسوی خویش بکشاند و آن را مطابق به خواست و ذهنیت ایدولوژیک شده خود قالب بزنند. این کشانیدن به زور، صرف نیروهای سیاسی و سایر ساختارهای جامعه سنتی را شامل نمی

گردید؛ بلکه کمیت بزرگ قریب به اتفاق افراد جامعه (پایگاه های اجتماعی این ساختارها) و در عقب آنان اقتصاد و فرهنگ مادی و معنوی همین بخش جامعه را نیز شامل می گردید. به همین ملحوظ است که وقتی این کش نمودن از اعتدال گذشت، سازگاری و همزیستی نفی، تناب های ارتباطی گسست و جامعه ثبات خویش را از دست داد و بسوی بحران کشانیده شد. حزب دموکراتیک خلق افغانستان که دارای پایگاه ضعیف اجتماعی (صرف در میان عده محدود از تحصیل کرده ها و محروم از پایگاه توده ای) بود، نتوانست و نمیتوانست این بحران را مدیریت و رفع نماید، بنابراین به نیروهای نظامی شوروی متوسل و به معضله افغانستان ابعاد جهانی بخشید.

حزب وطن به مثابه نیروی سیاسی خردورز تلاش نمود تا نخست از همه نقش و مسوولیت تاریخی خویش را جهت رفع بحران تحمیل شده بر جامعه ایفاً و انحراف نهضت ترقیخواه کشور را از بستر قانونمند حرکت، تغییر و تکامل جامعه رفع و سایر نیروهای سیاسی جامعه افغانی را نیز به سهمگیری در چنین بستر فراخواند. چگونه؟ آن را در درسنامه های بعدی توضیح خواهیم کرد.

درسنامه شماره یازدهم:

مصالحه ملی بمثابه اندیشه رهنما جهت گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح

سیاست مصالحه ملی اعلان شده از جانب دوکتور نجیب الله بعد از پلینوم هژدهم کمیته مرکزی ح. د. خ. ا، در جریان تحقق و تجربه زنده، به مرور زمان ابعاد جدید و جدید تری یافت و تمام زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، دفاعی - امنیتی و روابط خارجی را طی تحقق پروسه استراتژیک برقراری صلح، حفظ صلح و اعمار صلح احتوا مینمود. پروسه تحقق برقراری صلح و حفظ صلح همان هدف کوتاه مدت رفع انحراف نهضت ترقیخواهانه از بستر طبیعی آنرا حاوی بوده؛ در حالیکه اعمار صلح هدف غایوی حزب وطن که همان تحقق و تثبیت فرهنگ صلح در جامعه نوین (مدرن) افغانی و تکمیل پروسه گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن محسوب می گردد. بدین ملحوظ اندیشه سیاسی مصالحه ملی، نه تنها ختم جنگ و برقراری صلح، بلکه در هدف نهایی خویش رفع تمام علل و عوامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جنگ و تامین امنیت افراد جامعه در تمام ابعاد زندگی آنان (امنیت حیاتی،

امنیت صحت، امنیت اقتصادی، امنیت معیشتی، امنیت سیاسی، امنیت فرهنگی) را در نظر داشت و در نظر دارد. بنابراین اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی افزار فکری - سیاسی رهنا و رهکشی پروسهٔ تغییر و تکامل فوق الذکر محسوب می گردد. بدین ملحوظ، درین زمینه نباید به این برداشت عامیانهٔ توسل جست که گویا هدف مصالحهٔ ملی صرف ختم جنگ در جبهات میان دو و یا چند طرف متخاصم می باشد و بس.

در نهایت و نتیجهٔ تحقق اهداف توضیح شدهٔ فوق است که نه صرف فرهنگ صلح جاگزین فرهنگ جنگ می گردد، بلکه پروسهٔ متذکره که بادرندداشت منافع ملی صورت میگرد، تحکیم وحدت ملی و در نهایت تکوین ملت و در نتیجه تشکیل و به ثبات رسیدن نهادهای ملی را نیز در نظر دارد. در ضمن اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی رهنمایی مینماید که نیروهای ترقیخواه جامعه جهت انجام مؤفقانهٔ دستیابی به اهداف مشخص کوتاه مدت و دورنمایی تعیین شدهٔ خویش از کدام افزار و وسایل استفاده و به کدام اسلوب و روش عمل نمایند .

بادرندداشت توضیحات فوق ارزش های فکری - سیاسی که به «مصلحهٔ ملی» محتوا می بخشند، همه مختصات «اندیشهٔ سیاسی» را دارا بوده به همین ملحوظ «اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی» خوانده می شوند. بنابراین لازم دانسته می شود درین درسنامه نیز توضیح گردد که اندیشهٔ سیاسی چیست و با فلسفهٔ سیاسی، ایدولوژی سیاسی و نظریهٔ سیاسی چه فرق دارد؟ :

اندیشه سیاسی مطابق به تعریف ریمون آرون نویسنده فرانسوی عبارت است از: «کوشش برای تعیین اهدافی [سیاسی] که به اندازه معقولی احتمال تحقق دارد و نیز تعیین افزارهای که در حد معقولی میتوان انتظار داشت موجب دستیابی به آن اهداف بشوند.» (18)

با توجه به تعریف فوق، میتوان تذکار داد که اندیشه سیاسی بر فلسفه سیاسی اتکا داشته؛ ولی از فلسفه سیاسی بخاطری متمایز است که صرف در محدوده علایق عام و انتزاعی توقف ننموده؛ بلکه جنبه‌های عملی تری را احتوا مینماید. یعنی اندیشه سیاسی به این مسئله توجه دارد که زندگی سیاسی را چگونه بر بنیاد کدام اصول فلسفی - سیاسی، سازمان دهد. مثلاً: تعریف صلح با توضیح ماهیت افزار و وسایل دستیابی به آن، کار فلسفه سیاسی است، اما با اتکا به همین تعریف و توضیح، بیان کلی این مسئله شامل حوزه اندیشه سیاسی میگردد که: چگونه و با استفاده از کدام وسایل، امر دستیابی به صلح سازمان داده شود تا رسیدن به این هدف را بطور معقول ممکن سازد.

اندیشه سیاسی اگرچه عناصری از نظریه سیاسی را در ترکیب خویش دارد، اما متفاوت از آن است. زیرا نظریه سیاسی با بکاربرد روشهای اثباتی علوم، به تحلیل و تبیین اغلباً اجزا

توجه داشته، به تجویز تغییر واقعیت اجتماعی و سیاسی و عمل در قبال آن سروکار ندارد. در حالیکه اندیشه سیاسی توضیح علمی واقعیت اجتماعی و سیاسی را در کلیت آن چنان در نظر داشته که رابطه انداموار میان اجزای پراکنده آنرا بر ملا، تغییر واقعیت را تجویز و عمل در قبال آنرا توأم با تأیید و یا سرزنش اخلاقی، توصیه نماید(19)

اندیشه سیاسی باوجود داشتن همسانی در برخی مواردی، ایدئولوژی سیاسی نیست، زیرا مانند ایدئولوژی سیاسی مجموعه از حقایق مطلق و تغییرناپذیر مبتنی بر احکام عام و جهانشمول تلقی نشده و به تعبد و اطاعت مذهبی گونه نمی انجامد؛ بلکه مجموعه از اندیشه های متحول مرتبط بهم را شامل میگردد که بر مبنای بیان علمی واقعیت های مشخص جوامع معین، اهداف سیاسی را تعیین و افزار و روش های دستیابی به این اهداف را معین ساخته و مبتنی بر اقناع، اعتقاد را برمی انگیزد. چون اندیشه های سیاسی توأم با شناخت و توضیح علمی واقعیت، تغییر آنرا نیز در برابر خویش قرار میدهند، بنابراین اندیشه های سیاسی اکثراً میتوانند جنبش های سیاسی را در حول خویش ایجاد و آنان را سمت دهند.

بدین ملحوظ: «اندیشمند سیاسی کسی نیست که صرفاً دارای مجموعه از آراء و اهداف باشد و افزار رسیدن به آن هدف

ها را به دست دهد، بلکه باید بتواند در بارهٔ آراء و عقاید خود به شیوهٔ عقلانی و منطقی استدلال کند، تا حدی که اندیشه های او دیگر صرفاً آراء و ترجیحات شخصی بشمار نرود.» (20)

بادرک از مفهوم و ماهیت اندیشه سیاسی، اینک در انطباق با آن میتوان گفت که فراورده های فکری - سیاسی حزب وطن در رابطه به دستیابی به صلح در کشور ما، در کلیت آن «اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی» محسوب میگردند. با توجه به همین محتوا بود که شهید دوکتور نجیب الله این فراورده های فکری را «اندیشهٔ صلح آفرین» میخواندند. بطور مثال ایشان تأکید مینمودند که: «این اندیشهٔ صلح آفرین که بوسیله خود مردم بوجود آمده بصورت هرچه بیشتر عقول و قلوب مردم را تسخیر میکند.» (21)

چرا دوکتور نجیب الله این فراورده های فکری را اندیشهٔ سیاسی میخواندند؟:

- اندیشهٔ سیاسی مصالحه ملی مطابق به دیالکتیک اندیشه و واقعیت، از یک سو خود محصول اوضاع عینی اجتماعی - اقتصادی جامعه افغانی بوده و از سوی دیگر مانند هر اندیشهٔ سیاسی دیگر بر تغییر اوضاع مذکور تأکید دارد و به منظور تغییر

20. حسین بشیریه، همانجا، صفحه 16

21. دوکتور نجیب الله، برگرفته از بیانیهٔ ارایه شده در دومین اجلاس کمیسیون عالی مصالحهٔ ملی، مؤرخ 6 سرطان 1366، برگرفته از - مجموعه نشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان، صفحه 21

اوضاع مذکور نه تنها مجموعه آراء و اهدافی معقول و قابل تحقق را در رابطه به دستیابی به صلح ارائه میدارد؛ بلکه وسایل و افزار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی معقولی را نیز معین می سازد که با بکاربرد آنها میتوان در حد معقولی دستیابی به امر صلح را انتظار داشت.

. چون صلح در زمره مفاهیم خیر و صلاح عمومی، یکی از مباحث فلسفه سیاسی را تشکیل میدهد، اندیشه مصالحه ملی نیز مانند هر اندیشه سیاسی دیگر با فلسفه سیاسی (و در نتیجه با فلسفه صلح که بخشی از آن است)، قرابت دارد. با همین برداشت بود که دوکتور نجیب الله تاکید مینمود: «این سیاست با طرز تفکر نوین سیاسی و فلسفه صلح ارتباط ناگسستنی دارد.» (22)

. اندیشه مصالحه ملی تحلیل و تبیین محض نبوده؛ بلکه توأم با تحلیل و تبیین مقاصد خویش، مانند هر اندیشه سیاسی دیگر، پیوسته راه و روش دستیابی به این مقاصد و وسایل مورد استفاده در زمینه را تجویز نموده و در قبال آن به عمل وادار میسازد.

. اندیشه مصالحه ملی مانند هر اندیشه سیاسی دیگر نه تنها با واقعیت های اجتماعی - اقتصادی جامعه افغانی سروکار

دارد؛ بلکه در برخورد با این واقعیت‌ها بیطرف نمانده و مطابق به اصول خویش به نقد آن جهت تصحیح، تکمیل، تغییر، تردید و یا تأیید آن می‌پردازد. بنابراین اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی صرف مداح صلح نیست، بلکه بخاطر تحقق پروسهٔ صلح و دستیابی به اهداف کوتاه مدت و دورنمایی آن، علیه تمام نیروها و روندهای مخالف ارتجاعی، محافظه کار و طرف دار جنگ، توأم با خردورزی مبارزه مینماید. بنابراین اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی، افزار اندیشه ای ـ سیاسی نیروهای ترقیخواه (چپ)، انقلابی و خردورز جامعهٔ افغانی طی پروسهٔ گذار از جامعهٔ سنتی به جامعهٔ مدرن و به عبارت دیگر طی پروسهٔ گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح است.

ـ اندیشهٔ مصالحه ملی وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی جامعه افغانی، همچنان روابط و مناسبات آن را با کشورهای همسایه و جهان، نه جدا از هم، بلکه در کلیت آن مورد بررسی قرار داده، شناخت از آنان را تامین و روابط ارگانیک (انداموار) میان شان را وضاحت داده، در نتیجه سیستم بهم مرتبط از اندیشه های سیاسی را بمثابه نخستین دستگاه تفکر سیاسی در تاریخ اندیشه های سیاسی افغانستان ارائه میدارد. مبتنی بر همین اصل دوکتور نجیب الله تاکید میداشتند که: «این سیاست تمام عرصه های زندگی

اجتماعی یعنی اجتماعی، فرهنگی، ساختارهای نظامی و ایجاد دولت داری جدید را در بر میگیرد.» (23)

- اندیشه سیاسی مصالحه ملی هم از لحاظ مضمون و محتوی خویش، هم از لحاظ بستر نطفه بندی، زایش، پیدایش، تکامل و غنای خویش و هم از لحاظ اهداف و وسایلی که برای دستیابی به این اهداف بکار گرفته می شود، اندیشه سیاسی دارای ماهیت ملی است.

- شهید دوکتور نجیب الله نه تنها اندیشه سیاسی مصالحه ملی را در عرصه های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی به هدف دستیابی به صلح پایدار مطرح نمودند و آن را پیوسته طی سالهای 1365 تا 1371 در جریان تلاش و مبارزه عملی غنا بخشیدند، بلکه بطور گسترده و پیگیر از این آراء و عقاید خویش بطور عقلانی و منطقی در داخل حزب، در پارلمان افغانستان، از طریق رسانه های گروهی داخلی و خارجی، در سازمان ملل و سایر مجامع بین المللی دفاع نموده صحت و حقانیت آنها تا حدی مستدل ساختند که این اندیشه ها دیگر «صرفاً آراء و ترجیحات شخصی» ایشان محسوب نمیگردید و اینک در حول آن جنبش های وسیع سیاسی و اجتماعی نه تنها در افغانستان؛ بلکه (علی الرغم سکوت توطئه آمیز در برابر

طراح وزادگاه این اندیشه) در سایر نقاط جهان ایجاد گردیده است.

چون سازمان ملل متحد بنا بر دلایل متعدد، طی سالهای اعلام، پروسه غنا و تعمیل اندیشهٔ سیاسی مصالحه ملی بوسیله شهید دوکتور نجیب الله و حزب وطن، در مسئلهٔ حل معضله افغانستان دخیل گردانیده شد و در پروسهٔ تحقق سیاست مبتنی بر این اندیشه شرکت نمود، با انتباه از این پروسه و تعمیم آن در سایر کشورهای با اوضاع مشابه به افغانستان، به این اندیشه (که مهد زایش آن افغانستان و طراح آن حزب وطن و در رأس آن شهید دوکتور نجیب الله قرار داشت) خصلت جهانی بخشیده است. اینک جنبش مصالحه ملی به جنبش جهانی مبدل گردیده است که اکثراً تحت رهبری سازمان ملل پیش برده می شود.

دوکتور نجیب الله همیشه از «اندیشه و سیاست مصالحه ملی» با تفکیک از همدیگر یاد مینمود. مثلاً در بیانیه خویش طی دومین اجلاس کمیسیون عالی مصالحه ملی، مؤرخ 6 سرطان 1366 چنین گفته اند: «اندیشه و سیاست مصالحه ملی علاقمندی عظیمی را در خارج از کشور، در ملل متحد، در سازمان کنفرانس اسلامی، در مذاکرات افغانستان و پاکستان در ژینو، در گردهمایی های احزاب دوست و برادر و در سازمانهای اجتماعی بین المللی بوجود آورده است. در همه جا به حقانیت انتخاب ما به نفع صلح، اعتقاد بیشتر میگردد». بنا برین اقدامات عملی مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی در اوضاع و احوال مشخص، در عرصه های مختلف حیات اجتماعی،

اقتصادی، فرهنگی، نظامی و مناسبات خارجی، «سیاست مصالحه ملی» محسوب میگردد.

با درنظرداشت عمق و پهنای غنای مفهوم صلح، دستیابی به آن در کشورهای جنگ زده با وضعیت مثل افغانستان اگر از یک سو ضرور تلقی میشد و میشود از جانب دیگر وظیفه دشوار، پیچیده و دراز مدت محسوب میگردید و میگردد. با توجه به همین حقیقت بود که: هدف اندیشه سیاسی مصالحه ملی صرف ختم جنگ نه، بلکه اجرای وظایف گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح را در نظر دارد. به همین ملحوظ دوکتور نجیب الله سیاست مبتنی بر همین اندیشه (سیاست مصالحه ملی) را سیاست دراز مدت (استراتژیک) میخواندند.

در اخیر این شماره درسنامه ضرور است تاکید گردد که نقش عامل انسانی در امر تحقق اندیشه های سیاسی و سیاست ها، تعیین کننده است. هیچ اندیشه سیاسی و سیاست های مبتنی آن، بدون موجودیت عامل آگاه، معتقد و مؤمن به آرمانهای خویش، نمیتواند تحقق یابد. با درنظرداشت این اصل باید تذکار نمود که چون مضمون اساسی اندیشه سیاسی مصالحه ملی را اصل های «صالح» بودن و «ملی» بودن این اندیشه (ملی) بودن: هم از لحاظ خاستگاه و هم از لحاظ عملکرد و اهداف آن تشکیل میدهند. دستیابی به آرمانهای مطروحه بوسیله این اندیشه، صرف بوسیله کادرهای «صالح» و «ملی» صورت گرفته میتواند. زیرا تعمیم سیاست ها و تاسیس ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی «صالح» و «ملی» به کادرهای آگاه، معتقد و

مؤمن به رسالت خویش، همچنان با تقوا ضرورت دارد، تا استعداد های معنوی و فیزیکی اتباع، ظرفیت های اقتصادی دست داشته (از منابع داخلی و مساعد خارجی) وساختار های سیاسی، اجتماعی و علمی را در استقامت های فوق بکار برده، پروسه را آگاهانه، هدفمند، عادلانه و با مؤثریت هرچه بیشتر سازماندهی و نظارت نماید. یعنی این مامول بدون حضور بالفعل نیروی پیشآهنگ متشکل وآگاه، معتقد، مومن و با وقف مصلح و ملی، که پروسه را سازماندهی و رهبری نماید، ممکن نیست.

بادرک از مبانی اندیشه ای - سیاسی حزب وطن (اندیشه سیاسی مصالحه ملی)، لازم است که اکنون به این سوال ها پاسخ دهیم که جامعه افغانی در وضعیت کنونی رشد اجتماعی - اقتصادی خویش از کدام مختصات ساختاری برخوردار است و حزب وطن در کجای وضعیت سیاسی این ساختار قرار دارد؟. به این سوال ها در درسنامه های بعدی جواب خواهیم گفت.

درسنامه شماره دوازدهم:

ساختار جامعه افغانی در وضعیت کنونی رشد اجتماعی-اقتصادی آن

وجود و حضور نیروهای سیاسی (دولت ها و احزاب) زمانی قانونمند اند که ضرورت وجود و حضور هر یک از این نیروها در نتیجه تعاملات درونی مرحله معینی از رشد اجتماعی-اقتصادی جامعه مطرح گردیده باشد. بر همین بنیاد هم است که از یک طرف پایگاه اجتماعی هریک از نیروهای سیاسی متذکره را یک بخش معین ساختار اجتماعی در همان مرحله از رشد جامعه تشکیل میدهد و از طرف دیگر همین نیروهای سیاسی مبانی اندیشه ای و اهداف سیاسی خویش را چنان تنظیم و انتخاب مینمایند تا پایگاه اجتماعی خویش را هرچه بیشتر گسترش داده و تقویت نماید.

بادرنظرداشت توضیحات فوق، لازم است تا مختصات رشد اجتماعی-اقتصادی جامعه افغانی را در وضعیتی مشخص سازیم که حزب وطن وجود و حضور خود را در آن وضعیت اعلام و بنابر عدم تغییرات بنیادی در وضعیت متذکره اکنون نیز به

مبارزه‌خوایش ادامه می‌دهد. با تحلیل عینی و نتیجه‌گیری از همین وضعیت است که گرایش‌های سیاسی طبیعی و قانونمند آن مشخص می‌گردند. همه شواهد عینی و مشخصات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه افغانی مؤید آن بودند و اکنون نیز مؤید آن اند که افغانستان پروسه‌گذار اجتماعی - اقتصادی را از جامعه سنتی به جامعه مدرن آغاز نموده و توأم با بحران‌های متعدد، جازدن‌ها و سقوط‌های مدهش تحمیل شده، هنوز در پیچ و خم و فراز و فرود همین پروسه تقلا دارد و به منزل مقصود نرسیده است. این مسئله مبین آن است که:

1. از لحاظ اجتماعی: جامعه افغانی پروسه‌گذار از ساختارهای قبیله‌ای را به سوی ساختن «ملت» آغاز نموده؛ ولی هنوز به ساختار ملت (به مفهوم مدرن آن) دست نیافته است. بنابراین دستیابی به ساختار ملت و ارزشهای مرتبط به آن هنوز «نهضت» اند، نه «نهاد» و می‌باید بمثابة هدف دست‌یافتنی برای نهضت اجتماعی - سیاسی ترقیخواهانه مطرح باشند تا جهت‌دهی شدن آنان مبارزه نماید.

2. از لحاظ اقتصادی: جامعه افغانی پروسه‌گذار از نظام اقتصادی «زمین‌داری و مالدار» را به نظام «صنعتی» آغاز نموده؛ ولی هنوز به نظام اقتصادی ای دست نیافته است که افزون بر تولید وسیع سایر کالاهای صنعتی، زمینداری و مالدار» نیز عصری و ماشین‌نیزه شود.

3. از لحاظ سیاسی: جامعه افغانی پروسه گذار از نظام مطلقه «سلطنت - رعیت» را به نظام سیاسی «دولت - ملت» آغاز نموده؛ ولی هنوز به تامین و تحقق ارزشهای متمم و مکمل مفاهیم «دولت - ملت» و «شهروند» دست نیافته است. این درست است که بنا بر پیشی گرفتن روند سیاسی نسبت به روندهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، «سلطنت» و «مطلقیت» نفی گردیده و «شکل» ساختار دولت بنام «جمهوریت» نمودار گردیده؛ ولی محتوی جمهوریت درین شکل بخاطری دوچار مشکلات است که هنوز فرهنگ جمهوریت و خودآگاهی مرتبط به ارزشهای «شهروندی» در بخش های بزرگی از افراد جامعه (به شمول قسمت زیاد چهره های مطرح ساخته شده در وضعیت موجود سیاسی) به کمال نرسیده است. افزون بر آن چنانچه تذکار یافت، پایه های اقتصادی لازمه «دولت - ملت» که همان صنعتی شدن تمام ابعاد نظام اقتصادی و وفرت کالاهای تولیدی است، تحقق نیافته است. بنابراین معضلات دولت کنونی «جمهوری اسلامی افغانستان» عمدتاً بر بنیاد عینیت ناهمبستگی فوق الذکر توضیح شده میتواند.

افزون بر آن یک بخش این معضلات را میتوان در عدم رعایت تعادل میان محتوای مفهیمی تشخیص نمود که در نام «جمهوری اسلامی» بکار رفته اند. واقعیت های موجود مؤید آن اند که انواع متعدد جمهوری های اسلامی (مثلاً در پاکستان، ایران، افغانستان، موریتانیا، گامبیا و...) نتوانسته اند بنابر قرائت های مختلف از «جمهوریت» و «اسلامیت»، تعادلی میان

محتوی «جمهوری» و «اسلامی» را رعایت نمایند که همه پذیر و غیرقابل مناقشه و کشمکش باشد.

4 - از لحاظ فرهنگی: جامعه افغانی پروسه گذار از فرهنگ سنتی (قبیلوی) را به فرهنگ مدرن (ملی) آغاز نموده؛ ولی تا هنوز به تحقق چنین ارزشهایی دست نیافته است. عمده ترین عنصر گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن، گذار فرهنگی، بخصوص فرهنگ معنوی است. ابعاد مختلف این فرهنگ که به مرور زمان و طی صدها از یک نسل به نسل دیگر انتقال گردیده و هویت معنوی جامعه را محتوی می بخشد، در برابر تغییر و تحول مقاومت بر می انگیزد.

دیده می شود که پروسه گذار، دارای ابعاد مختلف بوده که در بستر آن روندهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی چنان در جریان اند که باهمدیگر مرتبط بوده و برهمدیگر تاثیر می گذارند. همین ارتباط و اثرگذاری باعث پیچیدگی هرچه بیشتر سیر گذار متذکره گردیده و درک دقیق آن را مشکل تر می سازد. در وضعیت جاری تداوم پروسه گذار جامعه افغانی از سنتی به مدرن، دیده می شود که نسبت ارتقای سطح همبستگی میان قومی، نشانه های نیرومند خودآگاهی در سطح تشکل «ملیت» ها تبارز نموده اند. یعنی اقوام و قبایل تبارهای متعدد ساکن کشور (بخصوص پشتون تبارها، تاجک تبارها، هزاره تبارها و ترک تبارها) با جوشش پیوندهای درون تباری شان، درجات متفاوت خود آگاهی خویش را در سطح تشکل ملیت های مربوطه شان رویت داده اند. طبیعی است که هر یک از همین

ملیت ها سهم و اثرگذاری شان را در ابعاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه دارند و یا برای بدست آوردن آن تلاش مینمایند. این «پدیده» ناشی از تعاملات درونی و قانونمند جامعه افغانی در مقطع روان پروسه تغییر و تکامل اجتماعی - اقتصادی آن است و بنابراین واقعیت دارد. همین واقعیت مرتبط به وجود و حضور ملیت ها مشخصه اصلی جامعه افغانی را در وضعیت کنونی پروسه گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن تشکیل میدهد .

قبل از بحث پیرامون جایگاه سیاسی حزب وطن در وضعیت کنونی ساختار اجتماعی کشور ما، لازم دیده می شود درین درسنامه نخست به رفع سوءتفاهمی پردازیم که در ادبیات معمول سیاسی کشورما برخی قلم بدستان، عینیت «ملیت» و بکاربرد چنین مفهومی را با محتوی افاده شده درین درسنامه (ساختار اجتماعی ای که در گام نخست همگرایی درونی ساختارهای قومی هم نژاد، در پروسه عمومی تکوین ساختار ملت شکل می گیرد و محتوی کسب مینماید)، انکار نموده و آن را اشتباه ناشی از ادبیات سیاسی و جامعه شناسی «کمونستی» دانسته، مورد انتقاد قرار میدهند. رفع این سوءتفاهم بخاطری مهم است که مدعیان متذکره نه تنها شکلگیری و عینیت مشخصه اصلی ساختار اجتماعی کشور ما را در فاز کنونی پروسه گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن انکار مینمایند؛ بلکه حقیقت انعکاس و بکاربرد همین واقعیت را در ادبیات معتبر مربوطه جهانی نیز در موارد مشابه که با همین مشخصات بکار

رفته است نیز نادیده می‌انگارند. حقیقت مسئله را توضیح می‌دهیم:

میدانیم که مفاهیم علوم اجتماعی خصلت تاریخی دارند؛ زیرا در پروسه تکامل جوامع بشری زایش و پالایش می‌یابند؛ معانی، تعاریف و تعبیر آنها غنا کسب نموده، تغییر یافته و یا حتی دگرگون میشوند. بنابراین مفاهیم ملت (Nation) و ملیت (Nationality) نیز - با حفظ مختصات نوشتاری و گویشی آنان - نمیتوانند از این قاعده مستثنا باشند.

ملت معادل «Nation» که از ریشه لاتینی «Natio» یا «Nasci» به معنی «زایش» و «تولد» گرفته شده، در معنی آغازین خود به گروه‌های انسانی اطلاق میشد که در زایش و تولد شان ریشه‌ها و منشه مشترک نژادی و تباری داشتند. بنابراین مفهوم ملیت «Nationality» وجه نسبتی همین گروه‌های اجتماعی دارای منشه مشترک نژادی را افاده نموده و حتی در تعریف سنتی آن نیز اکثراً به همین مشخصه اشاره بعمل می‌آمد. از جمله «امرسون، پژوهشگر علوم سیاسی می‌نویسد: مدل آرمانی ملت که در اندیشه‌ی اروپایی سابقه دارد ... عبارتست از یک قوم واحد، که برحسب سنت، در مرز و بوم معین زندگی میکنند، به یک زبان سخن میگویند (و چه بهتر که این زبان، زبان ویژه آن قوم باشد) ... فرهنگ خاصی دارند و یک تجربه

تاریخی مشترک که از نسلهای بسیار به ارث رسیده، ایشان را در یک قالب ریخته است.» (24)

همچنان در اکثر فرهنگ های انگلیسی - منجمله انگلیسی به فارسی، و از این میان فرهنگ تالیف و ترجمه علی مولوی چاپ 1369 - معنی ناسیون را در کنار ملت، قوم و تبار نیز نوشته اند. برتول رنان نیز در اثر معروف خود (25) مفهوم آن را با مفهوم «نژاد» و «مردم» نزدیک میخواند.

با صرف نظر از معانی و تعاریف متفاوت از مفاهیم مذکور طی صدهای پروسه تکامل اجتماعی - اقتصادی جوامع غربی؛ باید گفت که: تعریف مدرن ملت (ناسیون) و وجه نسبتی آن (ملیت معادل ناسیونالتی) ثمره شکل نظام مدرن سرمایه داری، صنعتی شدن جوامع، تاسیس دولت - ملت، مردم سالاری و سکولاریسم می باشد. بدین مبنا در کشورهای پیش رفته سرمایه داری، ملت (Nation) با تعرف مدرن آن، تجسم مجزا از ریشه «زایش» و «تولد» می یابد و ماهیت توأم سیاسی آن در (ملت - دولت) برجستگی کسب مینماید؛ بنابراین معنی ملیت (Nationality) با مفهوم شهروندی (Citizen) نزدیک میگردد. چون دولت های غربی مبتنی بر فلسفه اصالت فردی معتقد اند که مشروعیت شان بر اساس حقوق سیاسی افراد

24 - داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، صفحه 308، برگرفته از: R.Emerson, Form Emrpire, Cambridge, Harvard University Rress,1960.

25 - «قوم شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، صفحه 243»

مستقل شکل می گیرد، بیشتر جهت بکاربرد مفهوم «شهروند» توجه مبذول میدارند، اما مفهوم ملت را با تعریف مدرن آن بخاطر بیان وحدت و یک پارچگی سیاسی و فرهنگی مجموع «شهروند» های شان در «کشور- دولت - ملت» خویش بکار میبرند.

ولی در جوامع نظیر افغانستان که بنابر عقب ماندگی اجتماعی - اقتصادی، هنوز «ملت» به مفهوم مدرن آن نهاده نشده؛ قوام نیافته و به مثابه خواست دستیافتنی در برابر نهضتی مطرح میگردد که می باید به آن پرداخته شود، استعمال آن با چنین مفهومی (کشور - دولت - ملت) نتوانسته عینیت یابد؛ بلکه هنوز مبین بار مفهومی ریشه یی خویش اند. به همین علت مفهوم نسبتی «ملیت» برای ساختارهای اجتماعی ای اطلاق میگردد که در نتیجه همگرایی درونی اقوام هم نژاد شکل می گیرند و محتوی کسب مینمایند. مفهوم «ملیت» با همین افاده، حتی در اسناد بین المللی، منجمله ملل متحد بکار برده می شود؛ بطور مثال به متن کنوانسیون بین المللی پناهندگان مراجعه مینمائیم، زیرا اکثراً پناهندگان اتباع کشور های عقب نگهداشته شده اند:

در ماده اول؛ بند الف؛ شماره دوم کنوانسیون بین المللی 1951 برای پناهندگان؛ شخص پناهنده را چنین تعریف مینمایند: «پناهنده کسی است که به دلیل ترس مؤجه از اینکه به سبب نژاد، مذهب، ملیت، عضویت در یک گروه خاص اجتماعی یا عقیده سیاسی مورد تعقیب قرار گیرد. در خارج از کشور

تابعیت خویش بسر می برد و نمیتواند و یا به علت ترس مذکور نمی خواهد خود را تحت حمایت آن کشور قرار دهد؛ یا در صورتیکه فاقد تابعیت است در خارج از کشور محل سکونت دائمی خود بسر میبرد، نمیتواند یا به علت ترس خود نمی خواهد به آن کشور بازگردد.» (26)

متن مسوده کنوانسیون مذکور بنابر فیصله مجمع عمومی سازمان ملل [قطعنامه نمبر 429 (7) در دسامبر 1950] توسط دانشمندان حرفوی نخبه جهانی، با دقت تمام تهیه و در یک کنفرانس جهانی منعقدۀ ژینو با شرکت 500 تن از شخصیت های اهل نظر جهانی تصویب گردیده و اینک 144 دولت درجهان، خود را به تعمیم آن متعهد دانسته اند.

توجه باید کرد که در چنین سند مهم، بکار برد مفهوم «ملیت معادل «Nationality» کدام ارزش مفهومی را بیان مینماید. زیرا منطقی نیست تصور شود که یک «کشور» فردی را که «تابعیت» اش را دارد، به اتهام نسبت داشتن به «ملت» خویش؛ یعنی «ملیت» او - با افاده مدرن مفاهیم مذکور- مورد «تعقیب» قرار دهد و کشور دیگری هم بنابر چنین دلیلی «پناهندگی» او را بپذیرد. پس مفهوم «ملیت» در تعریف متذکره

26 - برگرفته از مضمون تحقیقاتی جناب عید محمد عزیزپور، گفتار پنجم، تحت عنوان «تعریف پناهنده کنوانسیون (پناهنده عهدنامه)، موجود در آرشیف سایت خاوران

نه بارمفهومی مدرن؛ بلکه ارزش مفهومی دیگری را افاده مینماید. این ارزش مفهومی دیگر؛ چی میتواند باشد؟.

خوشبختانه درسند با اعتبار حقوقی دیگر تحت عنوان «رهنمود شورای اتحادیه اروپا در باره معیارهای حد اقل رفتار با پناهندگان و بی تا بعیت‌ها؛ مصوب مؤرخ 29 اپریل 2004»، مفهوم بکار رفته «ملیت» معادل «Nationahity»، در متن کنوانسیون مورد بحث را در ماده دهم؛ بند یکم؛ ردیف ج خویش؛ چنین توضیح نموده است: «مفهوم ملیت تنها منحصر به تابعیت یا عدم تابعیت فرد نخواهد بود؛ بلکه بویژه در بر گیرنده عضویت به یک گروه نیز می شود که آن گروه با داشتن هویت فرهنگی، قومی یا زبانی، منشا مشترک جغرافیایی یا سیاسی خود، یا داشتن خویشاوندی خود با نفوس یک کشور دیگر مشخص میگردد.» (27)

پس مؤثق می گردد که هدف بکار برد مفهوم «ملیت» در اسناد معتبر جهانی مذکور انتساب افراد پناهنده به «ملت - با تعریف مدرن آن» و همچنان بطور مشخص و منحصر به قوم (Ehtnic که در واژه یونانی Ehtnos ریشه دارد) نبوده - زیرا در آن صورت به عوض ملیت (Nationality) باید قومیت (Ehtnicity) مینوشتند - بلکه به گروه‌های اجتماعی فراقومی یی

27. برگرفته از مضمون تحقیقاتی جناب عید محمد عزیزپور، گفتار پنجم، تحت عنوان «تعریف پناهنده کنوانسیون (پناهنده عهدنامه)، موجود در آرشیف سایت خاوران

اطلاق گردیده که با داشتن «هویت فرهنگی، قومی یا زبانی، منشه مشترک جغرافیایی ...» خود مشخص میگردند.

در افغانستان اقوام شامل گروه های بزرگ اجتماعی (مثلاً اقوام شامل پشتون ها، همچنان شامل تاجک ها، هزاره ها، بلوچ ها، ازبک ها و...) پروسه همگرایی میان قومی شان را تحت جاذبه زبان، عقاید مذهبی، سنن، عادات، رسم و رواج ها و سایر ارزشهای مشترک، تا حدود زیادی طی نموده و خطوط میان قومی شان را کنار زده یا حد اقل کمرنگ نموده، انتساب شان را به گروه اجتماعی بزرگتر و فراگیرتر از «قومیت» مشخص خویش (مثلاً: فراگیر تر از اقوام بارکزی و غلجی و قبایل شامل آنان در میان پشتون ها) به «ملیت» (مثلاً ملیت پشتون)، عینیت بخشیده اند و می باید این پروسه با دقت و هوشیاری تمام، توأم با رشد و انکشاف اجتماعی - اقتصادی کشور، طی همگرایی ملی میان تمام ملیت های ساکن افغانستان (مثلاً: ملیت های پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، بلوچ ...) و یکجا و در همکاری باهم، بسوی تشکل و تکوین «ملت» - به مفهوم مدرن آن - با برجستگی مضمون سیاسی آن در «کشور - دولت - ملت» ادامه یابد.

با توضیح ساختار کنونی جامعه افغانی، اکنون می باید به تعیین و تشخیص جایگاه سیاسی حزب وطن در وضعیت موجود کشور توجه نمائیم. این مسئله را در درسنامه بعدی تعقیب مینمائیم.

درسنامه شماره سیزدهم:

حزب وطن: نیروی سیاسی قانونمند، ترقیخواه، انقلابی و خرد ورز جامعه افغانی

بادرنظرداشت ساختار جامعه افغانی در وضعیت کنونی، میتوان گفت که هر فرد جامعه افغانی، محصول جامعه با مشخه توضیح شده در درسنامه شماره دوازدهم بوده و از مختصات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن اثر پذیرفته اند. ساختارهای سیاسی و اجتماعی افغانستان، منجمله دولت و احزاب سیاسی نیز که متشکل از افراد جامعه اند، ساختارهای مرتبط به همین سطح رشد اجتماعی - اقتصادی جامعه بوده و از متن همین جامعه برخاسته اند. بنابراین ساختارهای سیاسی مذکور یکی از سه گرایش ذیل را تبارز میدهند:

1. گرایش ارتجاعی (راست):

عقب مانده ترین بخش های از جامعه در وجود افراد، محافل، نهادهای اجتماعی و ساختارهای سیاسی و حتی در وضع موجود نظامی - سیاسی شان، تلاش دارند تا نه تنها از فروپاشی

بیشتر و کامل ساختارها و هویت های قومی و قبیله‌ای خویش جلوگیری نمایند؛ بلکه رجعت مجدد به نظام قبیله‌ای و مختصات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن را نیز موعظه مینمایند. تلاش هایی جهت تشکیل اتحادیه های برخی از اقوام و قبایل که در سالهای اخیر به راه افتاده، ممثل این گرایش ارتجاعی در سطح سازمانهای اجتماعی بوده و تنظیم های راست افراطی این گرایش را در وضعیت سیاسی نمایندگی مینمایند.

2. گرایش محافظه کارانه (میانه):

افراد، محافل، نهادهای اجتماعی، ساختارهای سیاسی و همچنان در وضع موجود ساختارهای نظامی - سیاسی ای که گرایش حفظ و تحکیم مواضع اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ملیت های خودی (مثلاً: ملیت پشتون، ملیت تاجک، ملیت هزاره، ملیت ازبک و ...) را تبارز میدهند، نیروهای اجتماعی و سیاسی محافظه کار اند. مشخصات بارز اندیشه ای و ساختاری این گرایش را در بسیاری از افراد، محافل، سازمانهای اجتماعی، ساختارهای سیاسی و در وضع موجود در ساختارهای نظامی - سیاسی میتوان مشخص ساخت. چون ساختار اجتماعی مبتنی بر وجود و حضور ملیت ها، مشخصه اصلی جامعه افغانی را در فاز کنونی پروسه گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن تشکیل میدهند، نمایندگان این بخش از جامعه در وضعیت سیاسی و بخصوص در نهادهای مرکزی و محلی دولتی بادر نظر داشت این توضیح نقش مسلط دارند که چهره های شاخص آنان بطور طبیعی و در بستر آرام تغییر و تکامل قانونمند

یک جامعه باثبات رشد نه نموده اند؛ بلکه در وضع بحرانی جامعه مصاب به جنگ و تداوم طولانی این بحران، بنابر نقش و امکانات شان در بستر همین بحران (برخورداری از روابط و حمایت خارجی استخباراتی، داشتن جنگ افزار و افراد مسلح، پیوند با گروه‌های داخلی، منطقوی و جهانی مافیایی و سرانجام نقش و سهم شان در اقتصاد سیاه ناشی از تجارت مواد مخدر، جنگ افزار، غصب زمین، غارت معادن، جنگلات و سایر دارایی‌های عامه) بر جامعه تحمیل و در چنین جایگاهی قرار داده شده اند. این مشخصه خود معضله دیگری است که در بستر انحراف جامعه از سیر طبیعی حرکت، تغییر و تکامل جامعه تبارز نموده و می‌باید با مبارزه بخاطر رفع این انحراف، مرفوع گردد.

3- گرایش ترقیخواه (چپ):

نمایندگان این گرایش در وضعیت اجتماعی و سیاسی کشور افراد، حلقات و نهادهای جامعه مدنی، منجمله احزابی اند که به تکوین پروسه ملت و طبعاً دستیابی به ارزشهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن متعهد اند و در مجموع جهت دستیابی ارزشهای جامعه مدرن تلاش و مبارزه مینمایند. نیروهای سیاسی شامل لایه‌های مختلف این گرایش، با اتکا به شاخه‌های بالنده در میان ملیت‌های مختلف ساکن کشور و همچنان ظرفیت‌های پویا و بالنده اقتصادی و فرهنگی، جهت شکستن حصارهای میان قومی و ملیتی مبارزه مینمایند؛ تا پروسه تکوین ملت و همچنان رشد و تقویت ارزشهای اجتماعی،

اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن را در حد ممکن تسریع و در نهایت عینیت ببخشند.

بادرنظرداشت سطح کنونی رشد اجتماعی - اقتصادی افغانستان، بکاربرد مفاهیم «راست»، «میانه» و «چپ» در ادبیات سیاسی، مبین نیروهای سیاسی با مختصات فوق اند. این نیروها از متن جامعه و مطابق به تعاملات درونی کنونی آن سربلند نموده اند. مبارزه‌شان بخاطر دستیابی به اهداف خویش و در تضاد و تقابل با همدیگر، «موتور طبیعی» حرکت، تغییر و تکامل جامعه محسوب می گردد. این حرکت، تغییر و تکامل زمانی بطور قانونمند ادامه می یابد که نیروهای متذکره باوجود داشتن گرایش های متضاد و متقابل، در سطحی از درک و فرهنگ سیاسی قرار داشته باشند که بتوانند در برخورد با همدیگر اعتدال، سازگاری و همزیستی را مطابق با قوانین طبیعی مسلط بر جامعه رعایت نمایند، صلح و ثبات جامعه را حفظ و حرکت جامعه را به انحراف و در نتیجه به بحران نکشانند. درین صورت هریک از آنان و مطابق بر اثر گذاری خویش بر پروسه حرکت تغییر و تحول جامعه، امکان می یابند به ایفای نقش تاریخی شان تا زمانی ختم آن، که همان از دست دادن پایگاه اجتماعی (مثلاً؛ با استحاله شدن کامل ساختارهای قومی) شان است، ادامه دهند و بعد از «کهنه» شدن، بطور طبیعی از وضعیت سیاسی «نفی» گردیده، جای خویش را به گرایش های سیاسی ماهیتاً «نو» خالی نمایند. هر یک از نیروهای سیاسی شامل لایه های مختلف گرایش های سه گانه فوق اگر خود را پیوسته و همگام با حرکت، تغییر و تکامل اجتماعی «بازسازی»

نمایند از «چپ» به «میانه»، از میانه به «راست» نزول نموده و سرانجام از مواضع «راست افراطی» محکوم به فنا می گردند. بنابراین مفاهیم «چپ» و «میانه» و «راست»، مفاهیم نسبی تاریخی اند و نسبت به سطح رشد اجتماعی - اقتصادی جوامع بشری مشخص می شوند. به همین ملحوظ ماهیت نیروهای شامل گرایشهای سه گانه فوق در جوامع دارای سطوح متفاوت رشد اجتماعی - اقتصادی، از هم متفاوت اند.

نیروهای شامل لایه های مختلف گرایش «ملی» در مرحله کنونی رشد اجتماعی - اقتصادی افغانستان که بخاطر تکوین «ملت» و در نتیجه تبارز ارزشهای ملی مبارزه مینمایند، گرایش چپ و ترقیخواهانه محسوب می گردند. زیرا هنوز در افغانستان مبارزه بخاطر تکوین ملت و عینیت یافتن سایر ارزشهای ملی «نهضت» است. در حالیکه لایه های مختلف گرایش های ملی در کشورهای پیشرفته صنعتی که «ملت» تکوین یافته و به «نهاد» مبدل گردیده، گرایش برتری جویانه را نسبت به سایر ملل افاده نموده و بنابراین گرایش های «راست» محسوب می شوند.

حزب وطن بادر نظر داشت جهانبینی، اعتقادات فلسفی، بنیادهای اندیشه ای - سیاسی و اهداف خویش، حزبی است که در مقطع کنونی رشد اجتماعی - اقتصادی جامعه افغانی، گرایش بخش سوم فوق الذکر (آمیزش ملی و تکوین پروسه ملت سازی) را در وضعیت سیاسی افغانستان نمایندگی نموده، نظریات و خواسته های این گرایش را مطرح، از آن حمایه، برای دستیابی

به آن برنامه ریزی و جهت تحقق این برنامه مبارزه مینماید.
بنابراین:

الف - حزب وطن با داشتن پایگاه اجتماعی عینی و قانونمند فوق الذکر خود، حزبی است که از تعاملات درونی جامعه و بنابر ضرورت این مقطع از رشد اجتماعی - اقتصادی جامعه افغانی سربلند نموده و بنابراین حضور آن در وضعیت سیاسی کشور قانونمند است.

ب - چون نظریات و خواسته‌های مبنی بر آمیزش ملی و تکوین پروسه ملت سازی با تمام مکمل های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن، حرکت و تغییر بالنده ای است که رو به آینده دارد و همچنان نهضتی است ترقیخواهانه که می باید برای نهادینه شدن آن تلاش و مبارزه صورت گیرد، بنابراین حزب وطن با داشتن چنین دیدگاه و مواضع، درین مقطع رشد اجتماعی - اقتصادی جامعه افغانی، یکی از احزاب ترقیخواه (چپ) است.

ج - چون حزب وطن صرف در محدوده اجراً و تحقق رفورم هایی در چارچوب ساختارهای تباری و جامعه سنتی بسنده نه نموده؛ بلکه بخاطر تکامل جامعه سنتی به جامعه مدرن و بخاطر نهادینه شدن مختصات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی چنین جامعه ای مبارزه مینماید، حزبی است که خواهان تغییرات کیفی بوده و بنابراین حزب انقلابی است. در عین زمان لازم است تصریح گردد که حزب وطن نسبت به مفهوم «انقلاب» برخورد

علمی دارد. از چنین دیدگاه و موضع بود که دوکتور نجیب الله با انتقاد از دیدگاه ح. د. خ. ا در رابطه به مفهوم «انقلاب»، در گزارش اساسی کنگرهٔ سرطان 1369 حزب؛ درین زمینه تأکید کرد که:

«کلمهٔ انقلاب در طول تاریخ برای دگرگونی‌های عمیق و بنیادی اقتصادی و اجتماعی در جوامع مختلف به کار رفته است. ... هنگامیکه میگوئیم اضمحلال نظام کهنه و برقراری نظام نو را انقلاب بوجود می‌آورد. بیائید انقلاب را به مفهوم وسیع آن درک نمائیم. به همین جهت انقلاب به معنی تلاش ملیونها انسان برای دگرگون ساختن وضع نامطلوب و نیل به ترقی، عدالت و برابری یک پروسهٔ ریشه دار تاریخی است که بطور عینی وجود داشته، صرفنظر از دخالت و عدم دخالت ما ادامه خواهد داشت. ... ایدیالهای انقلابی به معنی واقعی آن صرفاً میتواند در گسترهٔ ایدیالهای انسانی، اخلاقی و دموکراسی زنده بماند و نه خارج از آن. از این رو با صراحت اعلان میداریم که ما جانبدار انقلاب هستیم، ما انقلاب را به مفاهیم چون اعمال زور، خشونت، انحصار قدرت به قیمت ادامهٔ جنگ، تحدید آزادی‌های اساسی اتباع و سوق جبری جامعه در مسیر کلیشه‌های ذهنی و عاریتی، کاملاً مردود میدانیم. ما طرفدار انقلاب به مفهوم اعتلای کشور، تحکیم وحدت ملی، دموکراسی،

خوشبختی و رفاه مردم میباشیم. ما پشتیبان انقلاب همگانی و تدریجی، انقلاب صلح آمیز به اشتراک تمام مردم هستیم.» (28)

د. حزب وطن: بادرک از قانونمندی های تغییر و تکامل جامعه، با آگاهی و درنظرداشت مختصات کنونی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه افغانی، با وسعت نظر، مدارا و دگراندیش پذیری و بدون شتابزدگی و درنگ، جهت دستیابی به اهداف ترقیخواهانه خویش، توأم با تعقل مبارزه مینماید. همه ارزشهای فرهنگی (مادی و معنوی) جامعه افغانی را یک سره نفی ننموده، بلکه با تشخیص ارزشهای بالنده فرهنگی جامعه افغانی و انکأ بر این ارزشها، جهانبینی، اساسات اندیشه ای - سیاسی و اسلوب مبارزه حزب وطن را مطرح و توأم با رعایت اصول اعتدال، سازگاری و همزیستی و توجه به معیارهای ارزشی فرهنگ افغانی عمل مینماید. رعایت این همه وجوهات، حزب وطن را به حزب ترقیخواه و انقلابی خردورز مبدل نموده است. پیوند و ارتباط اندیشه سیاسی مصالحه ملی با فلسفه صلح و جهانبینی حزب وطن از دیدگاه این فلسفه و همچنان رعایت اسلوب اعتدال، سازگاری و همزیستی با سایر گرایشهای سیاسی، همخوانی چنین دیدگاه فلسفی، اندیشه و اسلوب سیاسی را با معیارهای ارزشی فرهنگ افغانی و بخصوص با ارزشهای انسانی دین مقدس اسلام تامین و تضمین مینماید. زیرا دین

28. برگرفته از: مجموعه بخشی از بیانیه های شهید دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، منتشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان، صفحات 155 - 157

مقدس اسلام، نه تنها دینی است که در تمام امور زندگی دینی و دنیایی بر «اعتدال» تأکید مینماید؛ بلکه بارها و بطور مکرر به تامین صلح و مصالحه هدایت میدهد؛ از جمله و بطور مثال:

- در سورهٔ نساء، آیه 128 با صراحت ابلاغ میگردد که: «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ». ترجمه: صلح خیر است.

- در سورهٔ الانفال، آیه اول، هدایت میدهد که: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ». ترجمه: از خدا بترسید و بین خود صلح کنید.

- در سورهٔ الشعراء، آیات 151 و 152، حکم مینماید که: «وَلَا تَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يَصْلَحُونَ». ترجمه: اطاعت نکنید فرمان آنانی را که زیاده روی میکنند (از حد اعتدال عدول میکنند)، کسانی که روی زمین به فساد دست میزنند و صلح نمی کنند.

بنابر همخوانی اندیشهٔ مصالحهٔ ملی با ارزشهای ترقیخواهانه و خردورز فرهنگ افغانی است که دوکتور نجیب الله تأکید مینمایند که: «این اندیشهٔ صلح آفرین ... بصورت هرچه بیشتر عقول و قلوب مردم را تسخیر میکند. نیرو و جاذبه

این اندیشه، غلبه ناپذیری و قابلیت زیست آن در پیوند ناگسستنی با روان مردم قرار دارد.» (29)

توضیحات ارایه شده، مختصات چهارگانه (قانونمند، ترقیخواه، انقلابی و خردورز بودن) حزب وطن را مشخص می سازد؛ اما این مشخصات عینیت نخواهند یافت اگر مرامنامه و اساسنامه حزب وطن، حاوی چنین محتوی و مضمون نباشند و همچنان چنین ماهیت در سیاست گذاری ها و اتخاذ روش های عملی این حزب نمود خود را نداشته باشد. چگونگی این مسایل را در درسنامه های بعدی توضیح خواهیم نمود.

29. دوکتور نجیب الله، برگرفته از بیانیه ارایه شده در دومین اجلاس کمیسیون عالی مصالحه ملی، مؤرخ 6 سرطان 1366، برگرفته از مجموعه نشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان، صفحه 21

درسنامه شمار چهاردهم:

ارتباط محتوی مفهوم مصالحه ملی با اهداف و ماهیت حزب وطن

در درسنامه های قبلی از یک طرف تأکید بعمل آمد که حزب وطن به جهان و جامعه از از دریچه صلح می نگرد، بنابراین جهانبینی این حزب بر بنیاد فلسفه صلح محتوی می پذیرد و به همین ملحوظ هم است که اندیشه سیاسی مصالحه ملی افزار اندیشه ای - سیاسی این حزب را تشکیل داده، عملکرد سیاسی آن را استقامت و سیاست های جاری و دورنمایی آن را محتوی بخشیده، در تعیین اهداف کوتاه مدت و همچنان دراز مدت یا غائیوی آن نقش داشته و همچنان انتخاب اسلوب و افزار دستیابی به این اهداف اثر میگذارد. از طرف دیگر ادعا گردید که حزب وطن ماهیتاً نهاد سیاسی قانونمند، ترقیخواه (چپ)، انقلابی و خردورز است. مختصات و صفات متذکره به هم مرتبط بوده، متمم و مکمل همدیگر محسوب و بطور ارگانیک به حزب وطن هویت می بخشند.

در ارتباط به ادعا های فوق تصریح باید کرد که حزب وطن نمیتواند از مختصات و صفات متذکره و در نتیجه از هویت مبتنی بر آن برخوردار باشد؛ اگر اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی بمثابه افزار فکری - سیاسی این حزب، سیاست های جاری و دورنمایی و همچنان عملکرد سیاسی این حزب را بسوی دستیابی به اهداف متذکره استقامت ندهد و ماهیتاً با صفاتی همخوانی نداشته باشد که حزب مدعی آنان است. برای توضیح چگونگی این مسایل، نخست از همه لازم است بعد از بحث در مورد مفهوم «اندیشهٔ سیاسی» که در درسنامهٔ شماره یازدهم صورت گرفت، درینجا پیرامون محتوی و مضمون «مصالحهٔ ملی» نیز توضیحات ضروری ارایه گردد:

مفهوم ترکیبی مصالحهٔ ملی، باتوجه به بنیادهای اندیشه یی خویش، سه مسئله اساسی ذیل را افاده مینماید:

1 - واژهٔ «مصالحه» که معنی لغوی آن «صلح کردن» است، در مفهوم ترکیبی متذکره سیستمی از اندیشه ها و مبتنی بر آن اتخاذ تدابیر و اقدامات عملی استراتژیک و تاکتیکی، همچنان روشها و وسایلی را احاطه مینماید که معطوف به پروسه تحقق صلح (برقراری صلح، حفظ صلح و اعمار صلح) اند.

2 - واژه «ملی» در مفهوم ترکیبی فوق، سیستمی از اندیشه ها و مبتنی بر آن اتخاذ تدابیر و اقدامات عملی استراتژیک و تاکتیکی، همچنان انتخاب روشها و وسایلی بخاطر تامین و حفظ

منافع ملی و پروسه بالندگی ارزشهای ملی را در استقامت‌های
ذیل در بر میگیرد:

الف - در حیات داخلی: اندیشه‌ها، تدابیر، اقدامات،
روشها و وسایلی را احتوا مینماید که معطوف به پروسه رشد و
تحول خورده خواستها، تمایلات و مختصات تباری، سمتی،
محلی و ... به خواستها، تمایلات و مختصات کلان ملی باشند.
این مأمول همسنگ و موازی با پروسه تکوین «ملت»، پیوسته و
به تدریج، تبارز یافته، به پختگی میرسد. یعنی اندیشهٔ سیاسی
مصالحهٔ ملی و سیاست‌های مبتنی بر آن از یک طرف دسترسی
به اهداف فراتباری، فراسمتی و فرامحلی؛ یعنی دسترسی به
اهداف ملی را در برابر خویش قرار میدهد، مختصات و ارزشهای
ملی را تشخیص، آنرا تحرک و پویایی بخشیده، تقویت مینماید و
از جانب دیگر خود بر مختصات و ارزشهای ملی اتکا نموده
مبتهی بر خواستها و ضرورت‌های ملی مطرح و در بستر متغییر و
متحول ارزشهای ملی، پیوسته رشد یافته و غنا کسب مینماید.

با در نظر داشت تعریف ملت که: محصول سطحی از رشد و
پختگی نظام اجتماعی - اقتصادی است که با پیمودن مراحل و
مدارگی از تکامل تاریخی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی
بر مبنای مشترکات باهمی گروه‌های اتنیکی، در یک جغرافیای
مشترک بوجود می‌آید. پروسه مصالحه در یک کشور مصاب به
جنگ داخلی هم مانند افغانستان، با پروسه تکوین ملت - که به
علت تداوم جنگ مختل گردیده است - می‌باید موازی و مرتبط
به هم در نظر گرفته شوند. گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ

صلح مستلزم کار و مبارزه دراز مدت، وسیع و برنامه ریزی شده از جانب ساختارهای سیاسی ملی، منجمله دولت ملی است.

پس سیاست مصالحه ملی، سیاست علمی تحقق صلح (سیاست برقراری صلح، حفظ صلح، اعمار بنیادهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی صلح یعنی سیاست برگشت ناپذیر ساختن جنگ) و ملی است. بخاطری ملی است که از یک جانب فراتباری و فرا سمتی است و مجمع ملی و منافع آن را در نظر دارد و از جانب دیگر در بستر خواسته ها و ضرورت های ملی زاده شده، رشد کرده، غنا یافته و غنی تر میشود و همچنان بر مختصات و ممیزات و ارزشهای ملی اتکا دارد.

افزون بر آن تصریح باید گردد که مفهوم مصالحه ملی، صرف «مصالحه» میان دو طرف و یا طرفهای متعدد در جبهات جنگ را در نظر نداشت و ندارد؛ بلکه پروسه مصالحه می باید:

الف - 1: در عرصه سیاسی: نخست از همه مصالحه با رفع اختلافات درونی محافل، حلقات و جناحهای داخلی هریک از نهادهای سیاسی (احزاب و تنظیم های جهادی آغاز و با مصالحه میان تنظیم های جهادی مقیم پاکستان با همدیگر، مصالحه میان تنظیم های جهادی مقیم پاکستان و تنظیم های جهادی مقیم ایران، مصالحه میان مجموع تنظیم های جهادی با تکنوکرات های افغانی مقیم کشورهای غربی و در نهایت مصالحه میان تمام اپوزیسیون مسلح و غیر مسلح با حزب وطن و متحدین آن) را طی سالهای اول مطرح شدن آن توسط شهید

دوکتور نجیب الله (1365 - 1371) در بر می گرفت و امروز نیز مصالحه نه تنها رفع صلح آمیز تمام اختلافات میان طرف های جنگ، بلکه حل اختلافات میان ساختارهای سیاسی خارج دولت با همدیگر و با دولت و همچنین سایر معضلات سیاسی را بر بنیاد حفظ و تحکیم منافع ملی احتوا مینماید.

مهمتر از همه، مصالحه عده ای از رهبران، کادرها و اعضای ساختارهای سیاسی (دولت، احزاب و تنظیم ها) را نیز پوشش میدهد که آنها در درون خود و با خود افغانی شان مصالحه کنند؛ زیرا چه بسا که آنها طی سالیان طولانی تداوم جنگ، بنابر علل و عوامل متعدد (از جمله: پذیرش ایدئولوژیهای سیاسی مغایر ارزشها و منافع ملی، روابط با کشورها و حتی ساختارهای استخباراتی خارجی) از خود افغانی شان بیگانه شده اند و مصالحه با خود و در درون خود آنها را دو باره به خود افغانی شان بازگستارنده و آشتی میدهد.

الف - 2: در عرصه اجتماعی: نه تنها تداوم جنگ طی دهه های متوالی، اثرات ناگوار بر سطوح مختلف جامعه بجا گذاشته و روابط اجتماعی را میان افراد و گروه های اجتماعی به بحران سوق نموده؛ بلکه در جریان رشد و تکامل جامعه نیز و بطور طبیعی برخی تضادهای اجتماعی تبارز نموده و مینماید. مصالحه ملی ذهنیت ها و عملکرد افراد و گروه های اجتماعی را بسوی حل صلح آمیز تضادها و معضلات متذکره استقامت میدهد. مثلاً: مصالحه ملی افزار اندیشه ای - سیاسی را ارایه مینماید که با توجه به آن معضلات اجتماعی ناشی از تأثیرات روانی جنگ بر

افراد - که خواهی نخواهی روابط سالم اجتماعی آنان را مختل می سازد - همچنان معضلات برخاسته ذات البینی میان قبایل، اقوام و ملیت ها و سایر اختلافات منطوقی و محلی به سوی راه های حل صلح آمیز استقامت داده شوند.

از توضیحات فوق میتوان نتیجه گرفت که مصالحه باید از فرد، فرد جامعه و منجمله صفوف، کادرها و رهبران سیاسی و نظامی طرفهای متخاصم مسلح و غیر مسلح و از مصالحهٔ آنان با خود و از درون خود شان آغاز و بسوی مصالحه میان لایه های درونی (اقوام، قبایل و طوایف شامل) هریک از ملیت ها، میان ملیت های متعددی ساکن کشور بربنیاد منافع ملی و بسوی قوام ملی گسترش یافته و به این طریق بتواند به مفهوم ملت عینیت بخشد.

الف - 3 :- در عرصه فرهنگی: مصالحه ملی اندیشه های سیاسی رهنما را جهت حل اختلافات میان پیروان ادیان و مذاهب، گویندگان زبانهای مختلف ساکن کشور و همچنان شاخهای مختلف خرده فرهنگ ها به نفع تشکیل فرهنگ ملی ارایه مینماید و در عین حال پروسه گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح را استقامت داده به انجام میرساند.

الف - 4 :- در عرصه اقتصادی: اندیشه سیاسی مصالحهٔ ملی اتخاذ سیاست های اقتصادی ای را محتوی می بخشد که میان انواع مختلف سرمایه اعم از دولتی، کوپراتیفی، خصوصی و همچنان سکτοره های مختلف اقتصادی اعم از صنعتی، تجارتي،

زراعتی، مالداري و... و سر انجام سرمايه‌گزارى هاى داخلى و خارجى مصالحه بر قرار و توأم با همپذيرى جهت رشد و انكشاف اقتصاد كشور مفيد واقع گردند.

ب. در روابط خارجى: مصالحه در روابط خارجى از ضرورت رفع عوارض ناشى از روابط خارجى ايدولوژيك شده حزب دموكراتيك خلق افغانستان و جبران نتايج تقابل زيانبار مبنى بر تحريك خصومت قسمت اعظم كشورهاي منطقه و جهان عليه افغانستان و همچنان سازمانهاى بين المللى ناشى گرديده بود و امروز نيز بنا بر حضور نظامى ايالات متحده امريكا و كشورهاي عضو پيمان نظامى اتلانتيك شمالى و بنا برين نفوذ گسترده سياسى، اقتصادى و فرهنگى اين كشورها در افغانستان، روابط خارجى افغانستان را خواهى، نخواهى منقطب ساخته است. بنا برين اندیشه سياسى مصالحه مى اگر ديروز با تأكيد بر نفى ديده‌گاه‌ها و مواضع ايدواوژيك در روابط و مناسبات خارجى دولت جمهورى افغانستان، تامين تعادل در روابط خارجى را با تمام دول بر بنياد منافع مى توصيه مينمود، اکنون نيز جهت انتظام روابط با كشورهاي خارجى بر تامين روابط صلح آميز مبتنى بر حفظ و تحكيم منافع مى با تمام دول جهات پافشارى مينمايد .

3. بادر نظر داشت توضيحاتيكه پيرامون ماهيت مفاهيم «مصالحه» و «ملى» بعمل آمد ميتوان گفت كه: اندیشه سياسى مصالحه مى؛ سيستم يا دستگاه فكرى . سياسى واحد و ارگانيك است. بنا برين اندیشه‌ها، تدابير و اقدامات معطوف به

پروسهٔ تکوین صلح و همچنان اندیشه‌ها، تدابیر و اقدامات معطوف به امر تحول خرده خواست‌ها و تمایلات تباری، محلی و سمتی، به خواست‌ها و تمایلات کلان ملی، در یک کشور مصاب به جنگ (جنگ داخلی با در نظر داشت ابعاد منطقوی و بین المللی آن)، نه باید مجزا از هم دیگر، بلکه بمثابة اندیشه‌ها، تدابیر و اقدامات معطوف به پروسه واحد ارگانیک و مؤثر بالای همدیگر، طرح و تعمیل گردد.

بادرک از محتوی و مضمون اندیشهٔ سیاسی مصلحهٔ ملی است که اهداف کوتاه مدت و دورنمایی حزب وطن تعیین، سیاست‌های عملی در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، دفاعی - امنیتی و روابط خارجی تنظیم و همچنان اسلوب و افزار تعمیل این سیاست‌ها مشخص میگردند. جهت توضیح این مسایل درسنامه‌های بعدی اختصار داده می‌شوند.

درسنامه شماره پانزدهم:

اندیشه سیاسی مصالحه ملی رهنمای مبارزه حزب وطن جهت دستیابی به اهداف آن

بادرک از وضعیت کنونی بحرانی افغانستان، در درسنامه های قبلی همین سلسله تأکید بعمل آمد که حزب وطن دستیابی به اهداف دوگانه کوتاه مدت (رفع انحراف نهضت ترقیخواه کشور از بستر رشد طبیعی آن از جامعه سنتی به جامعه مدرن و نتایج زیانبار آن) و دورنمایی (دستیابی به ارزشهای جامعه مدرن) را در برابر خویش قرار داده است.

از طرف دیگر از درسنامه های گذشته میدانیم که اندیشه سیاسی مصالحه ملی افزار اندیشه ای - سیاسی می محسوب می گردد که پروسه گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح را استقامت میدهد. قوام و استقرار فرهنگ مادی و معنوی صلح در جامعه، در حقیقت همان پایه های مادی و معنوی جامعه مدرن را شکل و محتوی می بخشند. به همین ملحوظ پروسه گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح، در بطن پروسه گذار از جامعه سنتی ای به جامعه مدرن تحقق می پذیرد که در بستر

گذار مذکور به جنگ مصاب گردیده و علت این جنگ نیز انحرافی است که از بستر طبیعی گذار موردنظر صورت گرفته است. به همین ملحوظ اول باید علل و عوامل این انحراف که باعث جنگ گردیده مرتفع و جامعه دوباره در بستر طبیعی خود قرار گرفته و بعد تدابیری اتخاذ و عملی گردد که جنگ مذکور برگشت ناپذیر گردد. هر دو مرحله متذکره را بیشتر توضیح میدهیم :

1. مصالحه ملی اندیشه سیاسی رهنما جهت رفع انحراف نهضت ترقیخواهانه و نتایج آن

علل انحراف نهضت ترقیخواهانه کشور را از بستر قانونمند تغییر و تکامل جامعه طی پروسه گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن و معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ناشی از آن را در کشور جنگ زده ما، طی درسنامه های قبلی مرور نمودیم. برای برگشت مجدد جامعه در بستر طبیعی، تداوم رشد و تکامل آن، می باید تدابیر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و دفاعی - امنیتی را هم در ابعاد داخلی و هم ابعاد خارجی معضله مذکور طرح، تعمیل و تحقق بخشید. تحقق کامل همین اقدامات در حقیقت دستیابی به هدف اولی و کوتاه مدت حزب وطن محسوب می گردد که می باید طی پروسه دوکانه «برقراری صلح» و «حفظ صلح» تحقق بخشیده شوند.

الف. قطع جنگ و برقراری صلح:

قطع جنگ و برقراری صلح، تدابیری را ایجاب می نماید که بربنیاد یک توافقنامه سیاسی میان دو طرف و یا طرفهای متخاصم جبهه می باید طرح، تعمیل و تحقق یابند. این تدابیر لازمی نخست از همه سردسازی فضای جنگی را شامل می گردد که باید بخاطر بازسازی اعتماد متقابل میان طرفهای جنگ اشکال فزینی، تبلیغاتی و روانی جنگ تقلیل یافته و در نهایت میان طرفهای جنگ آتش بس برقرار، امنیت فزینی افراد نظامی و سایر شهروندان غیرنظامی کشور تامین گردیده، نهادهای ناظر بر آتش بس تشکیل و چگونگی رعایت آتش بس بوسیله دو طرف جبهه را تحت نظر قرار دهند.

طی تحقق تدابیر فوق اگرچه شکل تبلیغاتی و فزینی جنگ فروکش نموده و دیده نمی شود؛ اما عوامل جنگ هنوز در جبهات حضور دارند که هر لحظه و با ایجاد سؤتفاهمی احتمال شعله ور شدن دوباره آتش جنگ وجود میداشته باشد، بنابراین ضرورت آست گامهای ضرورت دیگر نیز برداشته شوند که این گامها مرحله دومی را احتوا مینماید که همان مرحله «حفظ صلح» است.

ب. حفظ صلح:

در گام دوم و بعد از تحقق قطع تبلیغات متخاصم، انفاذ آتش بس و تامین نظارت بر آن، تدابیری می باید طرح، تعمیل و تحقق یابند که معطوف به جلوگیری از درگیری مجدد اشکال

فزیکی، تبلیغاتی و روانی جنگ کردند. این اقدامات که تحت برنامه «حفظ صلح» طرح، تعمیل و تحقق می یابند، بربنیاد بخش های دیگری از توافقات سیاسی میان طرفهای متخاصم قبلی، عملی میگردند که دوره انتقالی قدرت دولتی را شامل می باشد. طی این دوره، طبق توافقنامه، حکومت انتقالی متشکل از نمایندگان طرفهای توافقنامه متذکره و سایر احزاب و نیروهای سیاسی موجود (یا متشکل از افراد بیطرف مورد تأیید این طرفها) تشکیل می گردد. این حکومت جهت رفع عوامل بالفعل جنگ و جلوگیری از آغاز مجدد نایره آن؛ به اجرای وظایف ذیل مبادرت می ورزد:

ب. 1 :- نیروهای جنگی اپوزسیون مسلح متخاصم قبلی، از جبهات جنگ خارج و بسوی زندگی و معیشت صلح آمیز سوق می گردند. بدین ملحوظ تعدادی از افراد آنان که دارای شرایط مساعد اند، به صفوف قوای مسلح جذب و بخش های دیگر آنان بادر نظر داشت توانایی ها و امکانات شان، در سایر سکتورهای اداری، تولیدی و غیره جذب می گردند.

ب. 2 :- سلاح های دستداشته اپوزسیون مسلح متخاصم و سایر سلاح های غیرقانونی جمع آوری و در دیپوهای دولتی ذخیره می گردند تا در مواقع نیاز مورد استفاده قوای مسلح کشور قرار گیرند.

ب. 3 :- قانون اساسی کشور را بربنیاد ارزشهای دموکراتیک و دفاع و حمایت از حقوق بشر تسوید و یا هم مطابق

توافقات، تعدیل‌هایی را در قانون اساسی موجود وارد و جهت‌ارایه به مقام با صلاحیت مقننه (لویه جرگه در افغانستان) آماده و در نهایت زمینه‌های تصویب و انفاذ آن را تدارک مینماید.

ب. 4: قانون انتخابات را تسوید، تصویب و نافذ ساخته و مطابق به آن کمیسیون مستقل سازماندهی و تدویر انتخابات و همچنان کمیسیون مستقل بررسی شکایت‌های انتخاباتی را تشکیل و توظیف نماید.

ب. 5: انتخابات را دایر و مطابق به نتایج آن حکومت مشروع مبتنی بر اکثریت آرای مردم تشکیل می‌گردد.

با انتخاب و آغاز کار حکومت جدید و مشروع ناشی از آرای اکثریت مردم کشور و فعال‌گردیدن سایر نهادهای دولتی بر بنیاد قانون اساسی جدید، نظام دولتی مشروع، مردم سالار و حقوق بنیاد تشکیل و در نتیجه عوامل بالفعل و عوارض سیاسی جنگ و در عین حال علل و عوامل انحراف از بستر طبیعی رشد و تکامل جامعه مرفوع میگردند. بنابراین هدف کوتاه مدت مبتنی بر اندیشه سیاسی مصلحه ملی تحقق می‌پذیرد.

طرح و تحقق تدابیر مربوط به مراحل «برقراری صلح» و «حفظ صلح» در واقع صرف به تسکین درد ناشی از مرض (جنگ) معطوف بود، نه امحای علل اصلی و ریشه‌ای مرض که باعث درد گردیده‌اند. بنابراین صلح نهادینه نمی‌گردد تا علل اصلی و ریشه‌ای جنگ که همان فقر، بیسوادی، بی‌عدالتی و عوارض اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن‌اند، نیز

برطرف نگردند. این عوامل و علل با طرح، تعمیل و تحقق تدابیری رفع می گردند که طی پروسه «اعمار صلح» می باید عملی گردند.

ج. اعمار صلح:

پروسه اعمار صلح تدابیر و اقداماتی را شامل میگردد که جهت بر طرفی کامل علل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جنگ طرح، تعمیل و تحقق می یابند و طولانی ترین و پیچیده ترین مرحله در پروسه تحقق صلح محسوب میگردد. مسئله را توضیح میدهیم:

چون صلح محصول تعادل نسبی و سیال، همچنان سازگاری و همزیستی میان روندهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه است، با عارض شدن جنگ انتظام طبیعی ساختارهای بهم مرتبط اجتماعی، عناصر درونی این ساختار و عملکرد ارگانیک آنها مبتنی بر اعتدال، سازگاری و همزیستی برهم خورده، سراپای جامعه را بحران درهم میپيچد. بدین ملحوظ رفع بحران ناشی از جنگ و اعاده مجدد انتظام طبیعی ساختارهای اجتماعی، عناصر متشکله این ساختارها و عملکرد ارگانیک آنان، پروسه پیچیده و دراز مدت محسوب میگردد. بادر نظر داشت همین بحران و پیچیدگی است که اکنون مفهوم صلح غنا کسب نموده و صرف به معنای نبود برخورد و خشونت نظامی تلقی نشده؛ بلکه صلح واقعی و پایدار، نبود انواع خشونت اعم از خشونت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و

محیط زیستی (جلوگیری از تخریب سلامتی محیط زیست و آلودن آن) را نیز شامل می‌گردد. وجود و حضور خشونت (که خود ناقض اعتدال و در حیات اجتماعی عدالت، سازگاری و همزیستی است) در عرصه‌های فوق‌الذکر حیات اجتماعی - اقتصادی یک جامعه و در میان جوامع بشری، علل و عوامل بنیادی تحریک جنگ بوده و خشونت نظامی و جنگ معلول این علل محسوب می‌گردند. بنابراین تا زمانیکه این علل و عوامل آنان وجود داشته باشند، امکان تامین صلح پایدار ممکن و میسر بوده نمیتواند.

غنا و گسترش مفهوم صلح از اینجا نیز ناشی می‌شود که مفهوم متحول شده کنونی صلح بر امنیت ملی اتکا دارد. بدون تامین امنیت ملی، تامین صلح واقعی و پایدار ممکن بوده نمیتواند. امنیت ملی در بعد داخلی آن بدون امنیت نظامی (امنیت جان، مال و نوامیس افراد جامعه در برابر حملات احتمالی جنایت‌کاران، تروریست‌ها و سایر تجاوزکاران)، امنیت سیاسی (تامین حقوق سیاسی افراد اعم از آزادی‌های سیاسی و شرکت عادلانه‌شان در ساختارهای مرکزی و محلی قدرت و اداره دولتی و همچنان در احزاب)، امنیت اقتصادی (تامین حق تشبث آزاد، حق مالکیت و تصرف در آن، حق کار و آزادی در انتخاب نوع و محل آن، حق برخورداری از نیازمندیهای ضرور معیشتی و تامین حد ضرور رفاه اقتصادی) و امنیت اجتماعی (تامین نیازهای اساسی بشری: مسکن، صحت، آموزش، حمایت از ارزش‌های فرهنگی افراد و گروه‌های اجتماعی مبتنی بر تشکیل سازمانهای اجتماعی آنان، همچنان محافظه آنان در برابر انواع ستم و شکنجه‌های جسمی و روحی و پاکیزه

نگهداشتن محیط زیست و جلوگیری از انواع آلودگی آن) و در نهایت صلح بدون تامین حقوق و آزادی های بنیادی بشری روئیت نمی یابد. به همین ملحوظ دولت هایی که وظایف و مسولیت های خویش را در عرصه های فوق به درستی ایفا نموده نمیتوانند، دولت های فاقد کارایی برای تامین امنیت ملی و در نتیجه دولت های ناتوان برای تامین صلح پایدار محسوب گردیده، مشروعیت خویش را بمثابه دولت مدرن حفظ نموده نمیتوانند. قادر گردیدن یک دولت به انجام وظائف فوق الذکر امر ذهنی نبوده؛ بلکه چنین دولتی محصول پروسه پیچده و عینی تکامل اجتماعی - اقتصادی است که می باید طی این پروسه ماهیت متکامل «دولت - ملت» تکوین یافته باشد. به همین ملحوظ پروسه تکوین صلح با پروسه تشکل دولت - ملت مرتبط میگردد.

مسئله اتکای صلح بر امنیت ملی در بعد خارجی آن با برداشت کنونی، نه تنها حفظ تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و استقلال سیاسی یک کشور را از تعرض دول خارجی، شامل میگردد؛ بلکه آمادگی یک کشور را جهت مقابله مؤثر در برابر حمله احتمالی نظامی، اعزام مخفیانه نیروهای مسلح اجیر بمنظور اخلال امنیت داخلی و یا حمایت مالی، لوژستیکی و تسلیحاتی گروه های تخریبی و ترورستی داخلی که بوسیله کشور دیگر صورت می گیرد نیز شامل می گردد. افزون بر آن جلوگیری از قاچاق مواد مخدر و تجهیزات نظامی، تخریب و آلوده ساختن محیط زیست بوسیله یک کشور دیگر نیز بخشی از تحقق صلح پایدار محسوب میگردد، زیرا اقدامات متذکره برای امنیت ملی

و در نتیجه برای زندگی صلح آمیز کشور تهدید و در نتیجه عوامل تحریک جنگ محسوب میگردند .

مفهوم صلح را در گستره دستیابی به اهداف فوق می باید درک کرد و اندیشه سیاسی مصالحه ملی دستیابی به چنین اهدافی را در عرصه ملی و روابط خارجی کشور افاده مینماید. کسیکه مفهوم صلح و مصالحه ملی را در چنین گستره درک نمی نماید به توهم ساده انگاری مبتلا بوده از درک عمیق و علمی این مفهوم ناتوان است. زیرا: چنانچه تذکار بعمل آمد که قطع برخورد نظامی و انفاذ آتش بس، بمثابة مُسکنی است برای تسکین مؤقتی که به هیچ صورت علل و عوامل اساسی مرض و درد ناشی از آن را درمان نموده نتوانسته و با زایل شدن اثرات مُسکن، ارگانیزم مصاب، دوباره و به تکرار از شدت درد ناشی از علل و عوامل مذکور، درهم می پیچد. به همین علت پروسه صلح از سرد سازی فضا و وضعیت جنگی، قطع جنگ و انفاذ آتش بس، آغاز و تا زمانی ادامه می یابد که میان خواست های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افراد و گروه های اجتماعی، با توصل به یک میکانیزم و طرز العمل اصولی و عادلانه تعادل، سازگاری و همزیستی قانونمند، دوباره برقرار گردد .

باتوضیح اهداف کوتاه مدت و دورنمایی حزب وطن بربنیاد اندیشه سیاسی مصالحه ملی، لازم است تا در درسنامه های بعدی سیاست های عملی حزب وطن را بربنیاد اندیشه سیاسی مصالحه ملی، در عرصه های اجتماعی، اقتصادی،

سیاسی، فرهنگی، امنیتی - دفاعی و روابط خارجی مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

درسنامه شماره شانزدهم:

اندیشه سیاسی مصالحه ملی و دستگاه سیاسی

(قسمت اول)

مبرهن است که اهداف و آرمانهای سیاسی، همچنان طرق و افزار دستیابی به آنان نخست از همه در ذهن فرد (یا افراد) جستجوگر و مبتکر اکادمیک و یا سیاسی نقش می‌بندند و بیان انسجام یافته همین تصورات ذهنی، افزار اندیشه‌ای - سیاسی می‌محسوب می‌گردند که مبارزه یک حزب، جنبش سیاسی و سرانجام یک دولت را جهت دستیابی به اهداف و تحقق آرمانهای متذکره رهنمایی نموده، سمت داده و استقامت می‌بخشند.

بادرنظرداشت توضیحات فوق اهداف و آرمانهای سیاسی مطروحه در اندیشه سیاسی مصالحه ملی که نخست توسط شهید دوکتور نجیب الله مطرح و با اتکاً بر خرد جمعی هواداران تغییر در حزب دموکراتیک خلق افغانستان و با درنظرداشت ارزشهای

بالندهٔ جامعهٔ افغانی، طی سالهای 1365 - 1369 در تجربهٔ زنده محتوی پذیرفت و غنا کسب نمود، جهت تحقق خویش به افزار سیاسی معقول ساختاری ای(حزب و یا جنبش سازمانیافتهٔ سیاسی و در نهایت دستگاه دولتی) نیز نیازمند بود که با محتوی و مضمون این اندیشهٔ سیاسی همخوانی داشته باشد. زیرا انتخاب و بکار برد معقول افزار ساختاری متذکره، دستیابی به اهداف مطرح در این اندیشهٔ سیاسی را ممکن و یقینی ساخته، پروسه موردنظر را در حد ممکن تسریع مینمود.

ماهیت اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی، اهداف مطروحه به وسیلهٔ این اندیشه و پروسهٔ تبدیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان به حزب کاملاً نوین (حزب وطن) را که با اندیشهٔ متذکره همخوانی داشت و همچنان مختصات آن را در درسنامه های قبلی مورد بحث قرار دادیم، اکنون به توضیح مختصات دولتی میپردازیم که می باید با دگرگون ساختن ماهیوی ساختار موجود دولتی در آن وقت، تشکیل می گردید، با ماهیت اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی نیز همخوانی میداشت و بطور معقول میتوانست جهت دستیابی به اهداف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، دفاعی - امنیتی و روابط خارجی مطروحه در اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی مؤثر باشد.

تغییر و تحول دستگاه دولتی در افغانستان در همخوانی با اندیشه سیاسی مصالحه ملی

چنانچه در درسنامه های قبلی تذکار یافت که هسته های نخستین انحراف از پروسه طبیعی و قانونمند گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن، طی مرحله گذار از سلطت مطلقه به مشروطه (1343 ـ 1352) بزر گردید. زیرا گردانندگان بی کفایت چرخ سیاسی سلطت، با زمینه دادن غیرقانونی به فعالیت های ساختارهای سیاسی «چپ» و «راست» افراطی وابسته به کشورهای خارجی، پروسه متذکره را به بیراهه سمت داده که در نتیجه به انجام کودتاهای نظامی، تشکل ساختارهای منحصر شده دولتی و در نهایت به تشکیل ساختار دولتی «جمهوری دموکراتیک افغانستان»، جنگ و مداخلات خارجی منجر گردید.

اندیشه سیاسی مصالحه ملی نقش خویش را بخاطر رفع انحراف متذکره ایفا نموده نمیتوانست، تا نظام سیاسی منحصر شده غیردموکراتیک «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان» را به ساختار ماهیتاً جدید قانونمند و مشروع دموکراتیک متحول نسازد. بنابراین لازم است قبل از توضیح مختصات دولت جدید دارای همخوانی با ماهیت و اهداف اندیشه سیاسی مصالحه ملی، نخست با اختصار مختصات «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان»، این افزار سیاسی به میراث رسیده را توضیح و به تعقیب آن به تصریح پروسه تغییر و تحول دستگاه متذکره و مختصات دولت جدید خواهیم پرداخت.

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان افزار سیاسی تحقق اندیشه ها و اهداف ایدئولوژی شده طبقاتی

دستگاه سیاسی قبل از اعلام و تعمیل سیاست مصالحه ملی در افغانستان، مبتنی بر «اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان» (30) مصوب مؤرخ 25 حمل 1359 شمسی «شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان» تشکیل گردید. این دستگاه سیاسی، افزار دستیابی به اهداف «ضد فیودالی و ضد امپریالستی انقلاب ثور 1357 که در 6 جدی 1358 وارد مرحله نوین خود ... گشت» محسوب گردیده (31) و ارکان اساسی و مرکزی رهبری کننده آن متشکل بودند از: ح. د. خ. ا، جبهه ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان. هریک از نهادهای مذکور دارای مقام معینی درین دستگاه و متشکل از ساختارهای مرکزی و محلی بودند که در ذیل به توضیح مختصات هر یک از آنان می پردازیم:

30. نقل قول های حواله شده، از اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، منتشر شده در مجموعه کامل قوانین اساسی افغانستان گرفته شده و این مجموعه از جانب وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان در خزان 1386 نشر گردیده است

31. برگرفته از: مقدمه اصول اساسی

1. حزب دموکراتیک خلق افغانستان:

نخستین ساختار در هرم دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، حزب دموکراتیک خلق افغانستان (32) و یگانه حزبی در ساختار این دستگاه بود که در رأس هرم تشکیلاتی آن قرار داشت. این حزب مطابق ماده اول اساسنامه خود، «پیشاهنگ طبقه کارگر و تمام زحمتکشان افغانستان» خوانده شده «که ایدیولوژی آن مارکسیزم - لیننیزم است» و جایگاه آن طبق اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، بمثابة «نیروی رهبری کننده و سوق دهنده جامعه و دولت» تثبیت و متعهد بود که: «اصول انقلاب ملی و دموکراتیک را در سیاست داخلی و خارجی خویش ملاک عمل قرار داده، تعمیل تدریجی اهداف و وظایف انقلاب ثور را تعیین نموده» این جمله می باید چنین باشد: تعمیل تدریجی اهداف و وظایف انقلاب ثور را سازماندهی و استقامت داده و مبارزه تمام خلق افغانستان را در [امر] ایجاد جامعه نوین، عادلانه و فارغ از استثمار فرد از فرد رهبری میکند.» (33)

32 - مفهوم خلق و بکاربرد آن در تمام اسناد و ادبیات مربوط به ج. د. خ. ا، مجموع «زحمتکشان» اعم از کارگران، دهقانان، اهل کسبه و روشنفکران دارای مواضع دفاع از منافع آنان را شامل می باشد

33 - ماده 4 اصول اساسی

مقامات مرکزی و محلی ملکی و نظامی دولتی و سازمانهای اجتماعی با درنظرداشت اهمیت و حساسیت آنان، شامل «نمیکلاتور» (لست مقامات مورد منظوری) مقامات حزبی (بیروی سیاسی، درالانشأ، شعبات کمیته مرکزی، شوراهای ولایتی، شهری، نواحی شهر، ولسوالی و علاقداری) بوده و پیشنهادات تقرر و سبکدوشی نهایی آنان از جانب این مقامهای حزبی تصویب و یا رد میگردد. همچنان مقامهای حزبی چگونگی کار ارگانهای دولتی و سازمانهای اجتماعی را مستقیماً بوسیله کارمندان حرفوی خویش مورد بررسی و کنترل قرار داده، طی مصوبه های خویش مسوولین مربوطه را نظر به نتایج کار آنان مورد تقدیر و تشویق یا هم انتقاد و سرزنش قرار داده وظایف جدید می سپردند. حزب با چنین روشی ارگانهای دولتی و سازمانهای اجتماعی را رهبری و کنترل مینمود.

توضیحات فوق مؤید آن اند که حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر مجموع دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان و تمام عناصر متشکله این دستگاه حاکم بوده و این نظام را از لحاظ گزینش سیاست های جاری و دورنمایی استقامت داده، کادرهای دولتی (ملکی و نظامی) را در تمام قدمه های تشکیلاتی آن انتصاب و مقرر یا سبکدوش مینمود.

در عین حال باید تصریح گردد که حزب دموکراتیک خلق افغانستان نه تنها در سطح جامعه با نفی کثرت گرایی سیاسی و حتی سرکوب نیروهای سیاسی رقیب، قدرت را در انحصار خود گرفته و در نتیجه جامعه را از «موتور» حرکت و تغییر و تحول

محروم ساخته بود؛ بلکه خود نیز در انتظام غیردموکراتیک حیات درونی خود، محکوم به تسلط بی چون چرای دسته رهبران (اعضای دفتر سیاسی) و بخصوص رهبر (منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان) بود و چه بسا که هرگونه صدای مخالف در درون حزب نیز تحمل نمی‌گردید.

2. جبهه وسیع ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک افغانستان

دومین ساختار سیاسی در جمهوری دموکراتیک افغانستان «جبهه وسیع ملی پدر وطن» محسوب می‌گردید. بر مبنای حکم ماده سوم اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، «قدرت زحمتکشان در جمهوری دموکراتیک افغانستان متکی به» این ساختار دانسته شده بود، زیرا جبهه ملی پدر وطن نیز متعهد بود که «کلیه کارگران، دهقانان، کسبه کاران، کوچیان، روشنفکران، زنان، جوانان و نمایندگان تمام ملیت‌ها و اقوام، کلیه نیروهای مترقی، دموکراتیک و طنپرست و سازمانهای اجتماعی و سیاسی کشور را تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر اساس برنامه عمومی اعمار جامعه نوین، آزاد و دموکراتیک متحد می‌سازد».

جبهه ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک افغانستان ساختارهای سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، اتحادیه‌های صنفی کارگران افغانستان، اتحادیه ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه هنرمندان

افغانستان، اتحادیه شعرا و نویسندگان افغانستان، شورای علما و روحانیون افغانستان و تمام سازمانها و شوراهای دیگر اجتماعی را تحت رهبری ح. د. خ. ا، بحیث اعضای جمعی خویش پذیرفته و در صفوف خود متحد گردانیده بود.

3. دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان:

ساختار دیگری در دستگاه سیاسی قبول شده در «اصول اساسی»، «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان» بود. دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در ماده اول اصول اساسی مذکور؛ چنین تعریف گردیده است: «جمهوری دموکراتیک افغانستان دولت مستقل و دموکراتیک تمام مردم زحمتکش مسلمان افغانستان اعم از کارگران، دهقانان، کسبه کاران، کوچیان، روشنفکران و سایر زحمتکشان و تمام نیروهای دموکراتیک و وطنپرست کلیه ملیت ها و اقوام کشور می باشد». در رابطه به تعلقی و ساختارهای تعمیم قدرت دولتی در «اصول اساسی» تذکار گردیده که: «در جمهوری دموکراتیک افغانستان قدرت دولتی متعلق به زحمتکشان شهر و ده می باشد و توسط ارگانهای کاملاً دولتی و محلی [بهتر است: ارگانهای مرکزی و محلی دولتی، خوانده شود] که از طریق دموکراتیک تاسیس میشود [میشوند]، عملی میگردد.» (34)

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان که در مقدمه «اصول اساسی»، «دولت طراز جدید جمهوری دموکراتیک افغانستان» خوانده شده، مطابق به احکام سند مذکور شامل ساختارهای ذیل می باشد:

الف - لویه جرگه (شورای عالی): لویه جرگه ارگان رهبری کننده دولت جهت تصمیم گیریهای بزرگ بوده که در مواقع لازم توسط حکومت دعوت و چگونگی ترکیب، فعالیت و صلاحیت های آن توسط قانون اختصاصی ثبت می گردد.

ب - شورای انقلابی: نخستین اعضای این عالیترین ارگان قدرت دولتی ج. د. ۱ در موقع تاسیس آن، بوسیله رهبری ح. د. خ. ۱ انتصاب گردیدند. در «اصول اساسی» قید گردیده بود که: «تا زمانیکه شرایط لازم جهت انتخاب آزاد و مصون لویه جرگه (شورای عالی) مساعد گردد، شورای انقلابی عالیترین ارگان قدرت دولتی جمهوری دموکراتیک افغانستان می باشد.

تعداد، ترکیب و انتصاب و یا انتخاب اعضای جدید برای شورای انقلابی ... به پیشنهاد هیئت رئیسه توسط شورای انقلابی تصویب میگردد» (35). صلاحیت های تقنینی و اکثر صلاحیت های عمده اجرائیوی مانند: «تشکیل هیئت رئیسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، شورای وزیران (حکومت) جمهوری دموکراتیک افغانستان، ستره محکمه جمهوری

دموکراتیک افغانستان و تعیین لوی خارنوال جمهوری دموکراتیک افغانستان» (36)، به شورای انقلابی تفویض گردیده بود.

شورای انقلابی از بین اعضای خود رئیس شورای انقلابی، معاون و یا معاونان رئیس شورای انقلابی را انتخاب میکند» (37). همچنان «شورای انقلابی از جمله اعضای خود هیئت رئیسه شورای انقلابی را تشکیل میدهد. هیئت رئیسه متشکل است از: رئیس شورای انقلابی بحیث صدر هیئت رئیسه، معاون و یا معاونان صدر هیئت رئیسه و منشی و اعضا. هیئت رئیسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان ارگان دایماً فعال شورای انقلابی می باشد» (38). «تمام صلاحیت های شورای انقلابی در خلال مدت بین دوره های اجلاس به هیئت رئیسه انتقال می یابد» (39). اصول اساسی افزون بر صلاحیت های درج شده رئیس شورای انقلابی، تصریح نموده بود که: «تا تعیین یا انتخاب صدراعظم، رئیس شورای انقلابی در عین زمان صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان می باشد».

باید گفت که رهبر حزب (منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان) در رأس شورای انقلابی و هم

36. بند چهارم ماده سی و هشتم

37. ماده سی و هشتم

38. ماده چهل و دوم

39. ماده چهل و چهارم

در رأس حکومت قرار داشت و بدین صورت رهبری یک فرد بر حیات حزبی و دولتی تامین میگردید.

ج - شورای وزیران: متشکل از رئیس شورای وزیران (صدراعظم)، معاونین و اعضای کابینه بود، ارگان اجرائیوی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان محسوب می گردید که صدراعظم و اکثریت قریب به اتفاق معاونین و وزرای آن اعضای ح. د. خ. ا بودند.

د - ستره محکمه: ارگان عالی قضایی جمهوری دموکراتیک افغانستان بوده که: «طبق احکام قانون بر فعالیت های قضایی محاکم نظارت و ... از فعالیت های خود به شورای انقلابی و در خلال مدت بین دوره های اجلاسیه شورای انقلابی به هیأت رئیسه آن گزارش میدهد. قضات تمام محاکم توسط هیئت رئیسه شورای انقلابی تعیین می شوند.» (40).

ه - لوی خارنوالی: «لوی خارنوالی جمهوری دموکراتیک افغانستان رهبری فعالیت ارگانهای خارنوالی کشور را بدوش دارد.... خارنوالی جمهوری دموکراتیک افغانستان سیستم واحد استوار بر اصل مرکزیت را تشکیل داده و مرکب از لوی خارنوالی و خارنوالی های ولایات، شهرها، ولسوالی ها و علاقداری ها می باشد.» (41) «لوی خارنوالی از فعالیت های خود نزد شورای

انقلابی و در خلال مدت بین دوره های اجلاسیه آن نزد هیئت رئیسه شورای انقلابی مسوول است.» (42)

حزب دموکراتیک خلق افغانستان، جبهه ملی پدر وطن جمهوری دموکراتیک افغانستان، حکومت، قضا و لوی خارنوالی، ارگانهای محلی خویش را در ولایات، شهرها و ولسوالی های نیز داشتند که هریک در ساحه مسوولیت خود همان صلاحیت ها و مسوولیت ها را به دوش می کشیدند که ارگانهای مرکزی آنان در سطح تمام کشور دارا بودند. بنابر استیلای سیستم یک حزبی در جمهوری دموکراتیک افغانستان، اکثریت تام مسوولین ارگانهای مرکزی و محلی دولتی و سایر مقام های حساس این ارگانها، بشمول شورای انقلابی، ارگانهای قوای مسلح (اردو، خاندودی و امنیت دولتی)، حتی قضات و خارنوالها، اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند که مبتنی بر مصوبات بیروی سیاسی، درالانشا و یا شعبات کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. توظیف میگردیدند. شعبات کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. هریک در استقامت های کاری شان مسوولیت و صلاحیت رهبری سیاسی فعالیت این ارگانها را دارا بودند.

با تدقیق پیرامون ابعاد مختلف دستگاه سیاسی «جمهوری دموکراتیک افغانستان»، با وضاحت میتوان عدم مطابقت ماهیت آن را با واقعیت مفهوم «دیموکراتیک» دریافت. رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان مانند تمام احزاب کمونستی و

کارگری آن زمان، با سرمشق قرار دادن حزب کمونیست اتحادشوروی، حزب خود و در رأس آن خویش را نمایندگان اکثریت جامعه (زحمت کشان کشور) قلمداد نموده و بنابراین داشتن آراء و پشتیبانی اکثریت جامعه را حق مسلم خویش دانسته و مالکیت خود تصور مینمودند. در حالیکه همه شواهد؛ چه قبل از تصاحب قدرت دولتی بوسیله ح. د. خ. ا و چه بعد از آن، مؤید این واقعیت اند که چنین ادعای از جانب ح. د. خ. ا پایه عینی نداشته، حکمی بود کاملاً غیرواقعی که صرف در اذهان رهبران این حزب و برداشت های ایدولوژیک آنان ریشه داشت. به همین ملحوظ ح. د. خ. ا در واقعیت فاقد آن پایگاه و تکیه گاه اجتماعی بود که داشتن آن را ادعا مینمود. بنابراین در محاسبات خود دچار اشتباهات جبران ناپذیر گردید. زیرا بنابر حقیقت فقدان پایگاه اجتماعی، این حزب با توسل به توطئه نظامی (کودتا) قدرت دولتی را تصاحب و با توسل به زور ناشی از تصاحب قدرت دولتی، اکثریت جامعه و نیروهای سیاسی را از حق طبیعی و مشروع آنان محروم ساخت، که مقاومت طبیعی برانگیخت. در تداوم همین رویارویی و نبود فضا برای مبارزه سیاسی در داخل کشور، برخوردهای نظامی میان طرفین آغاز و با گسترش امواج مهاجرت فعالین سیاسی، مداخلات غرض آلود از قبل آغاز شده خارجی زمینه گسترش یافت و در نتیجه حضور نظامیان خارجی را در سرزمین افغانستان و در جبهات دوطرف جنگ باعث گردید.

بادرک از ماهیت دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان
 میتوان به این نتیجه رسید که این دولت ماهیتاً با اندیشه

سیاسی مصالحه ملی همخوانی نداشت و افزار معقول سیاسی جهت دستیابی به اهداف و آرمانهای مطرح درین اندیشه سیاسی محسوب نمی گردید. بنابراین می باید به دستگاه ماهیتاً نوین سیاسی تغییر مینمود و متحول می گردید. چونگی این تغییر و تحول و نتایج آن را در درسنامه بعدی مورد بحث قرار خواهیم داد .

درسنامه شماره هفدهم:

اندیشه سیاسی مصالحه ملی و دستگاه سیاسی

(قسمت دوم)

توأم با توضیح مختصات دستگاه سیاسی انحصاری جمهوری دمکراتیک افغانستان و درک ماهیت و ساختار دولت مرتبط به این دستگاه، تذکار بعمل آمد که اندیشه سیاسی مصالحه ملی بنابر ماهیت خویش نمیتوانست با دستگاه متذکره همخوانی داشته باشد، بنابراین تعویض آن را به دستگاه مطلوب خویش؛ دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان آغاز نمود.

دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان:

همزمان با اعلام رسمی سیاست مصالحه ملی در 25 جدی 1365، توجه به آن معطوف بود که دستگاه سیاسی (مجموع دولت، احزاب و سایر ساختارهای سیاسی) بی شکل بگیرد که از یک طرف با واقعیت های موجود ناشی از کثرت ساختار اجتماعی - اقتصادی افغانستان مطابقت و از طرف دیگر با

ماهیت و اهداف اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی همخوانی داشته و بتواند در رفع انحراف تحمیل شده ای مؤثر باشد که از سیر طبیعی و قانونمند تغییر و تحول جامعهٔ افغانی صورت گرفته است. این دستگاه سیاسی مطلوب، تعریف و تشکیل گردیده نمیتوانست تا اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، اهداف اساسی مندرج این اصول (به پیروزی رساندن نهایی انقلاب ملی دموکراتیک و اعمار جامعه نوین) و دستگاه سیاسی ناشی از آن (جمهوری دموکراتیک افغانستان) بر بنیاد یک قانون اساسی جدید کشور، کنار گذاشته نمی شدند.

دستیابی به اهداف فوق که در حقیقت نفی یک نظام سیاسی و جاگزین ساختن یک نظام کیفیتاً جدید را تحقق می بخشید، کار ساده، یک شبه و بلا منازعه نه؛ بلکه انقلاب اجتماعی بود که می باید بطور مشروع و قانونمند آغاز گردیده، ادامه می یافت، تحقق می پذیرفت و درین پروسه مقاومت های محافظه کاران درون نظام و دستگاه سیاسی را به شیوهٔ دیموکراتیک در هم شکسته، موانع را برطرف و نظام جدید را بطور تدریجی عینیت می بخشید.

با اعلام و آغاز تعمیم سیاست مصالحهٔ ملی، پروسهٔ تبدیل دستگاه سیاسی «جمهوری دموکراتیک افغانستان» می باید از تغییر جایگاه ح. د. خ. ا بمثابه «نیروی رهبری کننده و سوق دهنده جامعه و دولت»، آغاز می گردید. بنابراین درگام نخست ضرورت بود تا این حزب از چنین جایگاه و موقف قانونی خویش دواطلبانه کنار میرفت؛ تا راه قانونی برای تغییراتی باز می

گردید که می‌باید در مجموع دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان وارد می‌گردید. بدین منظور دومین کنفرانس سراسری حزب دموکراتیک خلق افغانستان به تاریخ 29 - 30 میزان 1366 (18 - 20 اکتوبر 1987) دایر گردید. «دومین کنفرانس ح. د. خ. ا مصالحه ملی را بحیث مشی استراتژیک حزب اعلام داشت و اجرای آن را از طریق اتخاذ تدابیر عملی در جهت ایجاد سیستم چند حزبی و ایجاد اداره ایتلافی، پیشبرد دیالوگ سازنده با مخالفین و بخصوص قومندانان اپوزسیون در داخل کشور، غنا بخشید. درین کنفرانس حزب با برنامه عمل و اساسنامه جدیدی که مؤثریت فعالیت و سهمگیری آن را در حیات سیاسی کشور ارتقا بخشید، تجهیز گردید. کنفرانس اساسات سیاست مصالحه ملی را قطع جنگ، رفع انحصار قدرت و فراهم آوری زمینه سهمگیری نیروهای سیاسی جامعه در حیات سیاسی - اجتماعی کشور اعلام داشت و آن را به حزب مصالحه ملی مبدل ساخت.» (43)

به تعقیب کنفرانس حزبی، لویه جرگه مؤرخ 8 - 9 قوس 1366 دایر و قانون اساسی جدید کشور را تصویب و بر بنیاد آن پروسه تشکیل دستگاه سیاسی «جمهوری افغانستان» آغاز و با آوردن تعدیل‌ها در همین قانون بوسیله لویه جرگه جوازای 1369، تشکیل دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان تکمیل

گردید. در مقدمه تعدیل شده همین قانون اساسی، مبانی و اهداف آن چنین فورمولبندی گردیده است:

«با درنظرداشت تحولات تاریخی که در میهن ما و جهان معاصر رونما گردیده است، با پیروی از اساسات دین مقدس اسلام، با رعایت سنن و شعایر پسندیده افغانی، مبتنی بر حقایق تاریخ و فرهنگ کشور، با احترام به موارث ارزنده نهضت مشروطیت و در مطابقت با منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر، بمنظور:

. حفظ استقلال، دفاع از تمامیت ارضی و تحکیم حاکمیت ملی

. دستیابی به صلح سراسری و تعمیق وحدت ملی

. تامین عدالت و دموکراسی .

. اعمار مجدد و رشد متوازن اقتصادی، اجتماعی و ارتقای سطح زندگی مردم.

. افزایش نقش و اعتبار کشور در عرصه بین المللی .

. ایجاد شرایط مساعد بخاطر تثبیت موقف حقوقی و بیطرفی دایمی افغانستان و غیر نظامی شدن آن.»

در همین قانون اساسی دین مقدس اسلام «دین افغانستان» خوانده شده و تأکید بعمل آمده که «هیچ قانون

نمی‌تواند مناقض اساسات دین مقدس اسلام باشد» (44)، جمهوری افغانستان «کشور غیرمنسلک» تعریف و قید گردیده که «در پیمانهای نظامی شامل نمی شود و تاسیس پایگاه های نظامی خارجی را در قلمرو خود اجازه نمیدهد» (45). همچنان درین قانون اساسی بر «تعدد احزاب سیاسی» بمثابه «اساس سیستم سیاسی جمهوری افغانستان» (46)، اجازه «تشکیل سازمانهای اجتماعی» (47)، به رسمیت شناختن و تضمین مصوئیت انواع مختلف مالکیت اعم از «دولتی، مختلط، کوپراتیفی، اوقاف، خصوصی، شخصی» و همچنان «ملکیت سازمانهای سیاسی و اجتماعی» (48)، تأکید بعمل آمده است.

افزون بر ارزشهای مندرج مواد فوق، ضمن مواد 33 - 64 قانون اساسی حقوق و مکفیت های شهروندان جمهوری افغانستان تسجیل گردیده اند:

در قانون اساسی جدید تساوی حقوق و مکلفیت های «اتباع جمهوری افغانستان اعم از زن و مرد بدون در نظر داشت تعلقات ملیت، نژاد، لسان، قبیله، دین، مذهب، عقیده سیاسی، تحصیل، شغل، نسب، دارایی، موقف اجتماعی، محل سکونت و اقامت، در برابر قانون» تسجیل و تأکید گردیده

-
- 44 - ماده دوم
45 - ماده سوم
46 - ماده پنجم
47 - ماده هفتم
48 - ماده نهم

که همه «افغان نامیده میشوند». درین قانون «آزادی حق طبیعی انسان» دانسته شده که «جز آزادی دیگران و منافع عامه»، برای آن «حدود دیگر» را قبول نداشته و کرامت انسانی را از تعرض مصون میداند. همچنان بر حقوق طبیعی و اجتماعی اتباع کشور مانند: حق حیات، حق مصوونیت مسکن، حق محرمیت مکاتیب؛ مخابره های تیلیفونی و تلگرافی، حق جبران خساره، حق شرکت در زندگی اجتماعی و سیاسی، حق آزادی فکر و بیان، حق اجتماعات؛ تظاهرات و اعتصابات مسالمت آمیز، حق شکایت؛ انتقاد و پیشنهاد انفرادی و جمعی، حق کار و دریافت مزد مساوی در مقابل کار مساوی، حق استراحت، حق آموزش رایگان، حق صحت و تامینات اجتماعی، حق آزادی فعالیت های علمی، تخنیکی و هنری، حق مسافرت به داخل و خارج و انتخاب آزاد محل سکونت و اقامت در کشور تأکید بعمل آمده است.

بر بنیاد ارزشهای دموکراتیک مندرج در قانون اساسی جدید، تغییرات ذیل در دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان، آغاز و تحقق پذیرفت:

1. رفع نظام یک حزبی و استقرار نظام سیاسی مبتنی بر کثرت احزاب

بر بنیاد احکام قانون اساسی جدید، نظام یک حزبی و انحصار ح. د. خ. ا بر حاکمیت دولتی و همچنان ممنوعیت فعالیت احزاب رفع گردید. حزب دموکراتیک خلق افغانستان

مانند سایر احزاب و در ردیف آنان، از حقوق و مسوولیت‌های قانونی یکسان برخوردار گردید. مطابق به حقوق و آزادیهای قانون اساسی جدید بود که از تنظیم‌های جهادی مقیم پاکستان و ایران و همچنان تکنوکراتهای افغانی مقیم کشورهای غربی دعوت بعمل آمد که با انتقال دفاتر شان به داخل افغانستان و یا با تاسیس احزاب مورد نظر شان در وضعیت سیاسی دموکراتیک کشور سهم بگیرند. افزون بر آن گرایش‌های سیاسی مختلف، عملاً به فعالیت سیاسی علنی و قانونی پرداخته و یاهم به تاسیس احزاب و سازمانهای سیاسی جدید اقدام نمودند که در نتیجه؛ احزاب ذیل عملاً در وضعیت سیاسی کشور حضور رسمی یافتند و به فعالیت آغاز نمودند:

- حزب دموکراتیک خلق افغانستان تحت رهبری دوکتور نجیب‌الله، سال تاسیس 1343 که در گنگره دوم خویش (سرطان 1369) با قبول مرامنامه و اساسنامه جدید بنام «حزب وطن» مسما گردید.

- سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) تحت رهبری محبوب‌الله کوشانی، سال تاسیس 1347.

- سازمان زحمتکشان افغانستان (سزا)، تحت رهبری حمد الله گران، بعد از انفاذ قانون اساسی جدید، دوباره به فعالیت علنی و قانونی آغاز نمود.

- سازمان کارگران جوان افغانستان (کجا)، تحت رهبری عبدالعزیز تره خیل، در سال 1368 مجدداً به فعالیت علنی آغاز نمود.

- حزب عدالت دهقانان افغانستان، تحت رهبری عبدالحکیم توانا، در سال 1368 جدیداً تاسیس گردید.

- جمعیت رستگاری ملی افغانستان به رهبری پوهاند محمد اضغر، سال تاسیس 1367. در رهبری این جمعیت عده یی از طرفداران محمد ظاهر، شاه سابق افغانستان قرار داشتند.

- حزب اسلامی مردم افغانستان، تحت رهبری قاری عبدالستار سیرت (این شخصیت محترم نباید با جناب عبدالستار سیرت وزیر عدلیه زمان شاه سابق، اشتباه گردد)، سال تاسیس 1367.

- حزب الله، تحت رهبری شیخ وثوق الاسلام وثوقی، سال تاسیس 1367.

- اتحادیه انصار الله، تحت رهبری مولوی صفرمحمد خادم، سال تاسیس 1367.

- نهضت همبستگی مردم افغانستان، تحت رهبری محمد سرور نورستانی، سال تاسیس 1368.

افزون بر احزاب و سازمانهای سیاسی فوق اذکر، سازمانهای جدا شده از بدنه ح. د. خ. ا هریک: جمعیت انقلابی

زحمتکشان افغانستان (جازا)، سازمان پیش آهنگ زحمتکشان افغانستان (سپزا) و سازمان پیش آهنگ کارگران جوان افغانستان (سپکجا)، «گروه کار»، «سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان» (سفزا) و «بريگادهای انقلابی مردم افغانستان» طی مذاکره و با پذیرش اصول سیاسی و سازمانی حزب وطن، ادغام جمعی اعضای شان را با این حزب اعلام و تعمیل نمودند.

2- تغییرات در جبهه ملی پدروطن ج. د. ۱ و تبدیل آن به جبهه صلح

اصل رهبری ح. د. خ. ا بر جبهه وسیع ملی پدر وطن جمهوری دمکراتیک افغانستان و عضویت اجباری سازمانهای سیاسی و اجتماعی درین جبهه منتفی و به عوض آن اصل پذیرش عضویت داوطلبانه با حقوق و مسوولیت های مساوی در آن پذیرفته شد. با تعمیق و گسترش نتایج سیاست مصالحه ملی و غنای بیشتر اندیشه یی آن، «جبهه ملی پدر وطن ج. د. ا» تغییرات کیفی بیشتری را در اهداف و ظایف خویش پذیرفت و سرانجام به «جبهه صلح» تغییر نام نمود. این جبهه تمام فعالیت های خویش را در استقامت تامین صلح در کشور وقف نموده، بدون امتیاز ذکر نام و همچنان ذکر اهداف و وظایف خویش در قانون اساسی جمهوری افغانستان، بمثابة یک سازمان سیاسی و اجتماعی هوادار صلح، مانند سایر سازمانهای سیاسی و اجتماعی به فعالیت قانونی پرداخت.

جبهه صلح بحیث یک سازمان اجتماعی - سیاسی در وزارت عدلیه جمهوری افغانستان ثبت و راجستر گردیده و مطابق به اساسنامه خویش ارگانهای مرکزی و محلی خویش را ایجاد و با درنظرداشت اهداف مطروحه در مرامنامه خود به فعالیت می پرداخت.

3. تغییرات در ساختار و ماهیت دستگاه دولتی

با انفاذ قانون اساسی جدید، نفی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان و پروسه تشکیل نهادهای ماهیتاً جدید دولتی (دولت جمهوری افغانستان) آغاز گردید.

دولت جمهوری افغانستان با کنار گذاشتن ماهیت طبقاتی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، نه دولت حامی منافع یک طبقه و متحدین آن علیه سایر طبقات و اقشار اجتماعی کشور؛ بلکه دولت مصالحه ملی، طرفدار صلح، حامی منافع و ممثل اراده ملی، متکی بر نیروهای ملی، دولت حقوق بنیاد و مردم سالار بود. روابط و مناسبات خارجی خود را فارغ از ایدئولوژی طبقاتی، بر بنیاد منافع ملی انتظام می بخشید. مطابق به قانون اساسی جدید؛ «حاکمیت ملی در جمهوری افغانستان به مردم تعلق دارد. مردم حاکمیت ملی را توسط لویه جرگه و شورای ملی اعمال میکنند» (49). با تشکیل و حضور قانونی لویه جرگه و

شورای ملی، شورای انقلابی انتصاب شده از جانب ح. د. خ. ا منحل گردید.

تمام اتباع جمهوری افغانستان اعم از زن و مرد بدون تمایز و با حقوق و مسوولیت های مساوی قانونی، از طریق انتخابات آزاد نمایندگان شان، ارده خود را در ساختارهای رهبری کننده دولتی (مرکزی و محلی) دخیل و در اتخاذ و تعمیل سیاست های دولتی تبارز میدادند. این ساختارها عبارت بودند از:

الف. لویه جرگه جمهوری افغانستان:

در قانون اساسی جدید، این نهاد عنعنوی نه تنها نقش و اهمیت شایسته تاریخی خویش را حفظ نمود؛ بلکه مطابق به خواست زمان ترکیب آن با کیفیت جدید شیوه گزینش اعضای آن متکامل و مطابق با معیارهای مدنی و دموکراتیک انتظام یافت.

به اساس ماده شصت و پنجم قانون اساسی جمهوری افغانستان: «لویه جرگه مطابق به سنن ملی و تاریخی عالیتین مظهر اراده مردم افغانستان می باشد.»

بر مبنای ماده شصت و ششم قانون اساسی مذکور: «لویه جرگه متشکل گردید از:

1. رئیس جمهور و معاونان رئیس جمهور.

2. اعضای شورای ملی. .
 3. صدراعظم، معاونان صدراعظم و اعضای شورای وزیران.
 4. قاضی قضاات و معاونان قاضی قضاات. .
 5. لوی خارنوال. .
 6. رئیس شورای قانون اساسی.
 7. روسای شوراهای ولایات. .
 8. ازهرولایت به تعداد وکلای آنها در ولسی جرگه به انتخاب مردم، از طریق رای گیری عمومی، مساوی، آزاد، سری و مستقیم.
 9. حد اکثر پنجاه نفر از جمله شخصیت های سیاسی، علمی، فرهنگی، اجتماعی و روحانی که توسط رئیس جمهور تعیین میشوند.
- فهرست فوق مؤید آنست که لویه جرگه با حفظ مقام و منزلت تاریخی خود، برای نخستین بار در تاریخ افغانستان، از نهاد صرف انتصابی بوسیله مقامات دولتی متحول و اکثریت تام اعضای آن با رای گیری «عمومی، مساوی، آزاد، سری و مستقیم» مردم افغانستان انتخاب و متباقی نیز در مقامهای دولتی شان با تأیید نهادهای با اعتبار انتخابی مردم تعیین و

بدین ملحوظ شامل فهرست اعضای لویه جرگه می گردند. همچنان لویه جرگه با عضویت افراد تحصیل کرده و کارشناس در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، دینی و مذهبی، کیفیت بلند از شناخت و کارایی را تبارز میدهد. لویه جرگه صلاحیت داشت که قانون اساسی کشور را تصویب و تعدیل نماید؛ رئیس جمهور را انتخاب و یا استعفای وی را قبول کند؛ به اعلان جنگ و متارکه ابراز موافقت نماید و در مورد مهمترین مسایلی که به سرنوشت کشور ارتباط می گرفت، تصمیم اتخاذ نماید.

بحث روی تشکیل سایر نهادهای شامل دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان را در درسنامه بعدی ادامه میدهیم.

درسنامه شماره هژدهم:

اندیشه سیاسی مصالحه ملی و دستگاه سیاسی

(قسمت سوم)

بعد از توضیح معیارهای ارزشی قانون اساسی جدید جمهوری افغانستان و تغییر مقام و ماهیت ح. د. خ. ا با مسما گردیدن آن به «حزب وطن»، تغییرات در ماهیت و موقف جبهه ملی پدر وطن و تبدیل آن به «جبهه صلح» و همچنان تغییر ماهیت و ساختار لویه جرگه در درسنامه شماره هژدهم، اینک به توضیح تغییرات در سایر عناصر دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، ادامه میدهیم:

ب. ریاست جمهوری:

با انفاذ قانون اساسی جمهوری افغانستان، انحصار معرفی رئیس شورای انقلابی و صدر هیئت رئیسه شورای انقلابی (با موقف حقوقی رئیس جمهور) از جانب ح. د. خ. ا و انتخاب صرفاً تشریفاتی آن از جانب شورای انقلابی، منتفی و صلاحیت

انتخاب رئیس جمهور به لویه جرگه سپرده شد که مطابق به ماده هفتاد و دوم قانون اساسی مذکور «به اکثریت آرای اعضای لویه جرگه برای مدت هفت سال انتخاب می شود. یک شخص نمیتواند بیش از دوبار به حیث رئیس جمهور انتخاب گردد. رئیس جمهور نزد لویه جرگه مسوول و مکلف به ارائه گزارش می باشد.»

ماده هفتاد و یکم قانون اساسی جمهوری افغانستان تصریح میدارد که: «رئیس جمهور در رأس دولت قرار داشته، صلاحیت های خود را در عرصه های تقنینیه، اجرائیه و قضائیه مطابق احکام قانون اساسی و قوانین جمهوری افغانستان تعمیم میکند». مهمترین و اساسی ترین وظایف و مسوولیت های که می باید رئیس جمهور متقبل می گردید، در متن سوگندی شامل گردیده بود که مطابق به ماده هفتاد و چهارم قانون اساسی، رئیس جمهور بعد از انتخاب؛ آن را چنین بجا می آورد: «بنام خداوند بزرگ سوگند یاد میکنم که اساسات دین مقدس اسلام را حمایت، قانون اساسی را رعایت و از تطبیق آن مواظبت نموده، از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان حراست کنم. حقوق و آزادی های اساسی اتباع را حفاظت نمایم و تمام مساعی خود را بخاطر تامین عدالت اجتماعی، سعادت مردم، تحکیم صلح و ترقی کشور به کار برم.»

همچنان «قیادت اعلاى قوای مسلح، توشیح قوانین و مصوبات شورای ملی، تعیین صدراعظم مؤظف به تشکیل حکومت، منظوری تقرر صدراعظم، معاونان صدراعظم و وزراً

بعد از کسب رای اعتماد از جانب ولسی جرگه و قبول استعفای آنان، تدویر و ریاست جلسات شورای وزیران عندالزوم، منظوری انسلاک قضات و منظوری تقرر، ترفیع و تقاعد قضات، کارمندان و افسران عالی رتبه طبق قانون، اتخاذ تصمیم در مورد تدویر نظرخواهی عمومی یا مراجعه به آرای عامه (ریفراندوم) راجع به مسایل عمده سیاسی؛ اجتماعی و اقتصادی» و سایر صلاحیت های اجرائیوی از جمله اینکه: «رئیس جمهور میتواند در مشوره با روسای ولسی جرگه، سنا، صدراعظم، قاضی قضات و رئیس شورای قانون اساسی انحلال ولسی جرگه یا شورای ملی را با ذکر دلایل مؤجه آن اعلام نماید، انتخابات مجدد در خلال مدت سه ماه بعد از انحلال ولسی جرگه یا شورای ملی، صورت می گیرد. انحلال ولسی جرگه یا شورای ملی جدید الی یک سال بعد از انتخابات مجدد، صورت گرفته نمیتواند. ولسی جرگه یا شورای ملی، در جریان شش ماه اخیر دوره صلاحیت رئیس جمهور، غیر قابل انحلال می باشد».

ج- شورای ملی:

شورای ملی (پارلمان)، بعد از خلی 14 سال (1352 - 1365 هـ ش) دوباره با تصویب قانون اساسی جمهوری افغانستان، امکان تدویر قانونی کسب نمود. شورای ملی طبق مواد مندرج این قانون: «عالیترین ارگان تقنینی افغانستان می باشد» که «متشکل از دو مجلس ولسی جرگه و سنا می باشد»، «وکلاي مردم در ولسی جرگه از طریق رای گیری عمومی، مساوی، آزاد، سری و مستقیم برای یک دوره تقنینیه پنج ساله، طبق

قانون انتخاب می شوند. اعضای سنا (سناتوران) به ترتیب ذیل انتخاب و تعیین میگردیدند: «از هر ولایت دوفدر برای مدت پنج سال و به انتخاب مردم از طریق رای گیری عمومی، مساوی، آزاد، سری و مستقیم، از جمله اعضای شورای هر ولایت دو نفر برای مدت سه سال به انتخاب شورای مربوط، یک ثلث باقیمانده از جمله شخصیت های ملی، فرهنگی، افراد خبر، دانشمند و با اعتبار، برای مدت چهار سال به تعیین رئیس جمهور.»

برای تعیین تعداد، شرایط، طرز انتخاب و انتصاب اعضای شورای ملی، قانون اختصاصی تسوید و بعد از طی مراحل قانونی نافذ گردید. مطابق به قانون اساسی جمهوری افغانستان، شورای ملی (ولسی جرگه و سنا) افزون بر صلاحیت های تقنینی دارای صلاحیت های ذیل بود:

این صلاحیت ها در قانون اساسی جمهوری افغانستان؛ چنین مشخص گردیده بودند: «اتخاذ تصمیم در مورد اعطای رای اعتماد و یا سلب اعتماد از شورای وزیران و یا یکی از اعضای آن، اتخاذ فیصله نهایی راجع به طرح پلانهای انکشاف اقتصادی، اجتماعی و بودجه دولتی در صورت اختلاف نظر بین ولسی جرگه و سنا، ولسی جرگه و اعضای آن حق دارند در جلسه استیضاح صدراعظم و یا هریک از اعضای حکومت را مورد استیضاح قراردهند، ولسی جرگه میتواند بر اساس پاسخ ارائه شده موضوع سلب اعتماد حکومت را بررسی کند. در صورتیکه

حکومت مورد سلب اعتماد قرار گیرد تا تشکیل شورای وزیران جدید، به وظایف خود ادامه می‌دهد.»

مصونیت اعضای شورای ملی در قانون تضمین گردیده و برین اساس: «هیچ عضو شورای ملی بخاطر رای یا اظهار نظر در داخل و یا خارج شورای ملی مورد تعقیب عدلی قرار نمی‌گیرد، عضو شورای ملی بدون موافقت مجلس مربوط و در بین دو اجلاس شورای ملی بدون موافقت هیئت اداری آن به استثنای حالات جرم مشهود گرفتار و توقیف شده نمیتواند و مورد تعقیب عدلی قرار نمی‌گیرد، هرگاه عضو شورای ملی در حالت جرم مشهود گرفتار گردد باید به هیئت اداری مجلس مربوط اطلاع داده شود.»

بر بنیاد قانون اساسی جدید و قانون اختصاصی، در ماه اپریل 1988 (ثور 1367) انتخابات شورای ملی صورت گرفت. اعضای شورای ملی از تمام محلات کشور، با رای گیری عمومی، مساوی، آزاد، مستقیم و سری انتخاب شدند. در جریان آمادگی برای انتخابات شورای ملی، از اپوزسیون مسلح و غیر مسلح - بشمول تنظیم های مقیم پاکستان و ایران - به تکرار خواسته شد تا در انتخابات شرکت نمایند. حتی عده بی از کرسی های شورای ملی که به مناطقی تحت تسلط اپوزسیون مسلح اختصاص داشت به آنان واگذار واز آنان بطور مکرر خواسته شد که با انتخاب نمایندگان مردم در مناطق مذکور، ایشان را به شورای ملی معرفی نمایند. برخی از قومندانان داخلی اپوزسیون به دعوت مذکور جواب مثبت داده نمایندگان مردم تحت ساحه تسلط شان

را به پارلمان معرفی نمودند. بنابراین در شورای ملی افغانستان نمایندگان قانونی مردم افغانستان، متعلق به تمام گروه‌های اثنیکی حضور داشتند. درین جمع، اکثراً شخصیت‌های غیر حزبی و قسماً نمایندگان تمام احزاب و سازمانهای سیاسی رسمی و نمایندگان جناح‌ها و فرکسیون‌های تعریف شده و تعریف نشده درونی آنان، همچنان نمایندگان سازمانهای اجتماعی کشور وجود داشتند.

د- شورای وزیران (حکومت):

بر اساس مادهٔ صدم قانون اساسی «عالیترین ارگان اجرائیوی جمهوری افغانستان» محسوب میگردید، که مرکب بود از: «صدراعظم، معاونان صدراعظم و وزراً». صدراعظم مؤظف مکلف بود تا «در اولین اجلاس دوره تقنینیه، خط مشی سیاست داخلی و خارجی و ترکیب حکومت را جهت اخذ رای اعتماد به ولسی جرگه ارائه و معرفی نماید. صدراعظم بعد از اخذ رای اعتماد و منظوری رئیس جمهور خط مشی سیاست داخلی و خارجی و اعضای حکومت را به سنا ارائه و معرفی مینماید.» (50). همچنان «شورای وزیران در برابر ولسی جرگه و رئیس جمهور مسوول و مکلف به ارائه گزارش می باشد.» (51)

بعد از انفاذ قانون اساسی جمهوری افغانستان اکثریت از مقام های دولتی منجمله در شورای وزیران (حکومت) به شخصیت های غیر حزبی سپرده شد. از جمله 32 مقام کابینه محترم فضل الحق خالقیار (شامل صدراعظم، معاونین صدراعظم و وزراً)، 22 تن آنان (بشمول صدراعظم و دو تن از معاونین شان) غیر حزبی بودند. در تشکیل وزارتخانه ها نیز وضع بسوی تعمیق پروسه جدا ساختن حزب از دولت ادامه یافت.

هـ- ستره محکمه :

مطابق قانون اساسی، در دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان «قضاء (قوه قضائیه) یک رکن مستقل دولت» محسوب گردیده و متن این قانون مشعر است که: «قضاوت در جمهوری افغانستان صرف توسط محکمه، طبق قانون صورت می گیرد. قوه قضائیه مرکب است از ستره محکمه و محاکم دیگری که طبق قانون تشکیل میگردند.

ستره محکمه بحیث عالی ترین ارگان قضایی در رأس سیستم واحد قضایی کشور قرار داشته مرکب است از قاضی قضاات، معاونان قاضی قضاات و اعضا. ستره محکمه بر طبق احکام قانون فعالیت های محاکم را نظارت نموده، تطبیق یکسان قانون را در فعالیت های محاکم تامین میکند. قاضی القضاات، معاونان و اعضای ستره محکمه طبق قانون توسط

رئیس جمهور تعیین میگردند. قاضی القضاات نزد رئیس جمهور مسوول و مکلف به ارائه گزارش می باشد.

محاکم در قضاوت خود مستقل بوده، صرف تابع قانون می باشند...»

با انفاذ قانون اساسی جمهور افغانستان و قانون نافذ شده قضا، جمیع تشکیلات سیستم قضائیه کشور از اعضای ح. د. خ. ا تخلیه و بیطرفی این دستگاه تامین گردید. اعضای حزبی مسلکی مصروف در دستگاه مذکور یا از عضویت حزب استعفا نموده و یا به ادارات دیگر دولتی تبدیل گردیدند.

ز. لوی خانونالی:

مطابق به متن قانون اساسی «خانونالی جمهور افغانستان سیستم واحد مبتنی بر اصل مرکزیت بوده، متشکل است از لوی خانونالی و خانونالی های دیگری که طبق قانون تشکیل میگردند. لوی خانونال رهبری فعالیت ارگانهای خانونالی های کشور را به عهده دارد. ارگانهای خانونالی در اجراآت خویش مستقل بوده صرف تابع قانون و لوی خانونال می باشند. لوی خانونال و معاونان لوی خانونال طبق قانون توسط رئیس جمهور تعیین میگردند. لوی خانونال نزد رئیس جمهور مسوول و مکلف به ارائه گزارش می باشد...». و وظیفه «نظارت عالی بر تطبیق و رعایت یکسان قوانین از طرف تمام وزارت ها، ادارات، موسسات دولتی، مختلط، خصوصی، کوپراتیف ها، احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی، مسوولین امور و اتباع بر عهده

لوی خارنوال و خارنوالان تحت اثر او می باشد. تشکیل، ترکیب، صلاحیت و طرز فعالیت خارنوالی توسط قانون تنظیم میگردد.»

بعد از انفاذ قانون اساسی جمهوری افغانستان، دستگاه خارنوالی کشور نیز مانند دستگاه قضائیه از حضور حزبی ها تخلیه و این دستگاه بیطرفی کامل و قانونی خویش را باز یافت.

ک. شورای قانون اساسی:

شورای قانون اساسی نهاد با اهمیت مرکزی در دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان محسوب می گردید که: «متشکل از رئیس، معاون، منشی و هشت تن عضو می باشد که توسط رئیس جمهور تعیین می شوند. شورای قانون اساسی در مقابل رئیس جمهور مسوول و مکلف به ارائه گزارش می باشد». «به منظور مراقبت از مطابقت قوانین، سایر اسناد تقنینی و معاهدات بین المللی با قانون اساسی» ایجاد گردیده بود. طبق قانون اساسی جمهوری افغانستان، «شورای قانون اساسی دارای صلاحیت های ذیل می باشد: بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی و معاهدات بین المللی با قانون اساسی، ارائه مشوره های حقوقی در باره مسایل ناشی از قانون اساسی به رئیس جمهور». شورای قانون اساسی به منظور تعمیم صلاحیت های خویش مبتنی بر احکام قانون اساسی جمهوری افغانستان حق داشت که: «اسناد تقنینی را که جهت توشیح به رئیس جمهور ارائه میگردد مطالعه و راجع به مطابقت آنها با قانون اساسی ابراز نظر نماید. پیشنهادات مشخص را در زمینه اجرای تدابیر بمنظور انکشاف امور

قانونگذاری که قانون اساسی حکم میکند به رئیس جمهور ارائه نماید. تشکیل و طرز فعالیت شورای قانون اساسی توسط قانون تنظیم میگردد.»

شورای قانون اساسی نیز از بدو تاسیس خویش یک نهاد حقوقی متعهد به قانون اساسی کشور و غیرحزبی بود.

ل- ساختارهای محلی قدرت و اداره دولتی جمهوری افغانستان

ساختار محلی قدرت و اداره دولتی با در نظر داشت قانون اساسی جمهوری افغانستان «متشکل از واحد های اداره ولایات، ولسوالی ها، شهرها و نواحی شهر می باشند. در رأس واحد های متذکره بالترتیب والیها، ولسوال ها، شاروال ها و آمرین نواحی» قرار داشتند. در هر ولایت و ولسوالی شورای ولایت و شورای ولسوالی طبق قانون تشکیل می شد. شورای ولایت و شورای ولسوالی یک، یک نفر را از بین اعضای خود بحیث رئیس و منشی انتخاب میکردند. دوره صلاحیت شورای ولایت و شورای ولسوالی سه سال بود. شورای ولایت و شورای ولسوالی طبق قانون در تامین اهداف انکشافی دولت در محل سهم گرفته، به اداره در باره بهبود و انکشاف امور مربوط مشوره می دادند. برای اعضای شورای ولایت و شورای ولسوالی حق الحضور مناسب پرداخته می شد.

به منظور اداره امور شهرها و نواحی، مجالس شاروالی ها و نواحی طبق قانون تشکیل میگرددند. برای اعضای مجالس

شاروالی ها و نواحی حق الحضور مناسب پرداخته می شد. شهر کابل و نواحی آن به ارتباط انتخاب نمایندگان برای لویه جرگه و شورای ملی، بالترتیب معادل ولایت و ولسوالی ها محسوب می شدند.

امور مربوط به اداره مرکزی و محلی و مصوونیت و ثبات وظیفوی و سایر مسایل مربوط به کارکنان، طبق قانون تنظیم میگردید.

م. ساختارهای معطوف به مصالحه ملی در جنب دولت جمهوری افغانستان

در جریان پروسه تکوین ساختار دستگاه سیاسی جمهوری افغانستان، معلوم گردید که رهبران بخش بنیادگرای اپوزسیون مسلح، نسبت تاثیر پذیری از سازمانهای ویژه خارجی منطقوی و فرامنطقوی، با مسئله صلح و جنگ برخورد مسوولانه مبتنی بر منافع ملی نداشته، به تدام بحران و حل نظامی تأکید دارند. در چنین حالتی می باید اندیشه های جدیدی مطرح می گردید تا با تعمیل آنان، علل و عوامل جنگ تحدید و سرانجام امر صلح بر هیولای جنگ تحمیل می گردید. به همین ملحوظ بود که دوکتور نجیب الله گفت: «اگر تنظیم های بنیادگرا میخواستند جنگ را بر ما تحمیل نمایند، چرا ما نتوانیم صلح را بر آنان تحمیل کنیم». بدین مبنی دولت جمهوری افغانستان همزمان با آنکه طرح ضرورت آغاز گفتگو با رهبران اپوزسیون مسلح و غیرمسلح

مقیم خارج را به هدف تامین همکاری بین الافغانی در پروسه تحقق مصالحه ملی تداوم بخشید؛ به قومندانان داخلی اپوزسیون مسلح و شخصیت‌های صاحب نفوذ محلی (سران قومی، ملک‌ها و روحانیون و علمای دینی) مراجعه و آز آنان دعوت بعمل آورد تا در پروسه بین‌افغانی مصالحه ملی، مستقلانه اشتراک نموده و در ساختارهای ایتلافی دولت شریک گردند. توجه به این عرصه می‌باید بخش افراطی رهبری اپوزسیون مسلح را تحت فشار قرار داده، تا در نتیجه آنان یا به مشارکت بین‌افغانی در پروسه تحقق مصالحه ملی وادار و یا هرچه بیشتر تجرید گردند.

ابتکار اندیشه تشکیل «کمیسیون عالی مصالحه ملی» و کمیسیون‌های مماثل آن و همچنان تشکیل «جرگه‌های صلح» در محلات، از ضرورت فوق ناشی و بمثابة افزار ساختاری در استقامت مذکور بکار گرفته شدند. بنابراین، وظیفه تشکیل کمیسیون عالی مصالحه ملی و کمیسیون‌های مماثل محلی آن را دولت بعهدہ گرفته و در زمینه تامین مثمریت هرچه بیشتر ساختارهای مذکور، همکاری و حمایت «جبهه صلح» را جلب نمود. در باره نقش و وظایف این کمیسیون‌ها دوکتور نجیب‌الله طی بیانیه مؤرخ 6 سرطان 1366 خویش در دومین اجلاس «کمیسیون عالی مصالحه ملی» چنین گفتند: «شیوه‌های ایتلافی حکومت مختلف بوده و ارگانهای قدرت، سازمانهای اجتماعی و کمیسیون‌های فوق‌العاده مصالحه ملی را در بر میگیرد. خاصاً می‌خواهم نقش کمیسیونهای مصالحه ملی را برجسته سازم. ... آنها نباید ارگانهای قدرت را تعویض نمایند. اما برای هیچ کس مجاز نیست تا صلاحیت‌های عظیم‌شان را سلب نموده و نقش

آنها را پایمال نماید. کمیسونها و کمیته های اجرائیوی شوراهای نمایندگان مردم نخست از همه باید منافع مصالحه ملی را اساس کار خود قرار دهند. در کشور 31 کمیسون ولایتی و 2948 کمیسون شهری، ولسوالی و قریوی مصالحه ملی فعال است. در آنها کتله عظیم فعالین یعنی در حدود 90 هزار وطنپرست بر اساس احصایه های کمیته های ولایتی، متحد گردیده اند.»

کمیسیون عالی مصالحه ملی و کمیسیون های محلی آن متشکل از افراد صاحب نفوذ داوطلب بودند که با قومندان های محلی اپوزسیون مسلح تماس برقرار نموده ایشان را به مذاکره و شرکت در پروسه مصالحه ملی دعوت و تفاهات میان آنان و ارگانهای دولتی را تشویق و از جریان تعمیم تعهدات دوجانبه نظارت می نمودند. به همین مبنی دوکتور نجیب الله ضمن بیانیه فوق الذکر خویش تاکید نموده بودند که: «ارگانهای اساسی تحقق مصالحه ملی، کمیسیون فوق العاده و کمیسیونهای ولایتی، ولسوالی و قریوی مصالحه ملی میباشند. صلاحیت ها و ترکیب این کمیسیونها بوسیله شورای انقلابی و ارگانهای محلی قدرت تعیین میگردد. در وظایف کمیسیونهای فوق العاده همچنان نظارت از اجرای عادلانه شرایط مصالحه نیز شامل می باشد.»

جرگه های صلح افزار ساختاری دیگری معطوف به مصالحه ملی بود که با همکاری جبهه صلح و کمسیون های مصالحه ملی، در محلات کشور تاسیس می گردیدند. دوکتور نجیب الله طی بیانیه فوق الذکر شان درین رابطه نیز اشاره نموده چنین گفتند: «شکل دیگر مؤثر ایتلاف، جرگه های صلح

می باشد که در اثر تدویر آنها قریه ها، علاقه داریها، ولسوالی ها و ولایات صلح مشخص می شوند. این مناطق از طریق ایتلاف، پس از امضای موافقت نامه ها با طرف مقابل، در چوکات کمیسونهای مصالحه ملی تشکیل میگردند. شکل دیگری که عبارت از حفظ حکومت های سابق توسط قریه دار یا ولسوال اما با قبول سیاست مصالحه نیز میتواند قابل قبول باشد.»

توجه به کار مستقلانه با قومندانان داخلی اپوزسیون مسلح که بوسیله ساختارهای دولتی و جبهه صلح استقامت واحد می یافت، دارای نتایج با مثمریت به مراتب بیشتر، در مقایسه توجه به کار با رهبران آنان بود. با توجه به همین مثمریت بود که دوکتور نجیب الله طی گزارش رسمی به کنگره دوم ح. د. خ. ۱ تعداد افراد مسلح اپوزسیون دولت را که طی پنج سال گذشته ترک مخاصمت نموده و با پروسه مصالحه پیوسته اند، «رقم اضافه از یک صد هزار نفر» خوانده و افزون بر آن اقشا نمودند که هم اکنون «دو سوم قومندانان گروه های مسلح مخالف» یا «در حال مذاکره با دولت» و یاهم «بادرک بیهودگی جنگ برادر کشی از فعالیت محاربوی دست کشیده اند.»

باچنین برخوردی طی مدت اعلام و تعمیل پروسه مصالحه ملی (1365. 1371 خورشیدی) همانطوریکه دوکتور نجیب الله پیش بینی مینمود، بنیادگراترین بخشهای از اپوزسیون مسلح دولت جمهوری افغانستان و همچنان حامیان منطقوی و جهانی شان، هم در میدان های نبرد مسلحانه و هم در عرصه تبلیغات، نتوانستند انگیزه های محرک مردمی را کماکان و ذهنیت های

عامه را مانند گذشته به طرفداری از داعیه جنگ طلبانه شان، حفظ نمایند. اندیشه سیاسی مصالحه ملی و تعمیل شجاعانه سیاست های کوتاه مدت و دراز مدت مبتنی بر آن، توأم با تبلیغات گسترده و نیرومند، به مرور زمان توانست ذهنیت های عامه افغانستان، منطقه و جهان را بر ضد جنگ و جنگ افروزان بسیج نموده و در نتیجه طرفداران حل نظامی معصله افغانستان را به قبول حل سیاسی و صلح آمیز معصله افغانستان وادار سازد.

با توضیح دستگاه سیاسی نوین «جمهوری افغانستان»، لازم است اکنون به اهداف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، دفاعی - امنیتی و روابط خارجی ای نیز توجه معطوف داریم که حزب وطن بر بنیاد اندیشه سیاسی مصالحه ملی، دستیابی به آنان را در نظر داشت و درین زمینه مبارزه مینمود و مینماید. درسنامه های بعدی به این مسایل خواهند پرداخت.

درسنامه شماره نهم:

اندیشه سیاسی مصالحه ملی و نظام اجتماعی

(قسمت اول)

مقوله «نظام اجتماعی»، تعلق افراد به گروه‌های موجود اجتماعی (تباری، اصناف، سنی و جنسی) در ساختار جامعه، چگونگی افکار، رفتار و روابط میان آنان را در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی (اعم از اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) افاده مینماید. مفاهیم فرد اجتماعی، خانواده، طایفه، قبیله، قوم، ملیت و ملت، اقشار و لایه‌های اجتماعی و همچنان گروه‌های جنسی و سنی مفاهیم مطرح در جامعه‌شناسی بوده، هریک از این مفاهیم، واحدهای ساختاری جامعه و چگونگی مختصات آنان در یک جامعه مشخص، چه بسا که مختصات مراحل تکامل آن جامعه را افاده مینمایند. بنابراین زمانیکه از فرد و یا خانواده در جامعه سنتی یاد مینمائیم، می‌باید مختصات متفاوت آنان را با فرد و خانواده در جامعه مدرن در نظر بگیریم. عدم توجه به این تفاوت‌ها، ما را به نتایج نادرست سوق

میدهد. اندیشه سیاسی مصالحه ملی بمثابة دستگاه اندیشه ای - سیاسی افغانی، با توجه به واقعیت مختصات ساختاری جامعه ما، اساسات نظام اجتماعی کشور را در قانون اساسی جمهوری افغانستان و برین بنیاد در مجموع نظام حقوقی کشور تسجیل نموده بود.

در نظام اجتماعی، آزادی و قدرت، همچنان حق و مکلفیت، لازم و ملزوم همدیگر اند، که می باید کوشش گردد تا تناسب آنان در تمامی پهنای ژرفنای ساختار جامعه - بمثابة یک کل - متعادل و تقسیم آن ها برای افراد جامعه بطور مساوی باشد . زیرا:

الف - برقراری و حفظ تعادل میان آزادی و قدرت در جامعه، ضرورت مبرم ناشی از نظام طبیعی و قانونمندی اجتماعی است. زیرا تمرکز قدرت؛ آزادی بی حد و حصر برای قدرتمندان بار آورده و تمرکز آزادی باعث قدرت بی حد و حصر این دست های آزاد میگردد. در چنین حالتی هم آزادی و هم قدرت بواسطه افراد و یا بخش های از جامعه علیه افراد، بخش و یا بخش های دیگر جامعه بکار برده می شوند. با آغاز چنین گرایش زمینه های انقطاب و بحران اجتماعی آغاز و با تعمیق وانکشاف آن، بحران تبارز و با تشدید آن از کنترل خارج میگردد.

ب - همچنان عدم تعادل میان حقوق و مکلفیت ها و تقسیم نامساوی آنان میان افراد و یا بخش هایی از جامعه، بی

عدالتی و تبعیض و در نتیجه زمینه های بحران نظام اجتماعی را ایجاد نموده که با تعمیق و گسترش آن نظم اجتماعی برهم میخورد.

بدین ملحوظ اندیشه سیاسی مصالحه ملی نه تنها به سازگاری، همزیستی و تعادل یعنی به مصالحه میان آزادی و قدرت در پروسه قوام ملی، بلکه به تقسیم متعادل قدرت و آزادی، همچنان حقوق و مکلفیت ها در تمام سطوح جامعه توجه داشته است. در قانون اساسی جمهوری افغانستان (بمثابه قانون اساسی مصالحه ملی) و همچنان در مرامنامه حزب وطن تلاش بعمل آمده بود تا این تساوی و تعادل در وجود فرد اجتماعی نهادینه شده به گروه های اقلیتی و همچنان سایر اقشار و لایه های اجتماعی گسترش یابد. اینک مسئله را در سطوح متذکره مورد بحث قرار میدهیم.

1. تعادل و تساوی قدرت و آزادی، حقوق و مکلفیت ها در سطح افراد جامعه

با توجه به اصول فوق در ماده چهل و یکم قانون اساسی جمهوری افغانستان قید گردیده که: «آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و منافع عامه که توسط قانون تنظیم میگردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسانی از تعرض مصون بوده، دولت آن را احترام و حمایت میکند». درین متن ضمن اینکه «آزادی» بحیث «حق طبیعی انسان» به رسمیت

شناخته شده، به منظور متعادل و متساوی ساختن آن، حدودش (آزادی دیگران و منافع عامه) نیز مشخص گردیده است.

برابری میان افراد جامعه در عرصه های متذکره، میتواند مبتنی بر آن اصول مردم سالاری تحقق یابد که در ماده سی و هشتم قانون اساسی جمهور افغانستان، در مورد تساوی حقوق و مکفیت های افراد در برابر قانون؛ چنین درج گردیده است: «اتباع جمهوری افغانستان اعم از زن و مرد بدون در نظر داشت تعلقات: ملیت، نژاد، لسان، قبیله، دین، مذهب، عقیده سیاسی، تحصیل، شغل، نسب، دارایی، موقف اجتماعی، محل سکونت و اقامت در برابر قانون دارای حقوق و مکفیت های مساوی می باشند. تعیین هرنوع امتیاز غیرقانونی و یا تبعیض نسبت به حقوق و مکفیت های اتباع ممنوع است». چنین حکمی و تعمیم آن به هر یک از افراد جامعه - بمثابة واحد اولی در ساختار جامعه - توجه داشته، حقوق و مکفیت های او را بمثابة عضو متساوی الحقوق جامعه مدنی نهادینه ساخته، به او امکانات شگوفایی استعدادها و زمینه های سالم تبارز میبخشد. افزون بر آن در فصل ها و مواد متعدد قانون اساسی جمهوری افغانستان حقوق، آزادی ها و مکفیت های هر عضو جامعه افغانی (اتباع جمهوری افغانستان) معین گردیده اند. (52)

چون آزادی و قدرت و هم حدود آنان را قانون معین می سازد؛ پس قانون خود مبین قدرت و آزادی است. بنابراین نباید

پروسه تسوید، تصویب، تفسیر، تعمیل و نظارت بر تطبیق درست آن در یک مرجع و یک دست متمرکز باشد. زیرا تمرکز آن در یک مرجع و یک دست، باعث تمرکز قدرت و تمرکز آزادی در آن مرجع و در آن دست - به ضرر سایر بخش‌های جامعه - میگردد. بدین ملحوظ طبق قانون اساسی جمهوری افغانستان، وظایف متذکره به ساختارهای مستقل از هم مرکزی (شورای ملی، حکومت، قضا، لوی خانونالی، شورای قانون اساسی، ریاست جمهوری) و محلی (ولایات، ولسوالی‌ها، شهرها و نواحی شهر) دولتی سپرده شده بود. بدین ترتیب با تقسیم قدرت از تمرکز آن جلوگیری گردیده و ارگانهای تعمیل کننده آن نیز نمایندگان انتخابی مردم افغانستان اند.

2. تعادل و تساوی قدرت و آزادی، حقوق و مکلفیت‌ها میان ملیت‌های ساکن کشور

با نهادینه شدن تعادل و تساوی قدرت و آزادی در وجود فرد اجتماعی، این تعادل و تساوی خواهی، نخواهی انعکاس خویش را در سطح واحدهای بزرگتر هویتی در ساختار اجتماعی (خانواده، طایفه، قبیله، قوم، ملیت‌ها و سایر اقشار و لایه‌های اجتماعی ساکن کشور) تبارز می‌دهد، زیرا این ساختارهای اجتماعی خود متشکل از افراد اند. ولی بنابر اینکه هریک از واحد‌های هویتی فوق‌الذکر جامعه افغانی کیفیت و مشخصات ویژه خود را - متمایز از تعریف فرد اجتماعی - دارند، بنابراین در قانون اساسی جمهوری افغانستان و قوانین متمم آن به موارد مذکور نیز توجه لازم بعمل آمده است. درین مقطع بمنظور

اختصار، مسئله توضیح تعادل و تساوی قدرت و آزادی را بعد از فرد اجتماعی به گروه‌های هویتی بزرگتر در ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه افغانی (ملیت‌ها و اصناف اجتماعی) اختصاص می‌دهیم.

اندیشه سیاسی مصالحه ملی به وجود و حضور هریک از گروه‌های «نژادی - فرهنگی» هموطن مان - آنطوریکه در واقعیت وجود دارند - معترف است. دراعتراف به همین واقعیت بود که در ماده سیزدهم قانون اساسی جمهوری افغانستان؛ «جمهوری افغانستان کشور کثیرالملیت» خوانده شده است.

انکار از واقعیت وجود و حضور ملیت‌ها در کشور واحد مان و عدم اعتراف به آن، یا از عدم آگاهی و یا هم ناشی از تمایلات ارتجاعی قوم‌گرایانه است که پروسه تکامل اجتماعی را انکار و تداوم آن را بسوی قوام ملی با مشکلات مواجه می‌سازد. زیرا تمام «ملیت»‌های ساکن کشور اگر چه مختصات قومی و بعضاً حتی قبیله‌ای و طایفه‌ای را - با درجات متفاوت - در ساختار اجتماعی شان حفظ نموده اند؛ اینک متناسب به سطح رشد اجتماعی - اقتصادی خویش، «خودآگاهی» شان را تبارز می‌دهند. ضرور است تا این خودآگاهی آنان مورد توجه قرار گرفته به آن اعتراف گردد و در عین حال استقامت داده شوند تا بطور آگاهانه و معقول تکامل نموده، همگام با پروسه قوام ملی، رسالت تاریخی شان را دراستقامت ملت‌سازی؛ همگرایی کلان ملی، کسب خودآگاهی ملی به مفهوم مدرن آن و رجحان منافع ملی، به اكمال رسانند.

توجه به واقعیت فوق و طرح ضرورت تداوم پروسه تکامل آن در استقامت «ملت سازی»، یکی از مشخصات بنیادی اندیشه سیاسی مصالحه ملی است، چنانچه طی توضیح ماهیت این اندیشه بیان گردیده است .

پروسه ملت سازی زمانی میتواند با موفقیت به قوام برسد که نخست به عینیت وجود و حضور ملیت ها اعتراف شده و با توجه به آن، علل و عوامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی همگونی ها و ناهمگونی ها میان ملیت های ساکن کشور تشخیص و با تقویت همگونی ها و رفع معقول ناهمگونی ها، تلاش برای سازگاری، همزیستی و تعادل (مصالحه) میان خواست ها و منافع هریک از ملیت های ساکن کشور مطابق به معیارهای جامعه مدنی آغاز و ادامه یابد. این امر زمانی میتواند ممکن گردد که هم آزادی و هم قدرت میان آنان و با در نظر داشت ظرفیت های عملاً موجود شان در عرصه های مختلف حیات اجتماعی - اقتصادی بطور متعادل و متساوی، تقسیم گردند. درین صورت هر یک از ملیت های ساکن کشور با درک و آگاهی از حقوق و مسؤولیت های شان در پروسه قوام ملی سهم سازنده گرفته و اثرات شان را در دست آوردهای هریک از عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و دفاعی - امنیتی مشاهده و لمس نموده، بر نقش و سهم خویش در تکوین این ارزشها افتخار مینمایند. صرف درین صورت است که ارزش های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه، همچنان سمبول های ممتثل و مفاهیم مبین این ارزشها، ماهیت ملی کسب نموده و مقبول عام میگرددند. مبتنی بر چنین درک است

که افزون بر تعادل و تساوی قدرت و آزادی میان افراد جامعه؛ منجمله افراد وابسته به تمام ملیت های ساکن کشور با همدیگر، در بخشی از ماده سیزدهم قانون اساسی جمهوری افغانستان؛ تسجیل گردیده که : «دولت سیاست رشد همه جانبه قوام، دوستی و همکاری همه ملیت ها، اقوام و قبایل کشور را بمنظور تامین برابری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، رشد و انکشاف سریعتر مناطق عقب مانده از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تعقیب میکند». همچنان ماده چهاردهم قانون اساسی جمهوری افغانستان وظیفه میدهد که: «دولت به منظور رشد فرهنگ، زبان و ادبیات مردم تدابیر لازم اتخاذ کرده میراث شایسته فرهنگ، رسوم، زبان، ادبیات و فلکلور تمام ملیت ها، اقوام و قبایل را حفظ نموده، انکشاف میدهد.»

حزب وطن بمثابة نیروی سیاسی طراح و متعهد به اندیشه سیاسی مصالحه ملی، به اصل تعادل و تساوی قدرت و آزادی میان ملیت های ساکن کشور معتقد بود و معتقد است. مطابق اصول مندرج مرامنامه مصوب کنگره سرطان 1369 حزب حزب وطن، این حزب مبارزه در راه: «تحکیم وحدت ملی، توسعه و تساوی حقوقی و آزادی های همه ملیت ها و اقوام و قبایل و مشارکت عادلانه آنها در تمام شؤون زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و مبارزه علیه هرگونه برخورد تبعیض طلبانه در عرصه ملی و حمایت از اشکال اداره بر اساس دموکراسی در محلات و مناطق مختلف کشور» را از اولویت های وظایف خویش در عرصه اجتماعی میداند. در استقامت همین وظایف است که دوکتور نجیب الله طی گزارش کمیته مرکزی به دومین

کنگرهٔ حزب؛ خاطر نشان ساختند: «حزب ... معتقد است که مبارزه در جهت استقلال و تمامیت ارضی وطن تجزیه ناپذیر ما، تحکیم پیوند های برادری و همکاری میان ملیت ها و اقوام مختلف کشور و تقویت وحدت و تفاهم ملی یکی از وظایف عمده بشمار میرود. حزب بر آن است که حاکمیت ملی جمهوری افغانستان به تمام مردم تعلق داشته و مسلماً ایجاد حاکمیت سیاسی در آینده در نتیجهٔ حل و فصل سیاسی و انتخابات پارلمانی انعکاس دهندهٔ ائتلاف وسیع متشکل از نمایندگان تمام جوانب درگیر کنونی و تامین سهم متساوی الحقوق و بدون تبعیض همه ملیت ها و مناطق و مذاهب مردم افغانستان خواهد بود که اکنون صاحب خود آگاهی ملی اند. حزب به این عقیده است که با تشکیل ادارهٔ ائتلافی و حکومت با پایه های وسیع ملی و اجتماعی، شرایط مناسب برای شرکت بدون تبعیض و متساوی الحقوق نمایندگان تمام مناطق و ملیت های کشور در سیستم ادارهٔ مرکزی و محلی فراهم گردیده اشکال جدید اداره بر مبنای دموکراتیک در محلات، به اساس دایمی حاکمیت دولتی در افغانستان، مبدل میشود. این امر پایه های متوازن اجتماعی و ملی دولت جمهوری افغانستان را بوجود می آورد... در برخورد با مسئلهٔ ملی که در برگرفتهٔ ایجاد شرایط مناسب برای تأمین حقوق لازم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تمام ملیت ها، اقوام و قبایل کشور است، ما نه با شعارها؛ بلکه باید با اقدامات عملی در جهت تشدید مساعی برای برابری و برادری ملیت ها و اقوام و تحکیم وحدت و تفاهم میان آنها توجه عمیق خود را مبذول داریم.»

علی الرغم ادامه جنگ و تاثیرات منفی آن بر ابعاد مختلف حیات اقتصادی و اجتماعی، منجمله مداخلات وسیع عملاً موجود خارجی، دولت جمهوری افغانستان و حزب وطن نه تنها با «شعارها»؛ بلکه با «اقدامات عملی» پروسه تحقق اصول فوق را آغاز نموده و ادامه داد. به منظور تعمیل اصل تقسیم متعادل و متساوی قدرت و آزادی میان ملیت های ساکن کشور، وجود و حضور متعادل نمایندگان ملیت ها، اقوام و قبایل کشور در تمام سطوح ساختارهای مرکزی (دستگاه ریاست جمهوری، پارلمان، شورای وزیران، لوی خارنوالی، ستره محکمه و شورای قانون اساسی) و محلی (دستگاه های اداری ولایات، ولسوالی ها، شهرها، نواحی شهر و شوراهای محلی مربوطه آنان) دولتی، منجمله در قوای مسلح کشور (وزارت های دفاع ملی، داخله و امنیت دولتی) تامین گردید. اصلاحات در شیوه های عملکرد وزارت امور سرحداث و قبایل وارد و وزارت امور ملیت ها در چوکات شورای وزیران تشکیل یافت. همچنان شوراهای لازمی سراسری قبایل و ملیت های ساکن کشور با اشتراک شخصیت های شاخص و با اعتبار آنان (مثلاً: جرگه سراسری کوچی ها و شورای سراسری ملیت هزاره) تاسیس گردید. شوراها و جرگه های متذکره یکجا با وزارت های مربوطه، در حل معضلات و دریافت امکانات و طرق تحقق خواسته های ملیت ها، اقوام و قبایل ساکن کشور همکاری مینمودند. مبتنی بر همین فعالیت ها شبکه تحصیلات عالی با تاسیس پوهنتون های جدید، به سایر ولایات گسترش یافت. ده ها کانون و انجمن فرهنگی تاسیس و به فعالیت آغاز نمودند. رادیوی مرکزی، همچنان

دستگاه های نشراتی رادیوها و تلویزیون های محلی در برنامه های شان نشرات به زبان های محلی را شامل ساختند. در مطبوعات دولتی جراید به زبانهای بلوچی، ازبکی، ترکمنی و نورستانی اقبال نشر یافتند. پورتريت های بزرگ شخصیت های ملی متعلق به تمام ملیت های ساکن کشور در نقاط پر تجمع شهر کابل نصب گردید.

افزون بر تعميل اقدامات فوق، قانون اساسی جمهوری افغانستان به تشکیل واحدهای اداری مبتنی بر «خصوصیات ملی» نیز توجه داشته و به همین منظور در ادامه ماده سیزدهم قانون اساسی تصریح میگردد که: «دولت زمینه ایجاد واحد های اداری را بر مبنای خصوصیات ملی به تدریج مهیا می سازد». این طرح به مراتب از معقولیت، دقت علمی و پختگی سیاسی نسبت به طرحی برخوردار است که عده یی از محافل و شخصیت های سیاسی معلوم الحال کشور، توأم با تحریکات غرض آلود خارجی و دامن زدن به نفاق ملی، تحت عنوان «فدرالیزم» و آنهم با نیت مرکز گریزی - یعنی فدرالیزم مرکز گریز را بدون توضیح مختصات انطباقی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن در شرایط کنونی افغانستان جنگ زده - مطرح مینمایند و روی تعميل آن بمثابه وظیفه مبرم لحظه کنونی پافشاری دارند.

درسنامه شماره بیستم:

اندیشه سیاسی مصالحه ملی و نظام اجتماعی

(قسمت دوم)

با توضیح و تصریح تعادل و تساوی قدرت و آزادی، حقوق و مکلفیت ها در سطح افراد و گروه های اتنیکی کشور در درسنامه قبلی، اینک درین درسنامه مسئله مورد بحث را در ارتباط با سایر گروه های اجتماعی ادامه میدهیم:

3. تعادل و تساوی قدرت و آزادی، حقوق و مکلفیتها میان سایر گروه های اجتماعی

اندیشه سیاسی مصالحه ملی بمثابه اندیشه سمت دهنده عمل سیاسی، افزون بر افراد و گروه های اتنیکی ساکن کشور، به گروه های صنفی، جنسی و سنی موجود جامعه افغانی و همچنان به چگونگی گرایشهایی نیز توجه معطوف میدارد که این گروه ها مبتنی بر منافع شان تبارز میدادند و تبارز میدهند. بنابراین حزب وطن و دولت جمهوری افغانستان مبتنی بر اعتقاد و تعهد خویش

به اندیشهٔ سیاسی مصلحهٔ ملی، درین زمینه سیاست‌های عملی را تنظیم، عملکرد مشخص سیاسی را پیشنهاد و افزار دستیابی به اهداف متذکره را معین نموده و مینماید.

بر بنیاد چنین دیدگاهی انحصار تسلط و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر سازمانهای اجتماعی رفع و بخش‌های آگاه و پیشگام گروه‌های متعدد اجتماعی، برای نخستین بار در تاریخ افغانستان امکان یافتند که با تشکل داوطلبانه در سازمان‌های اجتماعی‌شان، با اراده مستقل و متکی بر ارزشهای جامعه مردم‌سالار و حقوق بنیاد، از حقوق و منافع قانونی‌شان دفاع و حمایت نمایند. درین زمینه ماده هفتم قانون اساسی جمهوری افغانستان، بدون انقیاد سازمانهای اجتماعی به کدام حزب، حکم میکند که: «تشکیل سازمانهای اجتماعی در جمهوری افغانستان طبق قانون مجاز است». مبتنی بر همین اصل قانونی، تمام گروه‌های اجتماعی امکان یافتند سازمان‌های خویش را متکی بر اراده آزاد و به هدف دفاع قانونی از منافع و علایق‌شان در اختیار داشته باشند.

افزون بر اصل قانونی فوق، حزب وطن نیز در مرامنامه مصوب کنگره سرطان 1369 خویش، «ایجاد نهضت‌های اجتماعی مدافع صلح و عمران مجدد، تقویت نهضت جوانان و روشنفکران، پشتیبانی از نهضت‌های کوپراتیفی، اتحادیه‌یی و سایر نهضت‌های اجتماعی - اقتصادی را که با اهداف تأمین صلح و عمران مجدد مطابقت داشته باشند»، از اولویت‌های محسوب نموده که جهت دستیابی به آن مبارزه مینماید.

مطابق به اصول مندرج قانون اساسی جمهوری افغانستان، قوانین و سایر اسناد حقوقی متمم آن، سازمانهای اجتماعی موجود با نوسازی بنیادهای مرامی و تشکیلاتی، مرحله جدیدی از فعالیت های شان را آغاز و برخی هم جدیداً تاسیس گردیدند. برین مبنا:

1.3 : اتحادهای ملی کارکنان افغانستان (امکا)

با اعلام سیاست مصالحه ملی و آغاز پروسه تحقق آن که شکستن رکود و جمود ناشی از تسلط یک حزب ایدولوژیک (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) بر تمام ابعاد زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را به همراه داشت، اتحادیه های صنفی افغانستان نیز آماده تنفس آزاد گردید. این اتحادیه کنگره دوم خود را دایر و درین کنگره اهداف خویش را در انطباق با قانون اساسی جدید، از نو تعریف و ساختار تشکیلاتی اش را باز سازی نموده، مطابق به اهداف و ساختار تشکیلاتی (اساسنامه) جدید، به نام «اتحادیه های ملی کارکنان افغانستان (امکا)» مسما گردید. اتحادیه های ملی کارکنان افغانستان بر مبنای عضویت داوطلبانه کارکنان کشور - شامل کارگران و کارمندان عرصه های تولیدی، انتقالی، اداری و فرهنگی (در ساختارهای دولتی و خصوصی) یا همه آنانیکه در مقابل کار فزیک و یا فکری مزد بدست می آورند - تشکیل و دفاع قانونی از منافع آنان را در برابر خویش قرار داده بود.

اتحادیه های ملی کارکنان افغانستان که وظیفه داشت از حقوق قانونی اعضای خویش حمایت نماید، با درنظرداشت مختصات عرصه های کار، از شش اتحادیه ذیل تشکیل گردیده بود:

. اتحادیه کارکنان عرصه تجارت و ترانسپورت.

. اتحادیه کارکنان عرصه بافندگی.

. اتحادیه کارکنان عرصه معادن، صنایع و امور ساختمانی.

. اتحادیه کارکنان عرصه صحت عامه.

. اتحادیه کارکنان عرصه خدمات عامه.

. اتحادیه کارکنان عرصه علم و فرهنگ.

هریک از اتحادیه های شش گانه فوق، رهبری مرکزی (شورای مرکزی، هیئت اجرائیه و رئیس) همچنان استقلالیت مالی و بودجوی خویش را داشتند. روسای اتحادیه های مذکور در عین حال عضو هیئت اجرائیه اتحادیه های ملی کارکنان افغانستان بودند که در رأس این هیئت اجرائیه رئیس اتحادیه های ملی کارکنان افغانستان با دستگاه کاری خویش، قرار داشت.

مبانی دفاع قانونی فوق را ماده پنجاه و دوم قانون اساسی جمهوری افغانستان تصریح مینمود و تاکید میداشت که: «اتباع

جمهوری افغانستان دارای حق کار و دریافت مزد مساوی در مقابل کار مساوی می باشند. دولت از طریق وضع و تطبیق قوانین عادلانه و مترقی کار، شرایط لازم را برای استفاده اتباع از این حق مساعد می سازد». همچنان در زمینه ماده پنجاه و پنجم این قانون حکم مینمود که: «اتباع جمهوری افغانستان دارای حق استراحت می باشند. دولت تعیین ساعات کار و رخصتی نوبتی با مزد و چگونگی شرایط کار را در روزهای رخصتی، جشن ها و اعیاد تنظیم کرده شرایط استراحت، گسترش شبکه های موسسات فرهنگی، هنری، رشد تربیت بدنی، ورزش و تفریحات سالم را مساعد می سازد». بر بنیاد اصول مندرج قانون اساسی و منطبق با معیارهای وضع شده از سوی سازمان جهانی کار، قانون کار در جمهوری افغانستان تسوید و بعد از طی مراحل قانونی نافذ گردید. این قانون حقوق و مکلفیت های کارکنان و کارفرمایان در کشور را مطابق به معیار های مدنی ، متعادل و تساوی حقوق میان افراد جامعه اعم از مرد و زن را مبنی بر حق کار، حق معاش تضمین شده، حق رخصتی و استراحت، حق آموزش رایگان حرفه یی و مسلکی، حق باز نشستگی، حق تأمینات اجتماعی، حق مصوونیت محیط و شرایط کار، حق عضویت داوطلبانه در سازمانهای اجتماعی مربوط، همچنان مکلفیت رعایت انضباط ، سازماندهی و بیشبرد سالم کار را تأمین مینمود. همچنان برای توضیح جزئیات و تعیین معیارهای دقیقتر، مقررهای مربوط به قانون کار تصویب و نافذ گردیده بود.

3-2: اتحادیه پیشه وران افغانستان

اتحادیه پیشه وران افغانستان با جدا شدن از بدنه اتحادیه های صنفی افغانستان، بمثابه یک سازمان مستقل اجتماعی از نو تاسیس گردید. زیرا پیشه وران از لحاظ چگونگی نقش شان در سیستم اجتماعی کار، از لحاظ چگونگی ارتباط شان با وسایل تولید و هم از لحاظ سهم شان از فرآورده های تولیدی، با کارکنان و در نتیجه تعریفی که از منافع آنان داده می شود، متمایز بوده اند. بنابر این تمایز، ضرورت تشکیل پیشه وران در سازمان اجتماعی مختص به خود شان مطرح گردید و عملی شد. اتحادیه پیشه وران افغانستان ارگانهای مرکزی رهبری خویش را در شهر کابل فعال نموده و در ولایات نیز بنابر کمیت های موجود پیشه وران داوطلب عضویت، ساختارهای خویش را ایجاد نموده بود. فعالیت اتحادیه پیشه وران افغانستان که متعهد دفاع از منافع آنان بود با اتکا به ماده بیست و دوم قانون اساسی جمهوری افغانستان مبنی بر اینکه: «دولت فعالیت های انفرادی پیشه وران و شرکت داوطلبانه آنها را در اتحادیه های صنفی و کوپراتیف ها تشویق و حمایه نموده در امر ارتقای سطح مهارت حرفوی پیشه وران، تامین وسایل کار، مواد خام و فروش محصولات شان کمک های همه جانبه مبذول میدارد» و قوانین و مقررات و لوایح متمم این ماده قانون اساسی، فعالیت مینمود.

3.3: کوپراتیف های دهقانی

بنابر عوامل متعدد؛ از جمله عدم استقرار ثبات و امنیت در قرأ و قصبات کشور، اختلال در سیستم تولیدات زراعتی به علت تداوم جنگ و تخریبات ناشی از آن، جذب قابل ملاحظه کمیت های دهقانی به ماشین جنگی طرف های متخاصم، بیجا شدن دهقانان از محلات زراعتی به شهرها با تغییر شغل و یا مهاجرت اجباری آنان به پاکستان و ایران، سطح نازل سواد؛ پراگندگی سنتی و ضعف خصلت تشکل پذیری دهقانان، امکان مساعد نگردید تا اتحادیه سراسر دهقانان افغانستان تاسیس گردد. ولی کمیت های از دهقانان و زارعین توانستند بمنظور تامین برخی از منافع اقتصادی خویش بر مبنای ماده بیست و یکم قانون اساسی جمهوری افغانستان، در کوپراتیف های دهقانی متشکل گردند. زیرا ماده بیست و یکم قانون اساسی جمهوری افغانستان درین زمینه تصریح مینمود که: «دولت در امر تقویه و گسترش کوپراتیف ها مساعدت کرده، اشتراک داوطلبانه مردم را در آن تشویق میکند». همچنان در ماده بیست و سوم قانون اساسی جمهوری افغانستان آمده بود که: «دولت بمنظور احیا و انکشاف زراعت، کمک های متمم زراعتی را به دهقانان و زمین داران انجام میدهد و در ایجاد فارم های زراعتی و میکانیزه مختلط و خصوصی و آبادی زمین های بکر و بایر مساعدت مؤثر مینماید». بر مبنای اصول مطروحه در قانون اساسی، قانون کوپراتیف ها تصویب و نافذ گردید که بر مبنای این قانون ساختارهای مرکزی و ولایتی کوپراتیف ها فعالیت مینمود.

4.3 : اتاق تجارت و صنایع افغانستان

اتاق تجارت و صنایع افغانستان نهاد دولتی بود که وظیفه تنظیم فعالیت قانونی تاجران و سرمایه گذاران خصوصی جمهوری افغانستان و کمک به آنان را بعهده داشت. تاجران و سرمایه گذاران خصوصی در جنب این نهاد دولتی اتحادیه های آزاد خویش را با نورم های دموکراتیک تشکیل و مقامات رهبری کننده شان را در مرکز و ولایات کشور انتخاب و بخاطر دفاع از حقوق و امتیازات قانونی شان تلاش مینمودند. این اتحادیه ها عبارت بودند از: اتحادیه تاجران کالاهای وارداتی، اتحادیه تاجران کالاهای صادراتی و اتحادیه سرمایه گذاران خصوصی افغانستان.

افزون بر اتاق های تجارت و صنایع و اتحادیه و انجمن های بخش های مختلف سرمایه گذاران و متشبهین خصوصی، در جنب شورای وزیران جمهوری افغانستان، شورای مشورتی اقتصادی تاسیس گردیده بود که در ترکیب اعضای آن عده یی از وزیران مرتبط به بخش های اقتصادی درکابینه، شخصیت های علمی در عرصه علوم اقتصادی و نمایندگان انتخابی اتاقهای تجارت و صنایع مرکز و ولایات، اتحادیه ها و انجمن های تاجران، سرمایه گذاران خصوصی و پیشه وران شامل و تحت نظر رئیس انتخابی فعالیت نموده، از موضع و منافع تاجران، صاحبان صنایع، مالکین وسایل ترانسپورتی، پیشه وران و سایر بخش های سرمایه گذاران و متشبهین خصوصی، مشوره های لازم و ضرور را به دولت، ارائه میداشت که طبعاً دفاع متعادل از

منافع بخش خصوصی اقتصاد ملی را حاوی می بودند. مبانی حقوقی دفاع و حمایت از منافع بخش خصوصی اقتصاد را قانون اساسی جمهوری افغانستان و قوانین اختصاصی: قانون سرمایه گذاری های خصوصی، قانون تجارت، قانون بانک ها، قانون اتاقهای تجارت، قانون زمینداری، قانون آباد کردن زمین های بکر بوسیله سرمایه های خصوصی و سایر قوانین مربوط به این بخش و اسناد حقوقی متمم آنان، تشکیل میداد .

در ماده بیست و پنجم قانون اساسی جمهوری افغانستان آمده است که: «دولت مصونیت سرمایه گذاری خصوصی را به منظور انکشاف اقتصاد ملی تضمین نموده، اشتراک سرمایه داران ملی را در انکشاف صنایع، تجارت، ساختمان، ترانسپورت، زراعت و عرصه های خدمات طبق قانون تشویق و حمایه میکند. دولت مناسبات سودمند و همه جانبه را با متشبثان خصوصی توسعه داده و از سکتور خصوصی در مقابل رقابت با سرمایه خارجی حمایه میکند و حین تنظیم حمایت مالی، کریدتی، گمرکی و قیم، منافع سکتور خصوصی را طبق قانون در نظر میگیرد.»

حزب وطن نیز مطابق به اصول مندرج در مرامنامه خویش «حمایت از تشویق و تقویت بخش خصوصی اقتصاد و فراهم آوری زمینه ها و شرایط لازم حقوقی برای فعالیت های اقتصادی مؤثر سرمایه گذاران خصوصی و متشبثین ملی در عرصه های مختلف اعم از زراعت، صنعت، ترانسپورت، ساختمان، بانکداری و خدمات اجتماعی و تأمین ضمانت های عملی و

قانونی به منظور تشویق سرمایه گذاری های خارجی» را از اولویت های مبارزه خویش دانسته بود.

3- 5: اتحادیه معلولین و معیوبین و بازماندگان شهدا

تداوم جنگ در کشور افزون بر زیان های مادی و معنوی، کمیت قابل ملاحظه انسان هموطن ما را از نعمت زندگی محروم نموده که بازمانده های بدون سرپرست را از خویش بجا گذاشته و یا هم معلول و معیوب نموده، امکان سهم و نقش آنان در سازمان اجتماعی کار را تضعیف و یا منتفی ساخته؛ ولی حقوق آنان بمثابه عضو جامعه پابرجا بود که می باید جامعه به این حقوق معترف و به رعایت آن احساس مکلفیت نماید. بر همین مبنا در ماده پنجا و هفتم قانون اساسی جمهوری افغانستان «اتباع جمهوری افغانستان دارای حق صحت و تامینات اجتماعی» دانسته شده اند و در همین ماده قانون اساسی، دولت مکلف ساخته شده که در مورد «بهبود تامینات مادی برای کهن سالان، معلولین جنگ و کار و بازماندگان شهدا تدابیر لازم اتخاذ نماید». همچنان در مرامنامه حزب وطن روی مبارزه بمنظور «وارسی و مواظبت از معلولین و معیوبین و با مانده گان قربانیان جنگ» نیز تاکید بعمل آمده بود. مبتنی بر اصول قانونی مندرج فوق، قانون اختصاصی درین زمینه و اسناد حقوقی متمم آنان، معلولین و معیوبین و بازماندگان شهدای جنگ، حقوقی را مستحق بودند که بخاطر دفاع از این حقوق قانونی شان، سازمان اجتماعی خویش را بنام «اتحادیه معلولین و معیوبین و بازماندگان شهدا» تاسیس نمودند. این اتحادیه مقامات رهبری

کننده مرکزی و ولایتی خویش را انتخاب و فعالیت مؤثری را در جهت حمایت از معلولین و معیوبین و بازماندگان شهدا به پیش میبرد.

3. 6 : ساختارهای اجتماعی کارمندان فرهنگی

ماده پنجاه و هشتم قانون اساسی جمهوری افغانستان مشعر بود که «اتباع جمهوری افغانستان دارای حق آزادی فعالیت های علمی، تخنیکی و هنری می باشند. دولت پیشرفت منظم علم و تربیه کادرهای علمی را تامین، حقوق مؤلفان و مخترعان را حفظ و تحقیقات علمی را در تمام عرصه ها تشویق و حمایه کرده، استفاده مؤثر از نتایج تحقیقات علمی را تعمیم می بخشد». با در نظر داشت این ماده قانون اساسی و قوانین متمم آن بخش های متعدد کارمندان عرصه فرهنگ، سازمان های اجتماعی اختصاصی شان را بمنظور دفاع از حقوق قانونی و رشد استعداد های مسلکی شان نیز تاسیس نموده بودند. انجمن نویسندگان افغانستان، اتحادیه هنرمندان افغانستان، اتحادیه ژورنالستان افغانستان، انجمن حقوقدانان افغانستان از جمله چنین سازمانهای اجتماعی بودند که در مرکز و ولایات افغانستان ساختارهای خویش را تاسیس و مقامات رهبری شان را انتخاب نموده بودند. این سازمانها نه تنها در استقامت احقاق حقوق اعضای شان؛ بلکه در امر ایجاد سهولت های کاری و تربیت نسل جوان درین عرصه ها، فعالیت های پرثمری را انجام میدادند.

7.3: شورای عالی علما و روحانیون افغانستان

افغانستان کشوریست که اکثریت قریب به اتفاق ساکنین آن مسلمان اند. هیچ اندیشه خرد ورز سیاسی نمیتواند و نباید به این واقعیت کشور ما کم توجهی نماید. اندیشه سیاسی مصالحه ملی و سیاست های مبتنی بر این اندیشه ارج عظیمی به این واقعیت میگذاشت و میگذارد. مبتنی بر همین اصل در ماده دوم قانون اساسی جمهوری افغانستان تاکید گردیده بود که: «دین افغانستان دین مقدس اسلام است. در جمهوری افغانستان هیچ قانون نمی تواند مناقض اساسات دین مقدس اسلام و دیگر ارزشهای مندرج این قانون اساسی باشد». چنین حکم بزرگ، در برابر کارکنان این عرصه؛ یعنی علمای دینی و روحانیون افغانستان، وظایف و مسوولیت های بزرگی را قرار داده و متناسب به آن حقوقی را نیز به آنان مرعی میداشت. برای انجام این امر اجتماعی، افزون بر وزارت شئون اسلامی که یک نهاد دولتی بود، علما و روحانیون افغانستان نهاد اجتماعی شان را که بنام «شورای عالی علما و روحانیون افغانستان» نامیده میشد، کیفیت نوین بخشیده، خارج از تاثیرات دولت به فعالیت پرداختند. این سازمان اجتماعی افزون بر شورای مرکزی، در شهر کابل و در سطح مراکز ولایات افغانستان، توانسته بودند شوراهای خویش را تشکیل نمایند

8.3: سازمان سراسری زنان افغانستان

با انفاذ قانون اساسی جمهوری افغانستان، سازمان دموکراتیک زنان افغانستان که در جنب حزب دموکراتیک خلق افغانستان و تحت رهبری این حزب فعالیت مینمود، بعد از اعلان مشی مصالحه ملی، مانند سایر سازمانهای اجتماعی دیگر امکان یافت تا از چنبر تسلط آن حزب رهایی یافته، توأم با تغییر کیفی بنیادهای ساختاری خویش، نام سازمان سرتاسری زنان افغانستان را برگزیند و مطابق به معیارهای مدنی فعالیت خویش را تنظیم نماید.

9.3: سازمان سراسری جوانان افغانستان

جوانان بخش قابل ملاحظه جامعه را - با مختصات قابل اهمیت منحصر به خویش - تشکیل میدهند که ظرفیت های عظیم اثر گذاری بر زندگی اجتماعی - اقتصادی دارند. این مسئله خود ضرورت انسجام آنان را در سازمان اجتماعی اختصاصی شان مطرح مینماید تا این سازمان با در نظر داشت حقوق و مکلفیت های جوانان استعدادهای و انرژی آنان را استقامت مطلوب ببخشد. با در نظر داشت این مهم، بخش پیش آهنگ از نسل جوان کشور، سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان را در جنب ح. د. خ. ا بنیان گذاشتند که این سازمان اجتماعی نیز بعد از انتقال قدرت دولتی به این حزب، به سازمان نیرومند سرتاسری کشور، مبدل گردید. سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان بعد از اعلام سیاست مصالحه ملی و طی پروسه تعمیل

و غنامندی اندیشه یی این سیاست بود که توانست از استیلای اندیشه یی، سیاسی و تشکیلاتی ح. د. خ. ا آزاد و با تغییرات کیفی مرامی و تشکیلاتی، نام سازمان سراسری جوانان افغانستان را انتخاب و توأم با ابتکار و انرژی بیشتر از پیش، در مسیر اصلی اهداف اجتماعی خویش فعالیت نماید.

توضیحات فوق که بیان فشرده تلاش های آغازین، جهت تنظیم نظام اجتماعی از دیدگاه اندیشه سیاسی مصالحه ملی است، خود مؤید آنست که تنظیم نظام اجتماعی مبتنی بر این اندیشه، بدون ذهنیگری متکی بر واقعیت های موجود در ساختار اجتماعی و اعتراف به سهم و نقش این واقعیت ها در نظام اجتماعی - اقتصادی کشور صورت گرفته است. بدین ملحوظ به نقش و سهم هریک از:

- . افراد به مثابه نخستین واحد ساختاری جامعه؛
- . گروه های سیاسی شامل کادر دولتی و احزاب سیاسی اپوزسیون؛
- . گروه های اتمیکی اعم از ملیت ها و اقوام و قبایل ساکن کشور؛
- . اقشار و لایه های اجتماعی شامل کارگران و کارمندان عرصه های مختلف تولیدی، فرهنگی و اداری در بخش های دولتی و خصوصی؛

- دهقانان و زمینداران؛

- تاجران و سرمایه‌گذاران خصوصی و پیشه‌وران؛

- زنان و جوانان؛

توجه صورت گرفته، طی سیستم حقوقی جامعه، حقوق و مکلفیت‌های آنان بـمـثـابـه اجزای مرتبط به هم یک ساختار واحد اجتماعی - اقتصادی تعریف گردیده است، که بر اساس این سیستم حقوقی، آزادی و قدرت در هر سطحی از ساختار مذکور، توأم با حقوق و مکلفیت‌های آنان، متعادل ساخته شده و اساسات ساختاری جامعه مدنی را بنیان گذاشته‌اند.

درسنامه شماره بیست و یکم:

اندیشه سیاسی مصالحه ملی و نظام اقتصادی

(قسمت اول)

نظام اقتصادی مجموعه از نهادهای اقتصادی جامعه و عناصر متشکله آنهاست که روابط و عملکرد آنان بر مبنی یک اندیشه اقتصادی - سیاسی و مبانی حقوقی مبتنی بر این اندیشه، در یک ساختار (دستگاه) واحد و بهم مرتبط، چنان انتظام بخشیده شوند که عملکرد ارگانیک این دستگاه را در استقامت معینی سوق دهند و بر آن نظارت نمایند؛ تا تولید و خدمات را از لحاظ کمیت و کیفیت با نیازها و یا بهره وری هرچه بیشتر، متعادل سازند.

بنابراین هر نظام اقتصادی نه تنها دارای ساختار معین، عملکرد و اهداف مشخص؛ بلکه دارای مبانی فکری و اندیشه بی خویش نیز می باشند که این مبانی اندیشه بی؛ ساختار، عملکرد و اهداف آن نظام را توجیه و توضیح مینماید. بنیادهای

اندیشه‌ی مؤثر در شکل و سمندهی نظام اقتصادی می باید از قانونمندی تکامل اجتماعی و سطح رشد اقتصادی - اجتماعی جامعه؛ همچنان واقعیت های موجود و اثرگذار (داخلی و خارجی)، الهام گرفته باشد.

جوامع مختلف بشری در بستر تغییر و تکامل اقتصادی - اجتماعی شان با وجود برخی مختصات متفاوت تمدنی و حتی جزئیات منحصر به فرد شان، پنج مرحله: شیوه تولید متکی بر اقتصاد طبیعی، شیوه تولید متکی بر اقتصاد شسانی، شیوه تولید متکی بر اقتصاد زراعتی، شیوه تولید متکی بر اقتصاد زراعتی و صنعتی و شیوه تولید متکی بر اقتصاد زراعتی، صنعتی و تجارتی را از سرگذشتانده و یا در یکی از همین مراحل قرار دارند .

اینک جوامع دارای پیشرفته ترین نظامهای اقتصادی؛ با نقش روبه تزاید علم و تخنیک و در نتیجه بکار برد افزارهای خودکار و هوشمند، کمپیوتر و انترنت درپروسه تولید، توزیع و یا مبادله؛ ساختارها و عناصر متشکله، همچنان طرز و سرعت عمل نهادهای اقتصادی، ویژه گی های ماهیوی جدیدی کسب مینمایند که با گسترش و تعمیق هرچه بیشتر ابعاد آن؛ جهان را با پرسش های جدیدی در زمینه نوعی از شیوه تولید و نظام نوین اقتصادی مواجه نموده اند .

مختصات مراحل مذکور مؤید آنند که با تکامل جوامع بشری، ساختار نظام اقتصادی نیز مغلق و پیچیده گردیده، عناصر جدید را شامل و به تدریج از نظام اقتصادی کاملاً بسته

به نظام های اقتصادی پیشرفته مبادله یی تکامل نموده و میدان عمل آنان نیز از اجتماعات بسته و کوچک فراتر رفته، گستره ملی و بین المللی را احتوا نموده اند. تعریف و توضیح مختصر هریک از نظام های بسته و مبادله یی، ما را در امر درک نظام اقتصادی مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی؛ کمک خواهد نمود:

الف. نظام اقتصادی بسته:

نظام مبتدی، ساده و خود کفای اقتصادی بوده که مجتمع های اولیه انسانی برای رفع نیازمندی های شان از محصولات آماده طبیعی استفاده نموده، یا هم به این محصولات قناعت نکرده، ضرورت تولید را درک و خود مهارت های لازم برای تولید اشیای مورد نیاز اولیه شان را کسب نمودند و با استفاده از افزارهای ساده و ابتدایی به تولید پرداختند و آنچه را که تولید میکردند، به همان پیمانه بود که خود مصرف نمایند.

ب. نظام اقتصادی مبادله یی:

با رشد و تکامل جوامع بشری، ارتقای مهارت های حرفوی و ارتقای کیفیت کارافزار، سطح تولید در حدی بیشتر از نیازمندیهای مؤلدين بطور روبه تزاید ارتقا یافته، مازاد تولید و تنوع هرچه بیشتر کالاهای تولیدی را بار آورده و پیوسته افزایش میداد. مازاد مذکور میان مؤلدين کالاهای از هم متفاوت، مبادله می گردیدند. این نظام های اقتصادی، بنام نظام اقتصادی مبادله یی نامیده می شوند. نظام های اقتصادی مبادله یی بنابر برخی

خصوصیات متفاوت، به انواع «نظام اقتصادی مبادله‌ی غیربازار» و «نظام اقتصادی مبادله‌ی بازار» تقسیم می‌گردند.

ب. 1. نظام اقتصادی مبادله‌ی غیربازار:

نظام اقتصادی مبادله‌ی غیربازار نیز بنا بر مختصات متفاوت شان، ناشی از سطح رشد اجتماعی - اقتصادی جامعه، به دو دسته‌ی عنعنوی و سوسیالستی تقسیم می‌گردند.

ب. 1. اول. نظام عنعنوی اقتصادی مبادله‌ی غیربازار:

طی مراحل مبتدی بعد از نظام اقتصادی بسته و توانمندی انسان برای تولید اضافی؛ مؤلدين کالاهای تولیدی اضافه از نیازمندی شان را جهت بدست آوردن کالاهای متنوع مورد نیاز شان با همدیگر مبادله (تبادل جنس به جنس) می‌کردند. چنین نظام اقتصادی را بنام نظام عنعنوی اقتصادی مبادله‌ی غیر بازار یاد مینمایند.

ب. 1. دوم. نظام اقتصادی سوسیالستی:

نوعی از نظامهای اقتصادی جوامع مدرن مبتنی بر مالکیت اجتماعی (دولتی و اشتراکی تعاونی) است که بی توجه به میکانیزم عملکرد بازار آزاد؛ پروسه تولید، توزیع و مصرف از طریق پلان گذاری مرکزی به وسیله دولت سوسیالستی، تنظیم، تعمیل و رهبری می‌گردد.

ب. 2. نظام اقتصادی بازار آزاد:

این نظام اقتصادی به مالکیت خصوصی اتکا و به مکانیزم بازار آزاد جهت ایجاد خود به خودی تعادل میان تولید با بهره‌وری حد اکثر، عدم مداخله دولت و عدم پلان‌گذاری مرکزی درین زمینه، اعتقاد دارد. مفهوم آزادی اقتصادی؛ آزادی حق اشتغال، آزادی استفاده از حق مالکیت، آزادی بازار، آزادی رقابت، آزادی تجارت داخلی و خارجی و آزادی فعالیت بانک‌ها را بیان می‌دارد. مقصود از آزادی در عرصه‌های فوق آزاد بودن در مقابل دولت و دخالت‌های آن است، یا با بیان کلی نفی هر نوع دخالت دولت در امور اقتصادی است.

تجارب زنده جهانی مؤید آن اند که هم نظام سنتی اقتصادی سوسیالستی و هم سرمایه‌داری لیبرال، ماهیتاً نظام‌های اقتصادی بحران‌زا اند. به همین ملحوظ اگر جان می‌ارد کینز نظریه «توسعه بازارهای سازمانیافته سرمایه‌داری» را برای اصلاح نظام سرمایه‌داری لیبرال مطرح و در مواقع بحران، نظام‌های متذکره مغایر خواست ذاتی خود به تعمیم آن مبادرت می‌ورزند و یا اگر جمهوری سوسیالستی چین نیز مغایر ماهیت نظام سوسیالستی به تاسیس «نظام اقتصادی بازار سوسیالستی» مبادرت می‌ورزد، خود مؤید ناگزیری دو گرایش متضاد انتها پسند و اعتراف آنان به ناکارایی مطلق گرایی آنان در کشورهای پیش‌رفته صنعتی است.

با در نظر داشت تجارب فوق‌الذکر کشورهای پیشرفته صنعتی، کشورهای روبه‌انکشاف - منجمله افغانستان - می‌باید با در نظر داشت واقعیت‌های عینی اجتماعی - اقتصادی خویش و

عوامل مؤثر مثبت و منفی منطقی و جهانی، راه دستیابی به رشد و انکشاف اقتصادی خود شان را انتخاب، ماهیت و مختصات ساختاری نظام اقتصادی شان و چگونگی عملکرد عناصر متشکله این نظام را مشخص سازند .

اندیشه سیاسی مصالحه ملی با توجه به دیدگاه فوق و با نقد نظام اقتصادی سنتی مورد نظر حزب دموکراتیک خلق افغانستان، نظام اقتصادی یی را مطرح نمود که با واقعیت های موجود اوضاع و از جمله سطح رشد اقتصادی ـ اجتماعی کشور هماهنگی کامل داشت. اساسات این نظام اقتصادی در قانون اساسی جدید (53) درج و جزئیات آن در سایر قوانین جمهوری افغانستان تسجیل گردید. پروسه انتظام و تعمیل نظام متذکره بوسیله دولت جمهوری افغانستان بین سالهای 1365 ـ 1371 خورشیدی آغاز و ادامه یافت.

ج. نظام اقتصادی مبتنی بر اندیشه مصالحه ملی:

برخورد ایدولوژیک حزب دموکراتیک خلق با واقعیت های جامعه افغانی؛ منجمله واقعیت های اقتصادی و نتیجه گیری های ذهنی خوشبینانه مبتنی بر آن، بزرگترین اشتباه این حزب و یکی از عوامل تشدید و گسترش دامنه جنگ محسوب میگردد. زیرا این حزب با تمایل ماجراجویانه پرش از مراحل طبیعی رشد اجتماعی - اقتصادی، مبنی بر گزینش «راه رشد غیرسرمایه داری» میخواست بر بنیاد حکم ماده هجدهم «اصول اساسی ج. د. ا» به «امحای تمام انواع استثمار» تحقق ببخشد و برای این منظور به اقدامات عجولانه دست زد که زمینه های نیرومندی را برای نارضایتی داخلی و تحریکات خارج مساعد و کشور را بسوی بحران و در نهایت جنگ ویرانگر سوق نمود.

اندیشه سیاسی مصالحه ملی، هماهنگ با ماهیت دستگاه سیاسی و نظام اجتماعی پیشنهادی خویش، نظام اقتصادی مورد نظر خویش را بادر نظر داشت تامین تعادل، سازگاری و همزیستی میان تمام عناصر اقتصادی (داخلی و خارجی) مطرح و انسجام بخشید که این عناصر بطور عینی وجود داشته و میتوانستند نقش شان را جهت رفع بحران موجود، تامین ثبات و همچنان رشد و انکشاف اقتصادی ایفا نمایند .

اندیشه مصالحه ملی معتقد بود و معتقد است که در صورت انتظام ارشادی نظام اقتصادی مبتنی بر احترام به آزادی اقتصادی، ایجاد فضای معقول برای عملکرد میکانیزم بازار،

رعایت اصول افزایش کمیت و بهبود کیفیت تولید (تقسیم و تخصصی ساختن کار، بهبود کیفیت و مؤثریت افزار کار، تحریک مؤثر و معقول انگیزه رقابت و نفع شخصی)، تقسیم عادلانه ارزش اضافی بر عناصر متشکله عوامل تولید (نیروی کار، حجم مجموعی سرمایه که جهت خرید افزارکار؛ کرایه کارگاه و سایر ضرورت های پروسه تولید بکار میروند و مدیریت جریان تولید)، تشخیص جواب معقول به سه سوال اساسی اقتصادی (کدام کالاها تولید شوند؟، این کالاها چگونه تولید شوند؟، تقاضا کنندگان کالاهای مذکور چی کسانی اند؟) و پلان گذاری - بخصوص پلانگذاری پروژه های بزرگ زیربنایی - رشد و انکشاف اقتصادی؛ نظام اقتصادی کارایی انسجام می یابد که از تعادل درونی میان عناصر متشکله برخوردار بوده و باعث افزایش سطح تولید، ازدیاد سرمایه و کاهش سطح فقر در کشور می گردد.

با در نظر داشت اصول فوق و تعریف نظام اقتصادی، در جمهوری افغانستان مجموعه منسجم از نهادها و ارزش های حقوقی انتظام اقتصادی مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی ایجاد گردید که بر چگونگی تحقق تعادل میان عناصر و روند های اقتصادی، نظارت نمایند.

مطابق به مقدمه قانون اساسی مذکور «اعمار مجدد و رشد متوازن اقتصادی، اجتماعی و ارتقای سطح زندگی مردم» بحیث اهداف سیاست اقتصادی دولت جمهور افغانستان تعیین گردید. برای دستیابی به اهداف متذکره قانون اساسی جمهوری افغانستان تصریح مینماید که:

- ماده هجدهم: «دولت سیاست اقتصادی را که هدف آن بسیج و بکار بردن تمام منابع کشور بخاطر رفع عقب ماندگی، ارتقای سطح زندگی مردم، تکامل ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه می باشد، عملی مینماید و به این منظور پلانهای انکشاف اقتصادی و اجتماعی را تنظیم و تطبیق میکند» .

- انواع مالکیت در کشور تثبیت و از تعرض مصون خوانده شده و مورد حمایت دولت قرار گرفت. درین زمینه در ماده نهم قانون اساسی آمده است: «ملکیت در جمهوری افغانستان به اشکال دولتی، مختلط، کوپراتیفی، اوقاف، خصوصی، شخصی و ملکیت سازمانهای سیاسی و اجتماعی وجود دارد. ملکیت از تعرض مصون است. دولت از تمام انواع ملکیت قانونی حمایت میکند». بر بنیاد همین حکم قانون اساسی تمام دارایی های منقول و غیر منقول افراد و اشخاص حقیقی و حکمی که در جریان سالهای 1357 - 1368 از جانب دولت ضبط و یا تحت تامین قرار گرفته بودند؛ بدون هیچگونه قید و شرطی به مالکین و یا وکلای قانونی شان بازگردانیده شدند.

افزون بر آن در قانون اساسی جدید با تعیین حد و مرز ملکیت های دولتی، زمینه های گسترده یی قانونی برای تشبث و فعالیت آزاد سایر انواع سرمایه نیز مساعد ساخته شد :

- ماده بیستم قانون اساسی: «در جمهوری افغانستان منابع زیر زمینی، جنگل ها، چراگاه ها، معادن، منابع اساسی انرژی، آبدات تاریخی، تاسیسات رادیو و تلویزیون، تاسیسات مخابراتی،

بندهای بزرگ، بنادر و خطوط مواصلاتی از جمله ملکیت های دولت می باشد. سرمایه گذاری بخش خصوصی جهت استفاده از جنگل ها، چراگاه ها، منابع انرژی، معادن و خرید و فروش وسایل مخابراتی، طبق قانون مجاز است. در جمهوری افغانستان در کنار بانک ها، بیمه و ترانسپورت هوایی دولتی، ایجاد بانک های سهامی، بیمه و ترانسپورت هوایی مختلط و ترانسپورت زمینی خصوصی و مختلط طبق قانون مجاز است. در جمهوری افغانستان فعالیت نمایندگی بانک ها و موسسات بیمه خارجی طبق قانون مجاز است».

- ماده بیست و یکم قانون اساسی: «دولت در امر تقویه و گسترش کوپراتیف ها مساعدت کرده، اشتراک داوطلبانه مردم را در آن تشویق میکند.»

- ماده بیست و دوم: «دولت فعالیت انفرادی پیشه وران را حمایت نموده در امر ارتقای سطح مهارت حرفوی پیشه وران، تامین وسایل کار، مواد خام و فروش محصولات شان کمک های همه جانبه مبذول میدارد.»

- ماده بیست و سوم قانون اساسی: «دولت بمنظور احیا و انکشاف زراعت، کمک های متمم زراعتی را به دهقانان و زمین داران انجام میدهد و در ایجاد فارم های زراعتی و میکانیزه مختلط و خصوصی و آبادی زمین های بکر و بایر مساعدت مؤثر می نماید.»

- ماده بیست و چهارم: «دولت برای کوچیان و مالداران امکان استفاده از چراگاه ها را طبق قانون تضمین نموده جهت ایجاد شرایط مساعد برای رشد مالداري، فروش محصولات، بهبود شرایط اقتصادی، اجتماعی و معیشتی آنها مساعدت مینماید.»

- ماده بیست و پنجم قانون اساسی: «دولت مصوونیت سرمایه گذاری خصوصی را به منظور انکشاف اقتصاد ملی تضمین نموده اشتراک سرمایه داران ملی را در انکشاف صنایع، تجارت، ساختمان، ترانسپورت، زراعت و عرصه های خدمات طبق قانون تشویق و حمایه میکند. دولت مناسبات سودمند و همه جانبه را با متشبثان خصوصی توسعه داده و از سکتور خصوصی در مقابل رقابت با سرمایه خارجی حمایه میکند و حین تنظیم سیاست مالی، کریدتی، گمرکی و قیم، منافع سکتور خصوصی را طبق قانون در نظر میگیرد.»

- ماده بیست و هفتم قانون اساسی: «دولت به منظور رشد اقتصاد ملی سرمایه گذاری خارجی را در جمهوری افغانستان طبق قانون تشویق می نماید.»

سرانجام در ماده بیست و نهم تسجیل گردیده است که:
«حق وراثت ملکیت طبق شرعیت اسلام توسط قانون تنظیم میگردد.»

با در نظر داشت ارزشهای فوق الذکر قانون اساسی جمهوری افغانستان، سیستم جدید حقوقی تدوین، تصویب و نافذ

گردید. درین ارتباط قانون سرمایه گذاریهای خصوصی، قانون کار، قانون حقوق و مکلفیت های کارکنان و کافرمایان، قانون بانک ها، قانون تجارت، قانون اتاق های تجارت، قانون گمرکات، قانون کوپراتیف ها، قانون زمینداری، قانون تنظیم مناسبات ارضی، قانون آب، قانون آباد کردن اراضی بکر به وسیله سرمایه های خصوصی، قانون امتیازات معلولین و بازماندگان شهدا، قانون مهاجرین و عودت کنندگان، قانون ممنوعیت کشت و قاچاق مواد مخدر و ... نافذ و مورد تطبیق قرار گرفت.

سیاست های اقتصادی حزب نیز بعد از اعلام سیاست مصالحه ملی در استقامت احکام فوق الذکر قانون اساسی و قوانین متمم آن عیار و در کنگره سرطان 1369 تغییر کیفی یافت. دوکتور نجیب الله رهبر حزب وطن در کنگره مذکور، وضاحت بخشید که: «پیروی از راه رشد غیرسرمایه داری یعنی از ساده ساختن مسایل و رجوع به یک فرضیه تیوریک اثبات نشده درباره طفره رفتن از یک یا چند مرحله رشد طبیعی جامعه. تعیین این هدف نه از تحلیل عینی جامعه؛ بلکه از فورمول های جزمی تیوریک بیگانه ناشی شد. اثرات سوء تفکر ناقص حزب در باره مسئله رشد پس از آن ظاهر گردید که قدرت سیاسی را در دست گرفت. قایل شدن رجحان به رشد سکتور دولتی و نادیده گرفتن نقش واقعی سکتور خصوصی در حیات اقتصادی، اصلاحات ارضی رادیکال و عجولانه بدون درنظرداشت مؤثریت اقتصادی و نتایج اجتماعی آن، بی توجهی درباره جلب سرمایه گذاری های خارجی، اثرات مصیبت باری را به بار آورد

تفکر جدید حزب ما بر اساس حکم رشد طبیعی تاریخی جامعه و نه طفره رفتن از آن اتکا دارد. مسئله که از لحاظ اقتصادی در برابر ما مطرح است اینست که چگونه میتوانیم مکانیزم مؤثر اقتصادی را به منظور جلب انواع مختلف سرمایه‌ها در کشور بسوی فعالیت مثمر و تامین‌کننده انکشاف سریع اقتصادی و اجتماعی مجدد، ایجاد کنیم و برای این مسئله ما از طریق توسعه اقتصاد بازار و تشبثات آزاد اقتصادی پاسخ می‌گوئیم. با صراحت اعلام می‌داریم که جانبدار انکشاف سریع اقتصادی - اجتماعی در جهت ایجاد یک جامعه مدرن و پیشرفته و سطح بلند رفاه اجتماعی می‌باشیم».

همچنان دوکتور نجیب الله طی همین کنگره در رابطه به مرامنامه حزب وطن وضاحت بخشیدند که این سند: «برخورد جدید حزب را به مسئله مالکیت و همزیستی سیستم‌های مختلف اقتصادی مبتنی بر واقعیت‌های عینی موجود بخاطر رشد و انکشاف اقتصادی - اجتماعی که درگذشته اغلباً نادیده گرفته میشد، بازتاب می‌دهد». بر بنیاد همین برداشت، در بخش اقتصادی مرامنامه حزب وطن - مصوب همین کنگره - تسجیل گردید که: «حزب کلیه نهاد‌های موجود اقتصادی در کشور اعم از دولتی، خصوصی، مختلط و کوپراتیفی را در نظر داشته، از رشد آزاد و هماهنگ آنها بر مبنای میکانیزم بازار آزاد و پلانی‌های ارشادی حمایت می‌کند». همچنان درین مرامنامه، حزب وطن متعهد گردیده تا بخاطر تحقق «حمایت از پلان‌های ارشادی در سکتور دولتی و خصوصی و ارائه مشوره‌ها و تدابیر تشویقی برای سکتور خصوصی، اتخاذ سیاست‌های پولی، مالیاتی و گمرکی

جهت تأمین هماهنگی میان فعالیت رشته های اقتصادی با در نظر داشت منافع مردم»، مبارزه نماید. همچنان بر این اعتقاد تاکید میداشت که: «عمران مجدد افغانستان یک دوره خاص انکشاف اقتصادی- اجتماعی را در برمیگیرد. تحقق عمران مجدد افغانستان مستلزم فعال ساختن همه ظرفیت های اقتصادی داخلی و همه منابع و سرمایه های موجود در کشور و جلب کمکهای بین المللی میباشد».

از تحلیل و تدقیق ارزشهای فوق الذکر مندرج در قانون اساسی جمهوری افغانستان و مرامنامه حزب وطن که هردو وثایق معتبر مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی اند، استنتاج میگردد که:

اول - جمهوری افغانستان بنابر وضعیت ناشی از جنگ به یک «دوره خاص انکشاف اقتصادی - اجتماعی» ضرورت دارد.

دوم - اهداف اقتصادی که درین دوره می باید به آن دست یافت عبارتند از: اعمار مجدد ویرانی های ناشی از جنگ، ارتقای سطح زندگی مردم، رشد متوازن اقتصادی و اجتماعی، رفع عقب ماندگی و سرانجام تکامل ساختار اجتماعی - اقتصادی به یک جامعه مدرن و پیشرفته و سطح بلند رفاه اجتماعی.

سوم - در دوره متذکره و برای دست یابی به اهداف مورد نظر می باید همه ظرفیت های اقتصادی داخلی و همه منابع و سرمایه های موجود در کشور اعم از دولتی، خصوصی، مختلط، کوپراتیفی و ... بکار انداخته شوند، سرمایه گذاری خارجی

تشویق و کمک های بین المللی جلب کردند. به همین منظور دولت زمینه های گسترده قانونی برای فعالیت آزاد انواع سرمایه را مساعد ساخته، مصوونیت تمام انواع ملکیت قانونی را از تعرض تضمین نموده است.

چهارم - با توجه به ماهیت ظرفیت های اقتصادی معطوف دستیابی به اهداف متذکره طی دوره انکشاف اقتصادی - اجتماعی مورد نظر، نظام اقتصادی مختلط را مطرح نموده است که از طریق مشارکت و همزیستی ظرفیت ها و منابع دخیل اقتصادی بر مبنای مکانیزم بازار آزاد و پلان های ارشادی، تاسیس می یابد.

درسنامه شماره بیست و دوم:

اندیشه سیاسی مصالحه ملی و نظام اقتصادی

(قسمت دوم)

جهت درک بهتر نظام اقتصادی مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی، ایجاب مینماید تا درین شماره از درسنامه، آن مختصاتی اندکی توضیح گردند که اندیشه سیاسی متذکره در نظام اقتصادی مورد نظر خویش از مسایل «نظام اقتصادی مختلط»، «همزیستی سیستم های مختلف اقتصادی»، «مشارکت ظرفیت ها و منابع دخیل اقتصادی»، «انتظام ارشادی نظام اقتصادی»، «آزادی اقتصادی» و «سطح بلند رفاه اجتماعی» در نظر دارد.

اول. نظام اقتصادی مختلط:

نظام اقتصادی متشکل از اختلاط عناصر نظامهای سرمایه داری لیبرال و سوسیالستی را نظام های اقتصادی مختلط گویند. چون تناسب و ویژه گیهای اختلاط عناصر متذکره در کشورهای

مختلف با در نظر داشت مختصات وضعیت اقتصادی این کشورها صورت می گیرد؛ بنابراین نظامهای اقتصادی مختلط در کشور های مختلف، مختصات منحصر به خویش را دارند.

چنانچه تاکید گردید که اقتصاد به شدت جنگ زده افغانستان، در آستانه اعلام مشی مصالحه ملی هنوز هم در حالت گذار گاهلانه از شیوه تولید زراعتی به شیوه تولید زراعتی و صنعتی قرار داشت و زراعت غیر میکانیزه هنوز هم بخش بزرگ نیروی انسانی را مصروف ساخته و بخش اعظم تولید و در نتیجه عاید ملی را تدارک مینمود. افزون بر آن تجارت معطوف به صادرات (اکثراً مواد خام، میوه جات خشک و تازه و نباتات طبّی) و واردات (هرنوع کالای مورد نیاز صنعتی، مواد غذایی و ...) بخش قابل توجه فعالیت اقتصادی جامعه را احتوا مینمود. همچنان نمونه های از اقتصاد شبانی - در مثال اقتصاد کوچی ها - اقتصاد پیشه وری ماقبل صنعتی متکی به افزار ساده سنتی و کار دستی - در مثال: قالین بافی، نجاری، معماری، آهنگری، زرگری، حلبی سازی، خیاطی، بوت دوزی، خبازی، شیرینی پزی و ... - همچنان اقتصاد صنعتی (فابریکات دولتی و خصوصی) و زراعت میکانیزه (در مثال فارم های رزاعتی دولتی) بخش کوچک اقتصاد ملی کشور را احتوا مینمود.

از لحاظ مالکیت در آن موقع در کشور ما مالکیت دولتی، خصوصی، مختلط، کوپراتیفی، شخصی (شخصیت های حقیقی: افراد و شخصیت های حکمی: احزاب، سازمانهای اجتماعی و اوقاف) وجود داشت.

چون اندیشهٔ سیاسی و سیاست مصلحهٔ ملی معتقد به کثرت و تعادل ضرور میان عناصر و روند های کثیر در پروسه تکامل اجتماعی - اقتصادی است. بنابراین؛ این اندیشه، نظام اقتصادی مورد نظر خویش را با در نظر داشت واقعیت های فوق الذکر وضعیت اقتصادی - اجتماعی، چنان انتظام بخشید تا بر بحران اقتصادی موجود غلبه نماید. جهت دستیابی به هدف مذکور لازم بود که نه تنها سهم و نقش متعادل هر یک از ظرفیت ها و منابع اقتصادی موجود در پروسه رشد و انکشاف اقتصادی - اجتماعی کشور تامین گردد؛ بلکه با به کاراندازی مؤثر آنان از ورشکستگی و اضمحلال شان جلوگیری و زمینه های رشد و تکامل آنان را بسوی اقتصاد پیشرفته تر مساعد سازد. این امر زمانی ممکن میگردید که همزیستی و مشارکت ظرفیت های اقتصادی موجود در نظام اقتصادی مختلط تامین و به استقامت رشد و انکشاف رهنمون گردند.

دوم. همزیستی ظرفیت های مختلف اقتصادی:

امر همزیستی ظرفیت های اقتصادی در یک نظام مختلط اقتصادی زمانی تامین می گردد که معیارهای حقوقی و ساختار اجرائیوی این نظام به تعادل نسبی میان ظرفیت های مذکور معطوف باشد. در یک نظام اقتصادی مختلط زمانی تعادل نسبی برقرار و همزیستی ممکن میگردد که منابع و فعالیت های اقتصادی میان بخش های مختلف اقتصادی اعم از دولتی، خصوصی، دولتی - خصوصی و کوپراتیفی بر مبنای توان، کارایی و اثر بخشی هریک از آنان بطور «عادلانه»

تقسیم گردد. تقسیم عادلانه منابع و فعالیت ها میان ظرفیت های مختلف اقتصادی در یک نظام مختلط با مشارکت هم صورت می گیرد.

سوم. مشارکت ظرفیت ها و منابع دخیل اقتصادی:

نظام حقوقی مبتنی بر اندیشه مصالحه ملی نظام مبتنی بر دستور، تحمیل و اجبار نیست؛ بادر نظر داشت چنین ارزش بنیادی، اصل ارشاد در نظام اقتصادی مختلط مذکور نه از موضع دستور، تحمیل و اجبار از جانب ظرفیت یا ظرفیت های نیرومند اقتصادی، منجمله دولتی؛ بلکه در مشارکت باهم و با تعهد حفظ منافع مشروع و عادلانه هریک از ظرفیت های موجود در ساختار اقتصادی جامعه، از طریق مذاکره و گفت و گو بین دولت و بخش خصوصی تحقق می یابد. همچنان در حوزه روابط اقتصادی فرا ملی، حفظ و تامین منافع ملی معیار مشارکت بوده و دولت بمثابة ناظر بر رعایت اصول فوق الذکر مشارکت، عمل مینماید.

در جمهوری افغانستان برای تامین مشارکت میان بخش های مختلف اقتصاد ملی در جنب شورای وزیران جمهوری افغانستان، شورای مشورتی اقتصادی تاسیس گردیده بود که در ترکیب اعضای آن عده بی از وزیران مرتبط به بخش های اقتصادی در حکومت، شخصیت های علمی در عرصه علوم اقتصادی و نمایندگان انتخابی اتاقهای تجارت و صنایع مرکز و ولایات، کوپراتیف های دهقانی، اتحادیه ها و انجمن های

تاجران، سرمایه‌گذاران و سایر بخش‌های خصوصی اقتصاد و پیشه‌وران شامل و تحت نظر رئیس انتخابی فعالیت نموده، روی اتخاذ سیاست‌های اقتصادی و تدابیر حمایتی و تشویقی برای نهادهای تولیدی بحث و توافق نموده، از موضع و منافع تاجران، صاحبان صنایع، مالکین وسایل ترانسپورتی، پیشه‌وران و سایر بخش‌های سرمایه‌گذاران و متشبین دولتی، خصوصی، مختلط و کوپراتیفی مشوره‌های لازم و ضرور را به دولت، ارائه می‌داشت که طبعاً دفاع متعادل از منافع بخش‌های مختلف اقتصاد ملی را حاوی می‌بودند.

چهارم- انتظام ارشادی نظام اقتصادی:

رشد و انکشاف متعادل ظرفیت‌های اقتصادی متذکره - که هریک بخشی از اقتصاد ملی اند - و سوق آنان به سوی اقتصاد پیشرفته، بدون حمایت و رهنمایی هریک از آنان از جانب یک ارگان با صلاحیت و ملی ممکن نیست؛ این ارگان بجز دولت ملی نمیتواند باشد. بنابراین دولت می‌باید این نظام اقتصادی مختلط را ارشاد و بسوی رشد و انکشاف، طوری رهنمایی کند که تعادل نسبی میان عناصر رشد یابنده این نظام و ثبات آنرا در پروسه رشد و تکامل مورد نظر حفظ نماید. مفهوم «ارشاد» به نظام اقتصادی مختلط متذکره، مختصات جدید می‌بخشد.

ارشاد در لغت «به راه حق و به راه درست رهنمایی کردن» معنی دارد و در اقتصاد به طرق سیاست‌گذاری جهت هدایت

اقتصادملی با بکارگیری برخی تدابیر و اجرای پلانهای انکشافی سمتهنده و تشویقی، اطلاق میگردد که باعث رشد آزاد و هماهنگ نهادهای اقتصادی دولتی، خصوصی، مختلط و کوپراتیفی گردیده، بیگاری را کاهش دهد و تکانه هایی را به مقصد رونق اقتصادی ایجاد نماید. بنابر مشخصه ارشادی نظام اقتصادی اولویت های رشد و انکشاف اقتصادی بخش های مختلف شامل پلانهای اقتصادی گردیده و شیوه های تشویقی را نیز مرعی میداشت. بر همین مبنا اهدای قرضه های طویل المدت دولتی به دهقانان، کوپراتیف ها و پیشه وران بمنظور دسترسی به افزار پیشرفته کار و در نتیجه تولید بهتر و بیشتر، خریداری محصولات اضافی آنان به قیمت ثابت و یا بازاریابی برای فروش این محصولات، تعمیل میگردد. پلانهای که تدابیر اقتصادی را به سوی اهداف ارشادی استقامت داده، آنان را مشخص ساخته، افزار تعمیل آنها تدارک و اجرای آن را زمان بندی مینمایند، پلان های ارشادی خوانده میشوند.

افزون بر آن به منظور حمایت از تولیدات داخلی و جلوگیری از ورود کالاهای بی کیفیت و مغایر معیارهای صحی، دولت تعرفه های حمایتی و ارشادی را بر واردات کالاهای خارجی وضع و تعمیل مینماید.

پنجم. آزادی اقتصادی:

انسان نه تنها عالی ترین محصول تکامل پروسه خلقت (اشرف المخلوقات)، بلکه موجود اجتماعی نیز است. بنابراین،

چنانکه حد و حصر گستره «حق طبیعی آزادی» انسانها را - بحیث جزیی در پروسه خلقت - قوانین عینی طبیعی تعیین مینماید؛ حد و حصر «حق آزادی اجتماعی» او را - بحیث عضو از جامعه - نیز می باید قوانین عینی تکامل جامعه معین سازد. این بدان معنی است که مفهوم «آزادی انسان» معطوف به «حق طبیعی» و هم «حق اجتماعی» او، آزادی مطلق و بی حد و حصر نیست. پس آزادی اقتصادی انسان نیز بمثابة بخشی از «حق آزادی» او نیز نباید آزادی بی حد و حصر باشد. آنانیکه در امر روابط اقتصادی - اجتماعی انسان، معتقد اند که «انسان گرگ انسان است»، نتوانسته و یا نخواستند به سطح عالی از درک ماهیت انسان و جامعه برسند و هنوز هم در محدوده درک «گرگ» از انسان و «جنگل» از جامعه، دست و پا میزنند. بنابراین حق آزادی اقتصادی هر فرد در جامعه نباید حق مماثل سایر افراد جامعه را نادیده گرفته، متضرر سازد.

مطابق بر توضیحات فوق در نظام اقتصادی مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی هر فرد افغان از حق قانونی آزادی اقتصادی؛ یعنی از حق اشتغال (حق انتخاب آزاد نوع، زمان، مدت و محل شغل) و از حق مالکیت (حق مالکیت بر دارایی و درآمد با در نظر داشت حق مصوونیت دارایی، حق آزادی در مصرف و یا بهره برداری از آن، حق به ارث گذاشتن و همچنان ارث بردن آن) برخوردار است؛ همچنان که دولت حق ندارد و نباید سایر حقوق و آزادی های قانونی افراد جامعه را تحدید نماید، نمیتواند و نباید آزادی اقتصادی قانونی آنان را تهدید و یا محدود سازد؛ بلکه دولت بادر نظر داشت حقوق و مکلفیت های

قانونی انسان - بمثابة عضو جامعه - موظف است که مبتنی بر سیستم حقوقی ناشی از قانونمندی های عینی تکامل جامعه، در گستره داخلی مناسبات اقتصادی صرف بر حد و مرز آزادی متقابل اقتصادی افراد جامعه (مجموع شخصیت های حقیقی و حکمی که در پروسه تولید، توزیع و مصرف دخیل اند) و در مناسبات و روابط اقتصادی با خارج، جهت حفظ منافع ملی نظارت نموده تا بدین طریق تعادل نظام اقتصادی و ثبات آن را حفظ نماید.

از توضیحات فوق میتوان استنباط نمود که اندیشه مصالحه ملی مخالف نظام اقتصادی بازار آزاد سنتی بوده و معتقد است که ادعای لیبرالیزم اقتصادی مبنی بر آزادی مطلق وعدم مداخله دولت در بازار، ادعای فریبنده بیش نیست. مکتب اقتصادی مذکور تحت پوشش این ادعا تلاش نموده و می نماید که با نفی دولت از موضع و موقف نظارت کننده، آن را در موضع و موقف نظاره کننده غارت ضعفا به وسیله اقویا در بازار و در نهایت به افزاری در خدمت منافع بزرگ سرمایه ها مبدل سازد. زیرا تراکم سرمایه خود باعث تراکم قدرت گردیده که این قدرت نه تنها در رقابت های نابرابر اقتصادی؛ بلکه در انحصار یک قطبی و یا چند قطبی بازار، از میان برداشتن زمینه های رقابت و یا محدود ساختن آن بکار گرفته شده، خود به وسیله ناقض آزادی اقتصادی مبدل میگردد. همچنان تجربه گسترده کشورهای دارای نظام اقتصادی لیبرال، مؤید این حقیقت اند که سرمایه هایی از پروسه رقابت سر بلند نموده و به بزرگ سرمایه ها مبدل گردیده اند که به نفع خویش از دولت استفاده افزاری

نموده و مینمایند. وضعیت کنونی افغانستان و غارت دارایی های عامه به وسیله حلقات حاکم دولتی و حواریون آنان نه تنها مؤید این حقیقت است؛ بلکه سیاست اقتصادی بازار آزاد، بازار افغانستان را نیز به افزار غارت و چپاول بوسیله آنان مبدل ساخته است.

ششم- سطح بلند رفاه اجتماعی:

تعادل نظام اجتماعی و ثبات آن حفظ نمی گردد تا اینکه افراد جامعه به امکان حد لازم «رفاه» دست نیابند. رفاه حالتیست فردی که می باید طی روابط اجتماعی - اقتصادی، در نتیجه توزیع معقول و عادلانه ارزشهای مادی و معنوی میان افراد جامعه برقرار و در نتیجه حد اقل نیازمندیهای لازمی و ضروری (معیشتی، جسمی و روانی) افراد جامعه تامین گردد.

در توضیحات فوق مفهوم «حد اقل نیازمندیهای لازمی و ضروری»، مفهوم نسبی است که متناسب با پروسه رشد و انکشاف اجتماعی - اقتصادی یک جامعه مدرن، حدود و محتوی آنان نیز گسترش یافته و غنا کسب مینمایند. همچنان تذکار رفع نیازمندیهای معیشتی، جسمی و روانی افراد جامعه، در تعریف مفهوم رفاه، خود مؤید آن است که «رفاه» دارای ابعاد مختلف؛ چون: رفاه اقتصادی (تامین حد اقل معیشت از طریق تامین اشتغال، تدارک سرپناه، حمایت اقتصادی از معیوبین، معلولین، اطفال بی سرپرست، کهن سالان و سایر افراد و اقشار آسیب پذیر جامعه در برابر فقر و بیماری)، رفاه سیاسی (تامین و تضمین

امنیت سیاسی افراد جامعه در یک نظام سیاسی کثرت‌گرا و تدارک‌زمینه‌های مشارکت عمومی افراد جامعه در روند سیاسی)، رفاه اجتماعی (تدارک و توسعه روابط و مناسبات سالم میان افراد و گروه‌های اجتماعی، حفظ خانواده و حمایت از حریم آن، حمایت از حقوق مدنی افراد و گروه‌های اجتماعی آسیب‌پذیر و اقلیت‌ها در پروسه روابط و مناسبات اجتماعی)، بُعد حقوقی رفاه (تسوید، تصویب و انفاذ قانون اساسی و سایر قوانین متمم مدنی مربوط به آن، جهت تسجیل ارزش‌های رفاه فردی و اجتماعی و قبول و انفاذ قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی مانند حقوق بشر، حقوق کودکان، زنان، مادران و کودکان بی‌سرپرست و سایر گروه‌های اجتماعی) و بُعد امنیتی رفاه (حفظ امنیت جان و مال مردم از انواع خطرات ناشی از جنگ، تجاوز و غارتگری).

باید گفت که ارزشهای مادی و معنوی مورد نیاز و متضمن تامین «سطح بلند رفاه اجتماعی» و توزیع مطلوب این ارزشها، بوسیله خود این افراد در چارچوب نظام اجتماعی معین، صورت می‌گیرد. این نظام اجتماعی - که متشکل از ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مختص به خود منجمله دولت است - بنام «جامعه رفاه» یاد می‌گردد. باید گفت که در نظام اجتماعی - اقتصادی جامعه رفاه مورد نظر حزب وطن؛ فرد، فرد از جامعه، با در نظرداشت استعداد ذهنی، توانایی جسمی و امکانات افزاری‌شان، بمثابه شخصیت‌های تعریف شده حقوقی، در پروسه تدارک و تولید نعمات مادی و معنوی مورد نیاز، سهم آزادانه گرفته و دولت صرف مسوولیت

قانونی سازماندهی پروسه تولید و توزیع را مبتنی بر اصول انتظام ارشادی نظام اقتصادی و احترام به آزادی فردی، بعهده دارد. پس دولت بمثابة نهاد سیاسی مسوول سازماندهی امور فوق، مؤظف است نیرو و استعداد افراد جامعه را تحریک و سازماندهی نموده و بکار اندازد تا در نتیجه امکاناتی تدارک و توزیع گردند که «حد اقل نیازمندی های ضروری» افراد جامعه را رفع، رفاه آنان را تامین و تداوم آن را تضمین نمایند. با بیان ساده میتوان گفت که در جامعه رفاه؛ به هر فرد، هر خانواده و در مجموع به تمام جامعه امکان فراهم میگردد تا با در نظرداشت سطح رشد اجتماعی - اقتصادی جامعه، نیاز های ضروری شان تامین شده بتوانند.

مجموع ارزشهای جامعه رفاه از طریق نظام حقوقی مختص به خود، تعریف و تسجیل می شود. این نظام حقوقی بوسیله دولت تضمین، از طریق نهاد های جامعه مدنی حمایت و توسط مجموع افراد و تمامی نهادهای جامعه، منجمله خود دولت، رعایت میگردد. به همین ملحوظ وجود و حضور ساختارهای جامعه مدنی - بمثابة افزار مدافع و حامی ارزشهای جامعه رفاه - جز لازمی و انفکاک ناپذیر جامعه رفاه محسوب میگردد.

جامعه مدنی مجموع ساختارهای اجتماعی قانونی و مستقل از دولت اند، مانند؛ اتحادیه های صنفی، سازمانهای اجتماعی جوانان، زنان، کهنسالان، انجمن های فرهنگی، اپوسیون سیاسی دولت، همچنان ساختارهای مدافع حقوق بشری و رسانه های گروهی و غیره. این نهاد ها از یک طرف

نقش‌شان را در امر جمع‌آوری، تنظیم و فومولبندی خواست‌ها و دیدگاه‌های بخش‌های متعدد جامعه ایفا نموده و از طرف دیگر این خواست‌ها و دیدگاه‌ها را حمایت و دفاع نموده، جهت رعایت و تعمیم در تصامیم و عملکرد نظام سیاسی و اجتماعی منجمله دولت، به نظام مذکور انعکاس داده و از چگونگی تعمیم آنان بمثابه گروه‌های اجتماعی فشار، نظارت غیردولتی بعمل می‌آورند. بدین طریق ساختارهای جامعه مدنی اصل مشارکت مؤثر احاد و افراد جامعه را در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی تامین مینمایند. این خصوصیت «جامعه رفاه» را از «دولت رفاه» در دو مشخصه ذیل متمایز می‌سازد:

. دولت رفاه به اصل مشارکت مردم در پروسه تدارک امکانات مادی «رفاه»، توجه نداشته؛ بلکه این امکانات را از منابع عایداتی دیگری - مثلاً نفت - بدست آورده و یک قسمت آن را برای رفع حد اقل نیازمندی‌های معیشتی افراد جامعه، به آنان توزیع مینماید .

. دولت رفاه به حضور و نقش ساختارهای جامعه مدنی و در نتیجه به اثرگذاری مردم بر پروسه تصمیم‌گیری‌های سیاسی و تعمیم آن معتقد نبوده، خود بمثابه ساختار سیاسی «کل اختیار غیر مسوول»، عمل نموده آزادی‌های فردی را مورد تحدید و تهدید قرار میدهد.

نمونه‌های دولت‌های رفاه را میتوان در برخی از کشورهای نفت خیز عربی، مشخص ساخت.

لازم است این مسئله نیز تذکار گردد؛ همانطوریکه مدل های موجود جامعه رفاه در کشورهای مختلف، باوجود مشابهت های عام انتظامی، مختصات متفاوت از همدیگر را دارند و هیچیک از این نظام ها کاپی مدل دیگری محسوب نمی گردند، جامعه رفاه مورد توجه حزب وطن - که دستیابی به آن هدف دورنمایی (استراتژیک) این حزب محسوب میگردد - با در نظرداشت مختصات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، سطح رشد و امکانات کنونی کشور مطرح گردیده که صرف میتواند مدل افغانی جامعه رفاه محسوب گردد.

درسنامه شماره بیست و سوم:

فرهنگ و اهمیت توجه به آن در انتظام اندیشه و تعیین اهداف نیروهای سیاسی

(قسمت اول)

قبل از بررسی مسئله اهمیت توجه به فرهنگ جامعه در انتظام اندیشه و تعیین اهداف نیروهای سیاسی، ضرور است تا پیرامون تعریف و برخی مختصات شکلگیری فرهنگ و اثرات آن بر جامعه توضیحات مختصری ارائه گردد:

مفهوم فرهنگ، مجموع آن فرآورده های مادی و معنوی را افاده مینماید که در امتداد تاریخ بشری و در نتیجه کاربرد نیروی جسمی و ذهنی انسان و جامعه - نه طبیعت بطور کل - شکل گرفته و محتوی پذیرفته اند. بنابراین مفهوم فرهنگ تمام دست آورد های فنی، تخنیکی، علمی، هنری، ارزش های حقوقی، ساختارهای اجتماعی و سیاسی، اعتقادات، عادات،

آداب، رسوم و سنن را احتوا مینماید. بدین ملحوظ هم است که آن را به فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی تقسیم نموده اند.

فرهنگ مادی: مجموع فرآورده های مادی اعم از کارافزارها، نوعیت و مختصات تعمیرات و تاسیسات و سایر اشیا را شامل می گردد که نسل های متعدد انسانی در امتداد تکامل تاریخی خویش ساخته، به کار گرفته، مورد استفاده قرار داده و به ارث گذاشته اند.

فرهنگ معنوی: مجموع فرآورده های معنوی به وسیله انسان در جریان تکامل تاریخی او اعم از علوم، هنرها، زبان وادبیات، اعتقادات، عادات، رسوم، سنن و سایر ارزشهای معنوی جامعه را شامل می گردد.

باید گفت که فرهنگ معنوی و فرهنگ مادی بی ارتباط با همدیگر نبوده؛ بلکه بر همدیگر مؤثر و در همدیگر دخیل اند. رشد، انکشاف، تغییر و تحول یکی بر دیگری اثر گذاشته و از همدیگر اثر می پذیرند. نسل های متعدد کار افزار از ساده ترین و ابتدایی ترین نوع بدوی آن - مثلاً تراشه های سنگی - تا پیچیده ترین و عصری ترین انواع آن - مثلاً سفینه های فضایی - در حقیقت تجسم مادی اندیشه انسانی و ممثل سطح رشد، تکامل و غنای اندیشوی انسان بوده که در نتیجه عملکرد او در امتداد تاریخ حیات اجتماعی اش تبارز یافته اند. همچنان این مسئله که انسان با کدام نسلی از کارافزار مصروف به کار است، خود نشاندهنده سطح رشد، تکامل و غنای انباشت های ذهنی و

توانایی فکری اوست. درین زمینه سطح درک و مهارت های لازمی برای راندن گاوگادی را با سطح درک و مهارت های لازمی جهت هدایت هواپیما و یا سفینه فضایی مقایسه نمائید.

چون فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی در جامعه ایجاد و بکار گرفته میشوند، بنابراین با انسان و جامعه ارتباط دارند. بارزترین مشخصه ارتباط مذکور اینست که تغییر، تحول و غنای فرهنگ مادی و معنوی به نوبه خود باعث رشد، انکشاف، تغییر و تحول انسان و جامعه نیز میگردد. اثر گذاری و اثر پذیری متقابل میان فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی از یک طرف و میان این دو با انسان و جامعه، شبکه پیچیده روابط متقابل را ایجاد مینمایند که درک، تحلیل و استنتاج آن در جوامع مختلف بشری و در مراحل مختلف تکامل تاریخی این جوامع، از اهمیت خارق القاده برخوردار است. نیروهای سیاسی که رهبری جامعه، انتظام و سوق آن را ادعا دارند، بدون درک، تحلیل و استنتاج علمی این واقعیت، در خلا و تاریکی گام برداشته، اشتباهات جبران ناپذیر را باعث و حتی فاجعه می آفرینند. پس لازم است این امر مهم اندکی توضیح گردد.

انسان عنصر اساسی ساختار جامعه و یگانه بازیگر فعال و ایجادگر ارزش های مادی و معنوی در گستره تاریخی حیات اجتماعی محسوب می گردد. اندیشه مشخص، نخستین بار در ذهن فرد معینی جان می گیرد که این فرد در زمان معینی از مرحله تکامل تاریخی جامعه با سطح معینی از رشد فرهنگی آن، زیست دارد. بعد این اندیشه جان یافته در ذهن آن فرد

مشخص انسانی، تراوش نموده، اظهار می شود. گفتاری یا نوشتاری. و سرانجام عمل فردی و یا گروهی را در ایجاد ارزشی - مادی یا معنوی - استقامت میدهد. هر قدر که این ارزش ایجاد شده از فرد به خانواده، از خانواده به طایفه، از طایفه به قبیله، از قبیله به قوم، از قوم به ملت، از ملت به ملت و از ملت به جامعه جهانی و یا هم از فرد به نهضت های گسترده و گسترده تر اجتماعی رسوخ نماید و مورد قبول قرار گیرد، به ارزش فرهنگی دیرپاتر و تاثیرگذارتر مبدل میگردد. بنابراین گسترش نفوذ ارزشهای فرهنگی از فرد و خانواده به مجتمع های بزرگ و بزرگتر بشری، خود پروسه یی است مغلق و پیچیده، توأم با دخالت فکتورهای مساعد و نامساعد؛ ولی زمانیکه این ارزش ها توسط مجتمع های مذکور قبول گردید و پذیرفته شد، به شکل لایه یی از اعتقادات و باورها، در ضمیر ناخودآگاه افراد آن ترسب نموده، نه تنها اندیشه و عمل آنان را سمت داده و استقامت می بخشند؛ بلکه طی جریان عادی تاریخی از نسلی به نسلی انتقال می گردد. این جریان چگونه تداوم می یابد؟:

تاریخ جوامع بشری چیزی نیست جز بیان نتایج تاثیر متقابل اندیشه و عمل انسان و تحلیل و استنتاج آن طی تداوم پروسه تکامل جوامع بشری از یک نسل به نسل دیگر. این تکامل تحقق نمی یافت و نمی یابد اگر نتایج اندیشه و عمل نسل های گذشته به نسل های بعدی به شکل انباشت های فرهنگی به میراث گذاشته نمی شد. میراث فرهنگی، نظام آموزشی جامعه و افراد آن را - از گهواره تا گور - محتوی بخشیده و پروسه انتقال

آن از یک نسل به نسل دیگر، از همان لحظات تولد یک کودک آغاز میگردد و تا مرگ او ادامه می یابد.

کودک در ابتداً از طریق حواس خویش با عناصر متعدد فرهنگ مادی (افزارهای کاری و زینتی، مواد غذایی) موجود در پیرامون خود آشنا می گردد. اشکال، رنگ ها، طعم، رایحه و عملکرد و طرق استفاده از آنان، نخستین بنیادهای برداشت احساسی و ادراکی کودک را شکل داده، به او مفاهیم و معانی مشخص را انتقال می دهند که این مفاهیم و معانی و بیان لفظی آنان (زبان مروج)، نخستین سنگ بناهای انباشت های ذهنی او را تشکیل می دهند. تفاوت پرورش قدرت ذهنی کودکی که در پیرامون خود (محیط خانوادگی و اجتماعی عقب مانده)، نسل های ابتدایی آشیاء، وسایل و کار افزار را با اشکال و رنگ های غیر جالب، عملکرد بدوی و روش های ساده استفاده، مشاهده مینماید، با کودکی که در پیرامون خود (محیط خانوادگی و اجتماعی انکشاف یافته)، نسل های پیشرفته و متکامل آشیاء، کار افزار و وسایل را با اشکال و رنگ های جالب، عملکرد پیچیده و روش های مغلق استفاده، مشاهده مینماید، از همینجا ناشی میگردد. به همین ملحوظ انتخاب سامان بازی و رنگ های آن برای کودکان سنین مختلف، از اهمیت زیاد تربیتی، در رشد و انکشاف ذهنی او برخوردار است.

در قدمه بعدی اطفال طی پروسه رشد عقلی خویش با عناصر از فرهنگ معنوی محیط پیرامون (خانوادگی و اجتماعی) خود؛ چون: عقاید دینی و مذهبی، ارزشهای اخلاقی، سنن،

عنعنات، آداب و رسوم آشنا می گردند، آنها را می پذیرند، پذیرش این بخش از فرهنگ معنوی در شکل عناصر بنیادی شخصیت فرد اجتماعی، طی تمام ایام زندگی او تأثیرات بسزا دارد. یعنی شخصیت فرد انسانی در بستر این برداشت های فرهنگی او، شکل و محتوی می پذیرد که این برداشت ها تمامی اندیشه و عمل او را در طول زندگی اش مایه و تحرک بخشیده و استقامت می دهند. به همین ملحوظ در برنامه های علمی پرورشی و آموزشی کودکان و نوجوانان به پرورش مختصات مثبت فردی و رشد شخصیت شان توجه حد اکثر مبذول میدارند. همین بخش از فرهنگ است که در جوامع سنتی بر ذهنیت و عمل اکثریت افراد جامعه (افراد سنتی)، استیلای بیشتر داشته و بیشتر از همه در برابر تغییر و تحول حساس بوده، جان سختی نشان داده و مقاومت مینماید. حفظ اعتقادات خرافی و تبارز آن در عملکرد افراد «بالغ» جوامع سنتی - حتی عملکرد عده یی زیاد از دارندگان سطوح بلند تحصیلات علمی - از اثرات فوق ناشی میگردد.

مرحله بلوغ عقلانی انسان (با در نظرداشت درجات مختلف استعدادها و دسترسی های متفاوتی او به امکانات و فرصت ها) توأم است با اکتساب علوم و هنرهای متداوله عصر. این بلوغ در اندیشه و عمل شاخص ترین نمونه های انسانی (استعدادها و دارندگان مختصات کاریزماتیک) با ابداعات، اختراعات، نوآوری ها و سنت شکنی های فرهنگی و با تعهد، وقف و قبول فداکاری (بهخصوص در جوامع سنتی) تبارز میابد. این نمونه های شاخص و شاخه های بالنده انسانی که با قبول

فداکاری، تغییر و تحول فرهنگی جامعه و در نتیجه تغییر و تحول جامعه را تداوم قانونمند می‌بخشند، با داشتن مختصات چون: استعداد کافی برای نوآوری، قدرت بالای انتخاب و تصمیم‌گیری، اعتماد به نفس، وسعت و عمق نظر، توانمندی کنترل هیجانات روحی و روانی، دوری از تنگ‌نظری و تعصب، پرهیز از تقلید محض و کورکورانه و آمادگی برای پذیرش خطرهای ناشی از بیان اندیشه‌ها و اقدام به تجارب نو و نه‌راسیدن از اشتباهات در بیان این اندیشه‌ها و در جریان این تجارب، خصلت انعطافیت لازم برای پذیرش تغییر و تحول، استقلال رای و نظر و اعتقاد به آزادی فکر و بیان آن، آموختن از درس‌های گذشته و در نظر داشتن واقعیت‌های حال؛ برخورد عقلانی، تقادانه و توأم با شک علمی به تمام مسایل مطرح در تمامی ابعاد زندگی و دوری از اندیشه‌ها و اعمال خرافاتی؛ باور به محاسبات و تحلیل‌ها جهت پیشبینی و مخالفت با تقدیرگرایی؛ آگاه به حقوق خود و دیگران و معتقد به عدالت و مصمم به مبارزه علیه ظلم و بی‌عدالتی؛ مسوولیت‌پذیری و وظیفه‌شناسی؛ امید به زندگی و خوشبینی به آن؛ جمع‌گرا و معتقد به کار جمعی؛ پرکاری و کم‌حرفی؛ وطن‌دوستی و لذت بردن از خدمت به هموطن و در مجموع خدمت به انسان و در نهایت با داشتن خصلت انضباط‌پذیری و علاقمندی به انتظام امور و قانونیت، نشانه‌های شخصیت توسعه‌یافته اجتماعی را تبارز می‌دهند. اندیشه و عمل این شخصیت‌های بالنده با به حرکت آوردن، سمت‌دهی و سوق‌اندیشه و عمل سایر افراد جامعه، کیفیت انتظام فرهنگی جامعه و در نتیجه کیفیت زندگی اجتماعی - اقتصادی را ارتقا داده،

بنیادهای مادی و معنوی جامعه توسعه یافته را با مختصات ذیل تدارک مینمایند.

جامعه توسعه یافته، جامعه یی است بهرور از: یک نظام آموزشی سیال، پویا، منتقد و مبتکر؛ سطح بلند سواد و دانش عمومی، نظام تولیدی - فرآورده های مادی و معنوی - مجهز با کادرهای متخصص و افزار پیشرفته، با سطح بلند تولید و با شرکت هرچه گسترده افراد جامعه؛ وجود و حضور مؤثر ساختار های جامعه مدنی با مشارکت گسترده افراد جامعه؛ ارتقای نقش دولت بمثابه دستگاه سیاسی با ظرفیت کارگذاری حد اکثر و توأم با انتظام، شفافیت و مسوولیت پذیری در عملکرد آن؛ ارتقای سطح رفاه زیستی، جسمی و روانی افراد جامعه و تامین امنیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنان؛ سطح بلند رعایت و تحقق اصول و ارزشهای مردم سالاری.

باید گفت که در برابر انسان توسعه یافته که با وقف، فداکاری و ازخودگذری، بستر لازم را برای حرکت بسوی جامعه توسعه یافته هموار مینمایند، انسان سنتی قرار دارد. انسان سنتی مختصات متضاد انسان توسعه یافته را توأم با محافظه کاری، ترس از تغییرات و نوآوری را توأم با عصبانیت و خصومت علیه آن تبارز میدهد و باعث حفظ جامعه سنتی با معیارهای بدوی و خرافی آن میگردد.

سرعت سیر تغییر و تحول فرهنگی یک جامعه و در نتیجه سرعت سیر تغییر و تحول خود جامعه، در جوامع سنتی کندتر و

در جوامع توسعه یافته تندتر می باشد. زیرا در جوامع سنتی - مثلاً جامعه قبیله‌ای - ارزش های جا افتاده و نهادینه شده فرهنگی در محیط محدود قبیله به سنن و ارزش های مقدس و هویت بخشنده («نام و نشان») همان قبیله مبدل گردیده و تلاش برای تغییر و تحول آن بدعت و نفی هویت همان قبیله تلقی شده با مقاومت های اجتماعی مواجه میگردد؛ در حالیکه در جوامع توسعه یافته و مدنی تبارز چنین حساسیت ها زمینه گسترده نداشته، بنابراین با مقاومت های گسترده اجتماعی مواجه نمی گردد. باید تذکار نمود که بخش های از فرهنگ معنوی چون اعتقادات، سنن، آداب، رسوم و عادات، بخصوص بخش اعتقادی آن، بیشترین و گسترده ترین حساسیت ها و مقاومت ها را در برابر تغییر و تحول نشان میدهند.

نوآوری های فرهنگی مورد قبول و پذیرش جامعه (بخصوص جامعه سنتی) قرار نمی گیرند تا با معیارهای ارزشهای فرهنگی مورد قبول جامعه مطابقت نداشته باشند. جامعه شناسان اغلباً این معیارها را بطور ذیل مشخص ساخته اند:

1 - دین و مذهب؛

2 - زبان و ادبیات؛

3 - علم و هنر؛

4 - نظام اقتصادی و معیشتی؛

5. مراحل و رویدادهای تاریخی؛

6. مختصات جغرافیایی؛

فرآورده های جدید مادی و معنوی (از جمله ایدولوژی ها، اندیشه ها و اهداف سیاسی و همچنان سیاست های عملی که توسط نیروهای سیاسی مطرح میگردند)، توسط ذهنیت های عامه در کفه معیارهای ارزشی فوق توزین گردیده و در نتیجه تأیید و یا تردید می شوند. این فرآورده ها در صورت مطابقت با معیارهای مذکور، مورد پذیرش جامعه قرار گرفته، ارزش فرهنگی می یابند و در صورت عدم مطابقت مورد بی اعتنایی قرار گرفته و در صورت قرار گرفتن متضاد آن با معیارهای مذکور مورد تردید و حتی انزجار، عصبانیت و هجوم قرار می گیرند. توجه به این عوامل، معیارها و ارزشهای مربوطه آن و برخورد خرد ورزانه به آنان، پیوند احزاب و نهضت های سیاسی را - که برای تغییر و تحول اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه تلاش و مبارزه مینمایند - تحکیم بخشیده حمایت آنان را برای دستیابی به اهداف مطروحه خویش جلب مینمایند. برعکس بی توجهی و برخورد ماجراجویانه با این عوامل و معیارها و ارزشهای مورد نظر آنان، نه تنها این احزاب و نهضت ها را از مردم تجرید نموده، بلکه مورد غضب آنان قرار داده، فاجعه بار می آورد.

با درنظرداشت توضیحات فوق، نیروهای سیاسی با گرایش های متضاد سه گانه (ترقیخواه، محافظه کار و ارتجاعی)

و لایه‌های متعدد هریک از آنان، خاستگاه‌ها و در عین حال پایه‌های اتکایی و استنادی‌شان را هم در نظام اجتماعی، هم در نظام اقتصادی و هم در نظام فرهنگی جامعه دارند. هریک از این نیروها تلاش دارند، در تقابل با نیروهای رقیب، از این استنادها برای دستیابی به اهداف‌شان استفاده نمایند. پس مبارزه این نیروهای متضاد در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، زمانی قانونمند و خردورزانه است که این نیروها با در نظر داشت قانون مذکور و با استناد به پایه‌های اجتماعی خویش، مبارزه سیاسی‌شان را در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سازمان دهند. اینک با توجه به موضوع مورد بحث این فصل، مبارزه متقابل این نیروها را در عرصه فرهنگ، مورد توضیح و تفسیر قرار می‌دهیم:

سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و عملکرد سیاسی درین زمینه بخش عمده‌ای از مبارزه سیاسی است. درک علمی نیروهای سیاسی از نظام کثیرمبته بر وحدت عناصر متضاد و بهم مرتبط فرهنگی و درجه صلابت و سیالیت هریک از این عناصر در برابر امر ضرور تغییر و تحول، همچنان اتخاذ روشهای خردورزانه برخورد با این عناصر و بکاربرد و سوق آنان در مسیر دستیابی به اهداف تاکتیکی و دورنمایی‌شان، از اهمیت خارق‌العاده برخوردار است. هریک از نیروهای خردورز سیاسی با در نظر داشت مواضع و اهداف‌شان، عناصر اتکایی و استنادی خویش را تشخیص و از آن بمثابه بستر دستیابی به اهداف تاکتیکی و دورنمایی‌شان استفاده می‌نمایند؛ افزون بر آن این نیروها تلاش مینمایند سایر ارزشهای فرهنگی جامعه را در

صورت امکان چنان تفسیر و تعبیر نمایند که مؤید و تقویت کننده اثر گذاری سیاسی آنان در ابعاد مختلف حیات اجتماعی - اقتصادی جامعه گردد. بطور مثال دین و مذهب یکی از زمینه های تبارز و معیارهای سنجش ارزشهای فرهنگی است؛ هیچ فرآورده مادی و معنوی نمیتواند در یک جامعه سنتی و مذهبی ارزش فرهنگی کسب و مورد حمایت قرار گیرد که با اصول و ارزشهای دینی همان جامعه متضاد باشد. بنابراین نیروهای سیاسی خردورز با درک این واقعیت اجتماعی تلاش می ورزند هم از اصول و ارزشهای دینی و مذهبی و هم از اندیشه ها و اهداف سیاسی شان تعبیر و تفاسیری را ارائه بدارند که آنها را مألوف همدیگر معرفی نموده و یا قسمی افاده و توضیح نمایند که حد اقل در تضاد و تقابل قرار نگیرند.

حزب وطن نیروی سیاسی خردورز و ترقیخواه است و اندیشه سیاسی این حزب (اندیشه سیاسی مصالحه ملی) بنابر خصلت «وطنی» و «ملی» خود، بر مبانی نهله های ترقیخواهانه فرهنگ افغانی اتکا دارد. توضیح این مسئله را در درسنامه بعدی مرور مینمائیم.

درسنامه شماره بیست و چهارم:

فرهنگ و اهمیت توجه به آن در انتظام اندیشه و تعیین اهداف نیروهای سیاسی

(قسمت دوم)

اندیشه سیاسی مصالحه ملی، اندیشه سیاسی خردورز ملی، ترقیخواه مبتنی بر فلسفه صلح است. این اندیشه به عینیت انتظام کثرت مبتنی بر وحدت اضداد معتقد بوده؛ حرکت، تغییر و تحول را ناشی از عمل و عکس العمل عناصر و روندهای کثیر و متضاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در نظام واحد اجتماعی دانسته با شناخت دقیق علمی از مختصات این عناصر و روندها و جایگاه آنان در نظام اقتصادی - اجتماعی، محتوی و طرز برخورد و چگونگی روابط خویش را با آنها مشخص می سازد. بنابراین حزب وطن با گزینش چنین اندیشه ای بمثابة رهنما فکری - سیاسی خویش، حزب خردورز ملی و ترخواه نمیتواند نسبت به فرهنگ افغانی بی توجه باشد.

چگونگی ارتباط حزب وطن و اندیشه سیاسی مصالحه ملی با فرهنگ افغانی

افغانستان در حال حاضر کشور است سنتی، رو به توسعه و متاثر از بحران ناشی از جنگی که بیش از سه دهه آغاز گردیده و هم اکنون نیز ادامه دارد. این سه مشخصه (سنتی، در حال توسعه و جنگ زده) بر تمامی ابعاد زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه افغانی اثر گذاشته اند. اندیشه سیاسی مصالحه ملی دستگاه افغانی تفکر سیاسی خردورز معطوف به وضع کنونی، رفع بحران و سوق جامعه بسوی ثبات و ترقی درین مرحله مبارزه سیاسی است و یا با افاده کلی میتوان گفت که اندیشه سیاسی مصالحه ملی، دستگاه تفکر سیاسی افغانی گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح است. پروسه گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح، پروسه بلند مدت است. برای آغاز این پروسه قبل از همه لازم است درک دقیقی از اجزاء عناصر متشکله فرهنگ افغانی و چگونگی گرایش های ترقیخواهانه و ارتجاعی درین اجزاء و عناصر داشته باشیم.

پرواضح است که عناصر و بخش های دوگانه فرهنگی مذکور (هم محرک جنگ و عقبگرایی و هم مشوق صلح و ترقی) در معیارهای ارزشی فرهنگ افغانی (قرائت های مختلف از متون دینی و مذهبی، زبان و ادبیات، علم و هنر، اقتصاد و معیشت، مراحل و رویداد های تاریخی و مختصات جغرافیایی) وجود دارند که هر یک از نیروهای طرفدار جنگ و عقبگرایی و حامی صلح و ترقی بر بخش های مورد نظر خویش تکیه نموده و یا به

تأسی از آنان مشروعیت تلاش و مبارزه شان را توجیه مینمایند. یعنی همانطوریکه اندیشه‌ها و نیروهای سیاسی محرک جنگ، تلاش مینمایند که با شناخت از برخی از عناصر و بخش‌های از فرهنگ مادی و معنوی مساعد، آن‌ها را در خدمت اهداف شان قرار داده و با استفاده از آنان ماشین جنگی مورد نظر شان را پوشش‌های فرینده فرهنگی بخشیده؛ آن را تمویل و به حرکت درآورند؛ اندیشه سیاسی مصالحه ملی و نیروهای سیاسی معتقد به این اندیشه نیز تلاش مینمایند تا با شناخت عناصر و بخش‌های مساعد از فرهنگ مادی و معنوی و معیارهای افغانی ارزشی آن، نه تنها آنها را در جهت تضعیف گرایش‌های جنگی و ارتجاعی و تقویت پروسه صلح و ترقی بکار گیرند؛ بلکه پوشش‌های فرهنگی اندیشه‌ها و نیروهای سیاسی متمایل به جنگ را نیز عقب زده نیات واقعی آنان را برملا سازد.

اینک دین مقدس اسلام را که در حیات اجتماعی ما و از جمله در رابطه به جنگ و صلح از اهمیت استثنایی برخوردار است، در زمینه فوق بمثابه مثالی؛ مورد بحث قرار میدهیم:

دین اسلام بمثابه معیار ارزشی فرهنگ افغانی

در جامعه سنتی ما، دین مقدس اسلام، دین قریب به اتفاق تمامی مردم ما را تشکیل داده اعتقادات آنانرا محتوا بخشیده و عمل شان را استقامت می دهد. در عین حال می باید

تذکار نمود که آمیزه های از ارزشهای دینی با برخی از رسوم و باورهای بومی و حتی خرافی، بنیاد های اعتقادی اکثریت جامعه را که از سواد بی بهره و یا بهره کم دارند، تشکیل میدهند. درک اندک و ناقص از محتوی اصلی متون مقدس اسلامی در میان قشر سنتی مبلغین و مروجین آن، توأم با تعابیر و تفاسیر ناشی از محدودیت های ذهنی، همچنان سؤاستفاده های افزاری سیاسی بوسیله حکام مستبد، ارتجاع و استعمار از اعتقادات دینی عوام، مشخصه جوامع سنتی، منجمله جامعه افغانی است. بنابراین اندیشه های سیاسی خرد ورز نیز که رسالت و وظیفه تغییر و تحول جامعه را در برابر خویش قرار داده اند، نمیتوانند و نباید نسبت به اعتقادات فوق الذکر دینی مردم افغانستان بی توجه باشند. زیرا تغییر و تحول اجتماعی به مفهوم کامل آن تحقق نمی یابد تا ذهن انسان جامعه آماده پذیرش تغییر و تحول نگردند و در تحقق آن عملاً سهم نگیرند. پروسه گذار از جامعه سنتی به جامعه توسعه یافته در حقیقت پروسه گذار فرهنگی - مادی و معنوی - است. خوشبختانه ارزش های اصیل دین مقدس اسلام (با تفکیک و تجرید نفوذ باورهای محلی و خرافی جوامع مختلف اسلامی و از جمله افغانی و تعابیر و تفاسیر غرض آلود توجیه به اهداف سیاسی ارتجاعی و استعماری) نه تنها مانع این گذار نمیگردد بلکه با احکام صریحی فرد مسلمان را مکلف به آموزش علم، آگاهی از قوانین طبیعی و تسخیر عرصه های آن بمنظور بهبود حیات اجتماعی - اقتصادی و غنای فرهنگی، انتظام حیات اجتماعی اقتصادی بر مبنای اصول عدالت، رعایت اصل مشوره و ابراز رای در انتظام حیات اجتماعی، رعایت اصل اعتدال - به

مفهوم نفی محافظه‌کاری و هم نفی تلاش ماجراجویانه جهت تازاندن پروسه‌ها - در همه امور و... نیز می‌سازد. با توجه به همین ارزشهای اصیل اسلامی، اندیشه سیاسی مصالحه ملی بمثابه دستگاه تفکر سیاسی افغانی، انتظام یافته و چنانچه در درسنامه‌های قبلی خواندسم که دیدگاه اسلامی «والصلح خیر» را بنیاد اعتقاد فلسفی خویش قرار داده است. بنابراین این اندیشه از موضع «اعتدال» به آنچه «خیر» است می‌پردازد و از چنین موضعی علیه بنیادگرایی «راست و چپ» و علیه هر آنچه منبع «شر» است مبارزه مینماید. اندیشه مصالحه ملی در تعیین اهداف، انتخاب شیوه‌ها و بکاربرد افزار دسترسی به این اهداف و توضیح و تفسیر هر یک از آنان به ارزشهای فوق‌الذکر توجه داشته است.

بادر نظرداشت حقایق فوق بود که دوکتور نجیب‌الله مبتنی بر فهم غنی‌یی که از اساسات دین مقدس اسلام (54) داشتند، سیاست مصالحه ملی را اعلام نمودند. زیرا دین مبین اسلام «دین اعتدال» است، باتوجه به این واقعیت ایشان سیاست مصالحه ملی را بر همین اصل اسلامی اساسمند ساختند، دوکتور نجیب‌الله بارها و به تکرار این حقیقت را اظهار نموده است. او باری در جلسه وسیع علما و روحانیون، آنان را مخاطب نموده

54 - به اساس نوشته‌ی خواهر دوکتور نجیب‌الله - صالحه نیک ابراهیم خیل - شهید نجیب‌الله کلام‌الله مجید را با تفسیر آن حفظ نموده و اکثر متون معتبر اسلامی را خوانده بودند. برای معلومات مزید رجوع شود به نوشته مذکور، مجموعه «وطن یا کفن» از نورالبشر نوید، صفحه 207

چنین گفت: «سرچشمهٔ مصالحهٔ ملی دین مقدس اسلام است.» (55) همچنان دوکتور نجیب الله طی گزارش اساسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا به دومین کنگره حزب چنین گفتند: «در پروسه تدوین سیستم نظریات حزب در بارهٔ سیاست مصالحهٔ ملی، حزب قبل از همه به تفکر ملی و وطندوستانه، معتقدات مذهبی، رسوم و عنعنات مردم افغانستان و تجارب بیش از سه سال تحقق مصالحه ملی اتکا داشت. البته ما به تجارب سایر کشورهای جهان نیز ارزش قایل می باشیم و از نظریات مفید متفکرین و دانشمندان بزرگ جهان بدون تعصب و همچنان بدون برخورد تبعیدی مطابق به شرایط خاص کشور خود برای غنای اندیشوی حزب مبتنی بر مصالحه ملی و منافع علیای کشور، استفاده مینمائیم.» (56).

دوکتور نجیب الله متکی به باور فوق، حتی زمانیکه در رأس حزب و قدرت دولتی نیز قرار نداشت، مسئله خروج قطعات نظامی اتحاد شوروی را با شجاعت و غرور ملی ابراز و از لحظهٔ که مسولیت فوق را پذیرفت، گاهی هم این هدف ملی و اسلامی را از نظر دور نداشت.

55 - بیانیۀ دوکتور نجیب الله در جلسهٔ وسیع علما و روحانیون افغانستان مؤرخ دهم حوت 1366، مؤخذ دوم، صفحه 57
 56 - دوکتور نجیب الله، برگرفته از متن گزارش به کنگرهٔ دوم حزب، نشر شده در گزارش مذکور، مجموعه: برخی از بیانیه های دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، نشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت شان، صفحه 158

اکنون بهتر است پاسخ به این سوال را تدقیق نمائیم که: اگر «سرچشمه سیاست مصالحه ملی، دین مقدس اسلام است»، می‌باید این گرایش در تمام عرصه‌های این سیاست و اقدامات مبتنی بر آن، متجلاً باشد؟ مسئله را پیگیری مینمائیم:

برای دستیابی به مأمول فوق، پایه‌های حقوقی تسوید و تصویب گردید، تا رعایت آن به مکلفیت مجموع جامعه منجمله سیستم سیاسی و ارگانهای قدرت و اداره دولتی شامل آن و تمام اتباع جمهوری افغانستان مبدل شود، عدم رعایت آن نقض قانون تلقی و مستوجب مجازات گردد. دوکتور نجیب الله طی بیانیه خطاب به اعضای شورای ملی افغانستان به تاریخ 3 میزان 1370؛ درین زمینه چنین گفتند: «برای اینکه پایه‌های حقوقی و تقنینی سیاست مصالحه ملی تحکیم یابد، به تعداد 51 برنامه قانون، 62 فرمان و 85 مقررہ نافذ گردیده است» (57). برای تعمیل این مبانی حقوقی، ساختارهای اجرایی و ناظر ایجاد و این ساختارها عملاً به فعالیت آغاز نمودند.

بزرگترین اقدام تاریخی، ملی و اسلامی دوکتور نجیب الله اخراج نیروهای نظامی اتحاد شوروی بود که بر اساس توافقات ژینو، آنرا با وجود نقض خشن توافقات مذکور بوسیله پاکستان (درموضع یک طرف امضا کننده) و ایالات متحده امریکا (بحیث

یک طرف تضمین کننده)، بطور یکجانبه عملی و روز خروج آخرین سرباز شوروی از افغانستان (26 دلو 1367) را «روز نجات ملی» خواند، داخل تقویم افغانی ساخت و رخصتی عمومی اعلان نمود.

جهت ایجاد پایه های حقوقی مصالحه ملی، قانون اساسی جدید افغانستان تسوید و آنرا لویه جرگه مؤرخ نهم قوس 1366 بحیث بزرگترین وثیقه ملی تصویب و لویه جرگه مؤرخ 7 - 8 جوزای 1369 تعدیل نمود. مصوبه لویه جرگه برای تصویب این قانون، «... پیروی از اساسات دین مقدس اسلام ...» را یکی از اهداف تصویب و تعدیل این قانون خوانده است. افزون بر آن در متن قانون اساسی مذکور درین زمینه، آمده است:

«ماده اول: جمهوری افغانستان دولت مستقل و واحد، غیر قابل تجزیه و اسلامی بوده، بر تمام قلمرو خود دارای حاکمیت میباشد....»

«ماده دوم: دین افغانستان دین مقدس اسلام است. در جمهوری افغانستان هیچ قانون نمیتواند متناقض اساسات دین مقدس اسلام و دیگر ارزشهای مندرج این قانون اساسی باشد.»

«ماده نهم: نشان دولتی جمهوری افغانستان دارای تصویر آفتاب در حال طلوع، مهرباب و منبر در متن سبز محاط با خوشه گندم و فیته دارای سه رنگ سیاه، سرخ و سبز میباشد.»

«مادهٔ نهم: ملکیت در جمهوری افغانستان به اشکال دولتی، مختلط، کوپراتیفی، اوقاف، خصوصی، شخصی و ملکیت سازمانهای سیاسی و اجتماعی وجود دارد. ملکیت از تعرض مصون است. دولت از تمام ملکیت های قانونی حمایت میکند.»

در رابطه به مادهٔ فوق الذکر قانون اساسی، قابل تذکار است که دولت جمهوری افغانستان ساحه زمین های وقفی را محدود نمی ساخت. بر مبنای همین اصل است که دوکتور نجیب الله در دومین اجلاس کمیسیون مصالحه ملی - مؤرخ 6 سرطان 1366. در ضمن صحبت بر سیاست جدید حزب در رابطه به برخی انواع مالکیت بر زمین، چنین گفتند: «... در مشی حزب و دولت مراعات اساسات دین مقدس اسلام، عنعنات و عادات مردم انعکاس روشن و دقیقی یافته اند. مثلاً زمین های وقفی تحت محدودیت قرار نمی گیرند...» (58)

«مادهٔ بیست و نهم: حق وراثت ملکیت طبق شریعت اسلام توسط قانون تضمین میگردد.»

«مادهٔ چهارم: در جمهوری افغانستان آزادی اجرای مناسک دینی و مذهبی برای تمام مسلمانان تضمین میگردد. پیروان سایر ادیان در اجرای مراسم مذهبی شان آزاد اند. هیچ شخص نمیتواند بمنظور تبلیغات ضدملی، ضد مردمی، ایجاد دشمنی و

ارتکاب سایر اعمال خلاف منافع جمهوری افغانستان از دین سؤ استفاده کند.»

در ماده شصت و پنجم قانون اساسی مورد بحث، «لویه جرگه عالیترین مظهر اراده مردم افغانستان» خوانده شده و در ماده شصت و ششم آن، این نهاد سنتی افغانی از لحاظ ترکیب و شیوه انتخاب و انتصاب اعضای آن، متحول و با خواسته های زمان مطابقت داده شده است. بند نهم این ماده به رئیس جمهور صلاحیت داده است «حد اکثر پنجاه نفر از جمله شخصیت های سیاسی، علمی، فرهنگی، اجتماعی و روحانی» را برای شرکت در لویه جرگه معرفی نمایند. بر علاوه شخصیت های روحانی متذکره علمای علوم اسلامی و روحانیون ذیل در لویه جرگه عضویت دارند:

- دانشمندان علوم اسلامی که شامل شخصیت های «علمی» ردیف فوق میگردند.

- شخصیت های مذهبی یی که در ترکیب شورای ملی شامل اند.

- آنهاییکه در ترکیب نمایندگان انتخابی هر ولایت با رای گیری عمومی، مساوی، آزاد، سری و مستقیم انتخاب میگردند.

- آنهاییکه در ترکیب شورای وزیران، قاضی القضاات و معاونان او و روسای شوراهای ولایتی شامل اند،

«مادهٔ هفتاد و سوم: هرتبعهٔ مسلمان جمهوری افغانستان که سن 40 سالگی را تکمیل کرده و خود و همسر وی از والدین افغان متولد و از حقوق مدنی و سیاسی برخوردار باشند، بحیث رئیس جمهور انتخاب شده میتوانند.»

«مادهٔ هفتاد و چهارم: رئیس جمهور بعد از انتخاب در لویه جرگه، حلف آتی را بجا می آورد: «بنام خداوند بزرگ سوگند یاد مینمایم که اساسات دین مقدس اسلام را حمایت، قانون اساسی را رعایت و از تطبیق آن مواظبت نموده از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان حراست کنم.

حقوق و آزادی های افراد را حفاظت نمایم و تمام مساعی خود را بخاطر تامین عدالت اجتماعی، سعادت مردم، تحکیم صلح و ترقی کشور به کار برم.»

«مادهٔ صد و سی و پنجم: جمهوری افغانستان خواهان بر قراری و تحکیم مناسبات دوستانه با همه کشورها بخصوص کشورهای همجوار و اسلامی بدون در نظر داشت نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها مبنی بر اصول تصاوای حقوق، احترام متقابل به استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، عدم مداخله در امور داخلی همدیگر، عدم توسل به زور، تهدید و یا قوه، تقبیح همه اشکال مداخله و تجاوز، اجرای صادقانهٔ تعهدات بین

المللی مطابق به اصول و موازین قبول شده حقوق بین المللی می باشد» (59).

متن مرامنامه حزب وطن که در کنگره دوم حزب (سرطان 1369) تصویب گردید، با چنین جمله یی آغاز میشود: «وطن محبوب ما افغانستان کشور واحد، مستقل، اسلامی، دارای تاریخ کهن، مردم با شهامت و سنن پسندیده است». افزون بر آن در همین متن قبل از توضیح وظایف حزب در عرصه های خاص، در مورد مطابقت تمام محتویات مرامنامه با احکام دین مقدس اسلام؛ چنین میخوانیم: «... حزب وطن ... مرامنامه ذیل را که با احکام دین مقدس اسلام، قانون اساسی، ارزشها و مفاخر ملی و رسالت افغانی مطابقت دارد، اعلام مینماید و تمام اعضای خود و همه مردم افغانستان را برای تحقق این اهداف و وظایف فرا میخواند.»

در «عرصه سیاسی» این مرامنامه؛ میخوانیم که: «مصلحه ملی مشی استراتژیک و معرف طرز تفکر حزب وطن است. حزب اهداف مصلحه ملی را در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در نظر داشته، محتوای آنرا بر مبنای معتقدات اسلامی، وطن دوستی و سنن پسندیده مردم و تجارب سیاست عملی، انکشاف و تعمیم میدهد».

59 - برگرفته از مجموعه کامل قوانین اساسی افغانستان، منتشره وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان در خزان 1386، صفحه 477، تکیه روی کلمات از نگارنده این درسنامه است

همچنان در عرصه فرهنگی این مرامنامه قید گردیده که: «حزب وطن ... در راه ایجاد سیستم معارف عمومی و امحای بیسوادى در مطابقت با احکام دین مبین اسلام و سنن مردم و نظر داشت مقتضیات اعتلای کشور مبارزه میکند».

در عرصه سیاست خارجی مرامنامه مورد بحث، یکی از اهداف سیاست خارجی حزب وطن چنین مشخص گردیده است که: «تامین، گسترش و تحکیم مناسبات حسنه و همکاری های متقابلاً مفید کشور با تمام دول جهان به خصوص با کشورهای همسایه، اسلامی و غیرمنسلک به اساس اصول احترام به استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، همزیستی مسالمت آمیز و عدم مداخله در امور همدیگر» (60)

همچنان در اساسنامه جدید حزب در حالیکه عضویت افغانهای پیرو سایر ادیان در حزب را نفی نه نموده برای اتباع مسلمان جمهوری افغانستان «پابندی به دین مقدس اسلام و سنن پسندیده مردم» را قید نموده است. دوکتورنجیب الله در کنگره دوم حزب درین زمینه چنین تاکید نمودند: «... در طرح جدید [هدف از طرح اساسنامه است که در همین کنگره تصویب شد - ودان]، آئنده از اتباع جمهوری افغانستان میتوانند عضویت حزب را حاصل نمایند که دارای اهلیت حقوقی بوده، در جهت اهداف عالی حزب مبارزه نموده و به دین مقدس اسلام و سنن

60 - تمام نقل قولها از مرامنامه حزب وطن ، منتشره در مؤخذ دوم ، صفحات 317 - 326 گرفته شده است

پسندیده مردم ما پابند باشند. البته این اصل منافی عضویت پیروان سایر ادیان نیز نمیگردد.» (61)

ادارات دولتی، احزاب، سازمان های اجتماعی و هریک از اتباع کشور مکلف بودند تمام محتویات قانون اساسی منجمله ارزشهای اسلامی فوق الذکر را رعایت نمایند، طبیعی است که تخلف از آن، عدول از قانون و جرم تلقی میگردید. همچنان اساسنامه و مرامنامه حزب وطن نیز، کار و مبارزه اعضای حزب را سمت داده حقوق و مکلفیت های آنان را معین مینمود، عدم رعایت آن عدول از پرنسیپ های قبول شده حزبی تلقی و مستوجب مجازات بود.

اندیشه سیاسی مصالحه ملی از جایگاه توضیح شده فوق، ماهیت ارتجاعی اهداف سیاسی نیروهای راست افراطی و سوء استفاده آنان را مبتنی بر تعبیر و تفاسیر قرون وسطایی از دین مقدس اسلام و آمیزه های آن با باورهای محلی قبیلوی و خرافی ارتجاعی، برملا ساخته در ارتقای درک سیاسی هموطنان مسلمان نقش خویش را ایفا مینماید. اندیشه سیاسی مصالحه ملی طرفدار تعمیل سیاست هایی است با عطف توجه به ارزشهای اصیل اسلامی؛ ولی با استفاده افزاری از اسلام جهت بدست آوردن اهداف سیاسی کاملاً مخالف است. زیرا استفاده

61 - بیانیه اساسی مذکور، برگرفته از مجموعه بیانیه های شهید دوکتور نجیب الله منتشر شده به مناسبت بیست سومین سال شهادت ایشان، صفحه 53.

افزاری از دین - منجمله دین مقدس اسلام - آن را ماهیت سیاسی - ایدولوژیک بخشیده، خصلت فراایدولوژیک دین را زیر سوال برده، خواهی نخواهی - مانند تمام ایدولوژی های سیاسی - در میان مومنین انقطاب و صف بندی سیاسی را باعث میگردد. چنین برخوردی نمیتواند به نفع دین باشد. تجارب تاریخی بعد از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام، انقطاب های متعدد اندیشوی و صفتبندی های متقابل و حتی متضاد میان مسلمانان، ناشی از نقض اصل فراایدولوژیک بودن دین و درین مورد، نقض فراایدولوژیک بودن دین مقدس اسلام است. نمونه های «هفتگانه» و «هشت گانه»، «تنظیم های اسلامی» افغانستان و برخورد های خصمانه شان در برابر همدیگر (هم در درون هفت گانه ها و هشتگانه ها و هم با همدیگر)، به مردم مسلمان افغانستان و به دین مقدس اسلام نتایج زیانباری را در قبال داشته است. نظام های سیاسی نامنهاد دینی - از جمله نظام های سیاسی نامنهاد مانند «جمهوری اسلامی پاکستان»، «جمهوری اسلامی ایران» و ... در بهترین حالت آن (اگر لحظه تصور شود که چنین حالتی وجود دارد) مخالفت های گسترده مردم مسلمان را علیه خویش برانگیخته و برخورد انگیزت. بنابراین مسجد می باید محل عبادات و تبلیغ و ترویج محسنات اخلاقی افراد جامعه باشد؛ نه محل سیاست. رعایت این اصل مسجد را به مرکز وفاق عبادی و اخلاقی مسلمانان - و نه مرکز نفاق سیاسی میان آنان - مبدل می سازد و جایگاه شایسته اجتماعی عالم دینی را به مثابه شخصیت مبلغ و مروج عبادات و اخلاقیات، مشخص ساخته، معنویت و محبوبیت می بخشد و آنان را از شخصیت

های سیاسی - که همیشه و هم زمان، هم طرفداری ها را در حمایت و هم مخالفت ها را بر ضد مواضع سیاسی خویش بر می انگیزند - تفکیک مینماید.

بنابراین اندیشه سیاسی مصالحه ملی همچنانکه با بی توجه بودن سیاست نسبت به دین و یا ضد دینی ساختن سیاست مخالف است، با سیاسی ساختن دین و استفاده افزاری از دین بخاطر بدست آوردن اهداف سیاسی، نیز مخالفت جدی دارد.

درسنامه شماره بیست و پنجم:

مصالحه ملی و مسایل دفاعی - امنیتی

(قسمت اول)

اندیشه سیاسی مصالحه ملی بنابر ماهیت خویش موضع دفاع بلند مدت از تامین، تحکیم و گسترش صلح و تقویت محمل های آنرا در تمام ابعاد زندگی اجتماعی - اقتصادی داشته و بمثابة اندیشه متضمن امنیت این محتوی و محمل های آن، سیاست ها و عمل نهادهای سیاسی را سمت داده و در تقابل با گرایش های اندیشه یی - سیاسی جنگ طلبانه و محمل های این گرایش، استقامت میبخشد. بنابرین اندیشه سیاسی مصالحه ملی، مانند تمام اندیشه های سیاسی دیگر جانبدار، رزم آرا و رزمنده است. با چنین دیدی، در این بخش، اهداف دفاعی و امنیتی این اندیشه، افزار دستیابی به این اهداف و طرق بکاربرد این افزار را اندکی توضیح مینمائیم. این توضیحات کاملاً با توضیح و تشریح شناخت علمی ابعاد جنگ (بدترین شکل تبارز معضله افغانستان) همچنان علل و انگیزه های بروز این ابعاد و

مبتنی بر آن توضیح اقدامات جهت رفع این علل و انگیزه ها و ختم جنگ، مرتبط است. بنابراین :

جنگ در افغانستان دو بُعد دارد. بُعد داخلی و بُعد خارجی. علل اصلی و ریشه یی جنگ در خود افغانستان، در بُعد داخلی معضله افغانستان (مناسبات و ساختار اجتماعی - اقتصادی عقب نگهداشته شده و در موقعیت جغرافیایی - استراتژیک آن) نهفته است.

به همین ملحوظ جنگ شکل نهایی تبارز معضله افغانی به بدترین شکل آن محسوب میگردید و میگردد و ریشه در بُعد داخلی معضله دارد. منطقی است که علل جنگ را نه صرفاً در حیطه انگیزه های تبلیغاتی - سیاسی آن، بلکه در عرصه های مختلف معضله افغانی نیز جستجو، تشخیص و برجسته ساخت.

عمده ترین عوامل ریشه یی جنگ در عقب ماندگی شدید اجتماعی - اقتصادی افغانستان نهفته است. که این عقب ماندگی مٌهر و نشان خود را در تمام عرصه های مناسبات و ساختار های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و در مجموع زندگی مادی و معنوی جامعه و مهمتر از همه در ذهن و روان انسان جامعه، بجا گذاشته است. احزاب، تنظیم ها، سازمانها و سایر گروه ها و شخصیت های انفرادی افغانی دخیل (مستقیم یا غیر مستقیم) در جنگ، محصول همین جامعه و تضادهای درونی آن اند، که گزینش شیوه های عملکرد شان در مقابله باهم (استفاده از

اسلحه گرم)، نیز منشه درعقب ماندگی مناسبات و ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و روان اجتماعی ناشی از آن دارد.

جنگ سالهای اخیر در افغانستان، نه صرفاً کنش ها و اقدامات ستیزه جویانه دولت های افغانستان و اپوزیسیون مسلح آنها را در مقابل باهم، بلکه کنش ها و اقدامات ستیزه جویانه متقابل میان لایه های مختلف قدرت در درون دولت ها و همچنان طیف های مختلف اپوزیسیون آنان را در برابر هم نیز احتوا مینمود و مینماید. کودتاهای مکرر نظامی بخش های از حاکمیت های دولتی علیه بخش های دیگر و برخوردهای دوامدار و گسترده مسلحانه میان تنظیمی «تنظیم های جهادی» - چه در مواضع اپوزیسیون و چه در قدرت دولتی - خود مؤید این کنش های ستیزه جویانه اند.

عمده ترین انگیزه محرک بُعد خارجی جنگ، موقعیت حساس «جیواستراتژیک» افغانستان در عرصه های سیاسی، نظامی و اخیراً اقتصادی است، که توجه دول همسایه، قدرت های منطقه و جهانی را بخود جلب نموده است. علل تداوم و پیچیدگی جنگ کنونی افغانستان چه در شرایط تسلط جنگ سرد و چه بعد از آن نیز، بنابر مداخلات ناشی از دلچسپی های سیاسی، نظامی و اقتصادی دول خارجی، معطوف به همین واقعیت بوده و است.

عاملین بُعد خارجی جنگ کنونی، با تشخیص علل و انگیزه های بُعد داخلی، روی آن سرمایه گذاری نمودند و آنرا

رشد و گسترش دادند و عمق بخشیدند. طبیعی است که هریک از کشورهای دخیل خارجی، در شرایط و اوضاع مختلف، نیت پشت پرده ضد افغانی شان را تحت ساترهای مختلف مخملی، جاذب و عوام پسندانه (جهاد مقدس، مبارزه علیه تروریسم، تمایلات و گرایشات تباری، مذهبی، زبانی، سمتی و ...) پوشانیدند و از همان ابتدا در خدمت دستیابی به اهداف سیاسی، نظامی و اقتصادی خویش قرار دادند. تداوم، گسترش و تعمیق تدریجی این مسئله، باعث گردید که بُعد داخلی جنگ در مقابل بُعد خارجی آن، کمرنگ و بُعد خارجی هرچه برجسته و تعیین کننده به نظر آید.

در بُعد خارجی معضله افغانستان می باید مجموع اقدامات دول خارجی دخیل در قضایای افغانستان را در نظرگرفت که هریک بنابر دلچسپی های خاص خویش یکی یا گروهی از طرفین داخلی جنگ - این محصول جامعه عقبمانده - را در مقابله با طرف یا طرف های دیگر، در خدمت خویش قرار داده بودند و قرار داده اند. بدین ملحوظ؛ مفهوم است که ختم جنگ و دست یابی به صلح عادلانه و پایدار، بدون حل کامل «معضله افغانستان» در ابعاد داخلی و خارجی آن - با در نظرداشت طرف های متعدد این ابعاد - ممکن و میسر نیست و می باید آن را در همین گستره در نظر داشت. این گستردگی است که حل کامل معضله افغانستان را هرچه بیشتر پیچیده، مغلق و از لحاظ زمانی دراز مدت ساخته است.

در عین حال باید توجه نمود، همانطوریکه جنگ نمی‌تواند یک طرف داشته باشد، راه رسیدن به صلح نیز جاده یک طرفه نیست. در چنین شرایطی گرایش نیروهای متقابل داخلی از فرهنگ جنگ (که ریشه در ساختارها، مناسبات و روان جامعه عقبمانده سنتی و قبیله‌ای دارد) بسوی فرهنگ صلح (که بر پایه مختصات جامعه توسعه یافته بنا می‌گردد) با درجه رشد شعور سیاسی و اجتماعی رهبران و فعالین این نیروها و درجه استقلالیت شان از فکتورهای مؤثر در بُعد خارجی جنگ، تناسب مستقیم دارد. بنابراین برای تحقیق پیرامون مسئله صلح، اقدامات و تدابیر طرفهای اصلی جنگ، طیف‌ها و لایه‌های درونی این طرف‌ها و حتی موضعگیری‌های شخصیت‌های مؤثر در میان آنان را می‌باید با همین معیارها مورد سنجش قرار داد.

با عطف توجه به این مشخصه، مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی، سیاست مصالحه ملی بمثابه وسیله دستیابی به این مأمول (گذار از «فرهنگ جنگ» به «فرهنگ صلح»)، سیاست یک طرف اصلی منازعه تحت رهبری دوکتور نجیب‌الله طی سالهای 1365 - 1371 خورشیدی بود که در نتیجه تداوم مبارزه حاد درونی این طرف - علیه سنت گراهای عقب مانده‌یی که زیر پوشش «مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی» تداوم حضور شان را در قدرت در نظر داشتند - در یک مقطع معین زمانی، زمینه طرح یافت و به تدریج به سیاست مسلط و رسمی این طرف تبدیل و با در نظر داشت اهداف دورنمایی خویش در عرصه دفاعی و امنیتی؛ دستیابی به اهداف ذیل را در برابر خویش قرار داد:

1 - قطع جنگ و برقراری صلح» با توسل به طرق سیاسی، به مثابه گام اول .

2 - تنظیم و تعمیل دوکتورین نظامی - دفاعی معطوف به تقویت پروسه صلح و مهار نمودن نیروی قهار جنگ و در نهایت تأمین امکانات مطمئن برای «حفظ صلح».

3 - باز سازی تمام عرصه های مناسبات اقتصادی - اجتماعی متأثر و یا ناشی از تداوم جنگ، بوسیله تنظیم و تعمیل مبانی حقوقی، تأسیس ساختار های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مألوف به رفع مبانی و ساختارهای محرک جنگ، همچنان محوه اثرات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روانی جنگ و تقویت، تعمیق و گسترش پروسه «اعمار صلح».

پروسه دست یابی به اهداف سه گانه فوق زمانی ممکن بود که جوانب اصلی بُعد داخلی جنگ و یا هم نیروهای درخور محاسبه در میان آنان، سطح بلند فرهنگ و استقلالیت سیاسی معطوف به منافع ملی را جهت آمادگی همزمان برای شرکت در پروسه صلح تبارز میدادند. ولی متأسفانه در افغانستان بنابر دلایل متعدد، چنین امر ممکن نگردید.

بادرنظرداشت چنین وضعیت، اهداف مطروحه سه گانه سیاست مصالحه ملی (که در فوق تذکار یافت) بوسیله یک طرف بُعد داخلی جنگ (دولت جمهوری افغانستان تحت رهبری رئیس جمهور دوکتور نجیب الله) همزمان، موازی و مرتبط باهم، مورد اجرا قرار داده شد. چنین برخورد بخاطری صورت گرفت تا

از یک طرف حقانیت و درستی سیاست مصالحه ملی را برای ذهنیت‌های عامه داخلی و جهانی قابل لمس سازد و از طرف دیگر جوانب متقابل در جنگ را هم تحت فشار اعلام و تعمیل این سیاست و هم تحت فشار ذهنیت‌های عامه، به آن وادار نماید که صداقت مطرح‌کنندگان آنرا باور نموده و سیاست مصالحه ملی را «شعارهای فریبنده میان‌تهی» و یا در بهترین حالت «برخورد تاکتیکی» تلقی نه نمایند. این شیوه برخورد توانست هم در داخل افغانستان، هم در میان افغانهای مهاجر و هم در عرصه بین‌المللی، منجمله در سازمان ملل متحد، نتایج ملموس مثبت را در حمایت از خویش به بار آورد.

بنابراین مدافعین سیاست مصالحه ملی در ح. د. خ. ا و بعد در حزب وطن، نیروی بالنده و مصمم سیاسی، تحت رهبری دوکتور نجیب‌الله بودند که با تبارز سطح بلند فرهنگ سیاسی، تعهد به منافع ملی و آزاد از امر و نهی عاملین بُعد خارجی معضله افغانستان، در تفاهم با جامعه بین‌المللی (که سازمان ملل مسئولیت انسجام آنرا پذیرفته بود) حل کامل سیاسی معضله افغانستان را بطور علمی مطرح و آنرا گام به گام و در جریان مبارزه حاد، عمق و گسترش و غنا بخشیده و زمینه‌های نفوذ و اعتبار آن را در بین جامعه، در میان اپوزسیون و در عرصه بین‌المللی، به تدریج، ترویج و تقویت نمودند. دوکتور نجیب‌الله معتقد بود که: «وظیفه نیروهای سالم ملی در شرایط حساس کنونی نه انتظار پسيف برای شرایط مطلوب، بلکه

فعالیت پر تحرک در جهت ایجاد چنین شرایط می باشد» (62). شهید دوکتور نجیب الله بارها تأکید مینمود که اگر نیروهای جنگ طلب تلاش مینمایند تا بر ما جنگ را تحمیل کنند، ما تلاش مینمائیم و باور ما اینست که میتوانیم و چرا نتوانیم که صلح را بر آنان تحمیل نمائیم. تحمیل صلح بر نیروهای جنگ طلب، خود جانبدار بودن اندیشه سیاسی مصالحه ملی را مؤید است. این جانبداری و مبارزه فعال جهت دستیابی به اهداف سه گانه فوق؛ چنین انکشاف نمود:

مواضع و دیدگاه های ج. د. خ. ۱ در مورد مسئله جنگ و صلح

این حزب که یک طرف اصلی جنگ و بعدها یکجا با سایر احزاب رسمی، نیروی عمده در این طرف را تشکیل میداد، در مراحل مختلف بعد از احراز قدرت، برخورد همسان رسمی با مسئله «جنگ و صلح» نداشت. زیرا در مرحله اول بعد از گرفتن قدرت دولتی (هفتم ثور 1357 - ششم جدی 1358 خورشیدی)، با اعتقاد به ایدولوژی طبقاتی و قبول «اصل آشتی ناپذیری طبقات متخاصم»، حل نظامی معضله افغانستان را (در هردو بُعد: داخلی و خارجی آن) مطلق تصور و بر آن پافشاری مینمود. در

62 - بیانیه دوکتور نجیب الله در اجلاس مجلس مؤسسان کنگره جبهه صلح افغانستان، سرطان 1369، برگرفته از مجموعه بیانیه های شهید دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، نشر شده به مناسبت سومین سال شهادت او، گردآورنده: عده یی از افغانهای مهاجر مقیم دهلی، چاپ: دهلی جدید، سال 1999، صفحه 171.

مرحلهٔ بعدی (ششم جدی 1358. 14 ثور 1365 خورشیدی) حل نظامی، منحصر به بُعد داخلی معضله بر همان مبنای ایدئولوژیک «آشتی ناپذیری طبقاتی» باقی ماند و برای حل سیاسی بُعد خارجی آن بر مبنای نظریهٔ «همزیستی مسالمت آمیز میان دول دارای نظام های مختلف اجتماعی - اقتصادی» عمل نموده، مذاکرات غیرمستقیم ژینو را با پاکستان، تحت سرپرستی سازمان ملل متحد شروع نمود. این مذاکرات را هردو طرف توأم با بازیهای سیاسی به هدف دفع الوقت، ادامه میدادند. در مرحله سوم (14 ثور 1365 - کنگره دوم حزب در ششم سرطان 1369 خورشیدی) با انتقاد از برخورد ایدئولوژیک ح. د. خ. ا در مسئله جنگ و صلح، حل کامل و همه جانبه معضله افغانستان - در ابعاد داخلی و خارجی - آن را با وسایل سیاسی به حیث یک اصل اساسی مطرح و بر مبنای آن سیستمی از نظریات سیاسی را ارائه نمود که بر مبنای آن «سیاست مصالحه ملی» انسجام یافت. بعد از کنگره مذکور، حزب وطن (در همین کنگره ح. د. خ. ا با قبول مرامنامه و اساسنامهٔ کیفیتاً جدید به حزب وطن مسمما گردید) نیز بمثابة مدافع پیگیر همین سیاست، عمل نمود.

باید تذکار گردد که گذار از یک مرحله به مرحله دیگری از مراحل فوق الذکر - که در نتیجه مبارزه حاد درونی در داخل ح. د. خ. ا میسر میگردد - نیروهای بالنده در این حزب عمل نموده و راه را بسوی تأمین صلح می گشودند. درحالیکه محافظه کاران؛ این مدافعین مراحل قبلی و ترسبات ذهنی ناشی از این مراحل در میان رهبران، کادر ها و صفوف حزب، باقی و در برابر طرح های جدید مقاومت و سازماندهی مینمودند. اختلال

تداوم منطقی پروسه گذار از جنگ به صلح - که به هدف سبوتاژ پلان صلح ملل متحد در اپریل 1992 صورت گرفت - نتیجه کوتاه اندیشی و عمل غیرمسوولانه و ضدملی همین محافظه کاران نامستقل در درون «حزب وطن» بود.

مواضع و دیدگاههای اپوزسیون در مورد مسئله جنگ و صلح

تنظیم های هفت گانه مقیم پاکستان و هشت گانه های مقیم ایران، طرفداران محمد ظاهر پادشاه اسبق افغانستان و تکنوکرات های افغانی مقیم غرب اپوزسیون مسلح و غیرمسلح دولت بودند. افزون بر آنان طی نیمه دوم دهه شصت خورشیدی صده روان، لایه یی از میان قومندانهای اپوزسیون مسلح در داخل کشور که با جوانب خارجی جنگ پیوند مستقیم نداشتند، بنام «قومندانهای داخلی»، همچنان در میان مهاجرین افغانی لایه ای مستقل از تنظیم ها نیز در حال شکل گرفتن بودند.

نیروهای فوق الذکر اپوزسیون نیز با مسئله «جنگ و صلح» برخورد یکسانی نداشتند:

تنظیم های بنیاد گرا (حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی، اتحاد اسلامی عبدالرب رسول سیاف و حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص) تحت تاثیر حلقات نظامی پاکستان و بادر نظر داشت منافع استراتژیک این کشور، بطور رسمی، یکسره و کامل حل سیاسی را رد

میکردند. آنها غلبه نظامی را مطرح و در بهترین حالت، بعضی از آنها، تسلیمی بی قید و شرط جانب مقابل را تقاضا مینمودند.

ملی گراها (جبهه نجات ملی حضرت صبغت الله مجددی، محاز ملی پیر سید احمد گیلانی و حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی)، همچنان حلقات مربوط به شاه سابق و تکنوکراتهای مقیم غرب، طی مذاکرات دوجانبه مخفی، تمایلاتی را برای حل سیاسی مسئله تبارز میدادند؛ ولی بنابر فشار نیروهای مؤثر مطرح در بُعد خارجی معضله، هیچگاه نه تنها حاضر به تأیید رسمی و علنی سیاست مصالحه ملی نگردیدند؛ بلکه پیوسته این سیاست را رد و خود نیز - مانند نیروهای بنیاد گرا - هیچ نوع طرحی را بطور رسمی برای حل سیاسی مسئله ارائه نه نمودند.

حزب وحدت اسلامی افغانستان که بعداً بر بنیاد وحدت تشکیلاتی تنظیمهای هشتگانه مقیم ایران تاسیس گردید، در پروسه بازیهای پیچیده مشترک استخباراتی - که بوسیله ایران و اتحاد شوروی سازماندهی و درهمکاری با بعضی از شخصیت های افغانی ارتباطی منصوب در مقامات حزبی و دولتی آن وقت افغانستان تعمیم میگردد - سازشهای سری بی را در برخی استقامت های سیاست مصالحه ملی، بخاطر کسب امتیازاتی تبارز دادند که بعدها (در سال 1992) از همین امتیازات بخاطر ناکامی پلان صلح ملل متحد، سو استفاده نمودند.

درین میان صرف بخش قابل ملاحظه یی از «قومندانان داخلی» که عملاً در میدانها و معرکه جنگ حضور داشتند و بخش عظیم از رنج جنگ را بدوش میکشیدند و مصیبت های آنها از نزدیک شاهد بودند، تحت تاثیر سیاست مصالحه ملی، به این سیاست لیبیک گفتند، عده یی از آنان بطورعلنی موضعگیری نموده در دفاع از این سیاست قرار گرفتند و بخشی هم با قطع جنگ و تبدیل مناطق تحت تسلط شان به مناطق صلح (بدون قبول حضور نیروهای امنیتی و ادراات دولتی) اقدام نمودند. همچنان در میان مهاجرین افغانستان و برخی از روشنفکران افغانی مقیم غرب، گرایش به حل سیاسی معضله افغانستان و تحقق مصالحه ملی تا سهمگیری مستقیم شان درین پروسه تقویت گردید.

درسنامه شماره بیست و ششم:

مصالحه ملی و مسایل دفاعی - امنیتی

(قسمت دوم)

حزب وطن که نیروی عمده سیاسی در رهبری دولت جمهوری افغانستان محسوب می گردید، بادر نظر داشت مبانی فکری سیاسی خویش مبنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی، دوکتورین نظامی ای را صحنه گذاشت که دولت جمهوری افغانستان آن را به هدف تقویت مواضع نیروهای مدافع صلح و تضعیف گرایش های جنگ طلبانه مطرح و مورد اجرا قرار داده بود. لازم است این دوکتورین بطور مختصر توضیح گردد:

عدم تبارز درک متعالی سیاسی و اراده مستقل ملی بوسیله عده یی از رهبران اپوزسیون مسلح و مبتنی بر آن نپذیرفتن اصل حل سیاسی و صلح آمیز معضله افغانستان و پافشاری شان به حل نظامی این معضله، باعث آن میگردد که دولت جمهوری افغانستان علی الرغم عدم گرایش به تداوم

جنگ، ناگزیر شود. همچنانکه در عرصه سیاسی و تبلیغاتی جهت تقویت پروسه تحقق مصالحه ملی تلاش بعمل می آورد. در عرصه تقویت دفاع نظامی نیز عمل نماید. چنین هدفی در سند رسمی دولتی (دوکتورین دفاعی - نظامی دولت جمهوری افغانستان) بطور دقیق منعکس گردید. این دوکتورین، بوسیله دوکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان طی ملاقات مؤرخ اول سرطان 1368 خورشیدی، در اجلاس وسیع هیئت رهبری قوای مسلح جمهوری افغانستان، ابلاغ شد. در سند مذکور، نخست از همه، دوکتورین نظامی؛ چنین تعریف گردیده است: «اصطلاح دوکتورین نظامی، به سیستم از نظریات رسمی یک دولت در باره خصلت و چگونگی طرق بیشبرد جنگ، به چگونگی شکل ساختارهای نظامی و محتوی تعلیم و تربیه منسوبان قوای مسلح اطلاق میگردد. دوکتورین نظامی با علوم نظامی و بطور کل با تیوریهای نظامی این تفاوت را دارد که در دوکتورین نظامی صرف آن رهنمودها و مقررات کامل اصولی نظامی شامل می باشند که اجرای آنان بوسیله تمامی کادرهای نظامی حتمی میگردند. چنین باید فهمید که در باره تیوریهای مختلف نظامی میتوان جروب بحث طولانی نمود؛ ولی هنگامی که برخی از این تیوریهها بطور احکام رسمی تثبیت و خصلت دوکتورین نظامی را کسب نمودند، تحقق و اجرای آنان حتمی میگردد.» (63).

هر دوکتورین نظامی و از جمله دوکتورین نظامی جمهوری افغانستان، جهات سیاسی، نظامی و تخنیکی را شامل می‌باشند. درینجا بنابر ارتباط، ابعاد مختلف سیاسی دوکتورین نظامی جمهوری افغانستان را قابل توضیح میدانیم. در سند متذکره درین زمینه؛ چنین تأکید گردیده است: «دوکتورین نظامی جمهوری افغانستان مانند تمامی دولت‌های صلحدوست از جهت سیاسی، خصلت منحصر دفاعی دارد، به این معنی که دولت ما اصولاً جنگ را بمثابه افزار حل تضادهای سیاسی، اقتصادی و ایدولوژیکی مردود میداند. تجربه چندین ساله کشور ما بطور قانع‌کننده نشان داد که هیچ یک از این مشکلات نتوانست از طریق جنگ حل و فصل گردد. ما سیاست صلح‌آمیز را تعقیب مینمائیم. ما با قاطعیت و بطور متداوم بخاطر حل صلح‌آمیز معضلات تلاش مینمائیم. دولت جمهوری افغانستان بر ضد کشورهای دیگر هیچ نوع پلان تجاوزکارانه و اشغالگرانه ندارد.» (64)

افزون بر آن برای حل سیاسی ابعاد داخلی معضله افغانستان، در دوکتورین مورد بحث؛ چنین تذکار گردیده است: «ما نه تنها با دوام جنگ مخالف هستیم؛ بلکه با تمام قوت تلاش مینمائیم که هرچه زودتر به جنگ خاتمه بخشیم، جهت

تامین فضای صلح و همکاری در سرزمین افغانستان، در میان مردم کشور خویش و در میان تمامی اقشار جامعه افغانی و برای تاسیس صلح آمیز دولت وسیع البنیاد، شرایط را مساعد سازیم. این سیاست، مورد حمایت اکثریت قاطع مردم افغانستان و بخشی از نیروهای اپوزسیون قرار دارد، بدون شک حیطة این حمایت در آینده هرچه بیشتر گسترش می یابد. امر طبیعیتست که تامین صلح و مصالحه ملی صرف وظیفه دولت جمهوری افغانستان نیست، تا وقتی که نیروهای آشتی ناپذیر اپوزسیون و حامیان خارجی آنان از هدف سرنگونی نظام کنونی، تداوم عملیات نظامی و تهدید آنانیکه از دولت جمهوری افغانستان حمایت مینمایند و همچنان از پلان های ماجراجویانه خویش منصرف نشوند، ما چاره دیگر نداریم جز اینکه از وطن محبوب خویش، از شهرها، از قریه ها، از خانه ها، از خانواده ها و از تمامی آن هموطنان شریفی دفاع نمائیم که بر ما باور دارند و در امر تامین مصالحه ملی با ما همکاری مینمایند.» (65)

طرح سیاست مصالحه ملی و تعمیل قاطع و صادقانه آن در عرصه های سیاسی، تبلیغاتی و دفاعی در حالی ادامه یافت که از یک طرف رهبران تنظیم های جهادی درک مستقل و سالم سیاسی را تبارز نداده و از طرف دیگر باوجود امضای توافقات ژینو در 14 اپریل 1988 و مبتنی بر آن خروج کامل قوای نظامی شوروی از افغانستان در 15 فبروری 1989، سیاست های جنگ

طلبانه برخی کشورهای خارجی؛ بخصوص پاکستان همچنان ادامه یافت. بی جهت نیست که سالها بعد محمد موسی توانا یکی از رهبران «جمعیت اسلامی» در زمینه فقدان دوران‌دیشی و عدم استقلالیت رهبران «تنظیم‌های جهادی»، همچنان نقش حکومت پاکستان در ممانعت از پذیرش سیاست مصالحه ملی بوسیله «تنظیم‌های جهادی»، به رادیو بی. بی. سی؛ چنین اعتراف مینماید: «من خودم در همین لحظات خیلی قانع هستم که اگر ما همراه داکتر نجیب - تا جائیکه من خبر دارم خیلی گذشت‌ها داشت بخاطر اسلام، به نفع اسلام - متحد می شدیم. من این گپ را حالا میفهمم و درک میکنم. لیکن اینکه چه چیزی مانع شد، من فکر میکنم یک چند در صد نداشتن بُعد نظر(دوران‌دیشی) ما و در عین حال تاثیر اضافه تر، در صدی بیشتر را حکومت پاکستان باعث شد.»(66).

توجه به ابعاد سیاسی، تبلیغی و ترویجی اندیشه سیاسی مصالحه ملی و تاکید مرجح روی این ابعاد، به هیچوجه باعث عدم توجه به بُعد دفاعی و امنیتی مصالحه ملی نگردید. دولت جمهوری افغانستان از همان آغاز اعلام سیاست مصالحه ملی - که خروج نیروی‌های نظامی اتحاد شوروی از افغانستان را در پی داشت - به تقویت کمی و کیفی قوای مسلح جمهوری افغانستان توجه مسوولانه مبذول داشت که بر اساس آن احضارات محاربوی قوای مسلح به سطح عالی آن تدارک گردید،

قوای مسلح جمهوری افغانستان از لحاظ کمیت صفوف و کادرهای مسلکی دارای مورال عالی محاربوی گسترش یافت، تخنیک محاربوی پیشرفته و مدرن بکار گرفته شد و اکمالات لوژستیکی کیفیت بهتر کسب نمود. در نتیجه این تدارکات قوای مسلح جمهوری افغانستان طی سالهای دفاع مستقلانه عملاً ثابت نمود که به یکی از قویترین، آبدیده ترین و بامورال ترین قوای مسلح در منطقه، تبدیل گردیده است. افزون بر آن بنابر خصلت گسترده و فرمانطقوی جنگ تحمیلی بر دولت جمهوری افغانستان و شرکت اتباع کشورهای مختلف منطقوی و فرمانطقوی در صفوف و کادرهای اپوزسیون مسلح در میدانهای جنگ و همچنان تسلیح و تمویل آنان بوسیله کشورهای متعدد خارجی، در دوکتورین نظامی جمهوری افغانستان به منظور «محفوظ داشتن حق درخواست کمک نظامی از دوستان بین المللی» نیز چنین قید گردید که: «... بدین ملحوظ دولت جمهوری افغانستان این حق را برای خود محفوظ نگه میدارد که به دوستان بین المللی خود مراجعه نموده و آن افرادی را جلب نماید که میخواهند به رضا و رغبت خود با ما همکاری نمایند. به همگان روشن است که ما دوستان بین المللی زیاد داریم و با اعتقاد و باور کامل در مقابل مداخلات مستقیم خارجی، با ما کمک و همکاری مینمایند، ولی بازهم ما از همکاری با تمام کشورهای خارجی و در گام نخست با کشورهای همسایه - بر

بنیاد اصل احترام به حاکمیت ملی، عدم مداخله در امور داخلی
همدیگر و برابری حقوق - پشتیبانی مینمائیم.» (67)

اگرچه بعد از خروج کامل نیروهای نظامی اتحاد شوروی
از افغانستان در 26 دلو 1367، قوای مسلح جمهوری افغانستان
مسئولیت کامل دفاع مستقلانه از کشور را با افتخار و موفقیت به
عهده گرفت، مبنی طرح فوق الذکر در دوکتورین دفاعی - نظامی
جمهوری افغانستان، حتی به یک فرد خارجی نیز در جبهات
جنگی جانب دولت، امکان شرکت داده نشد، ولی معقولیت اصل
فوق را در اندیشه سیاسی مصالحه ملی بمثابه امکان مورد
استفاده در شرایط ضرور، تسجیل نمود.

باچنین برخوردی طی مدت اعلام و تعمیل پروسه مصالحه
ملی (1365. 1371 خورشیدی) همانطوریکه دوکتور نجیب الله
پیش بینی مینمود، بنیادگراترین بخشهای از اپوزسیون مسلح
دولت جمهوری افغانستان و همچنان حامیان منطقوی و جهانی
شان، هم در میدان های نبرد مسلحانه و هم در عرصه تبلیغات،
نتوانستند انگیزه های محرک مردمی را کماکان و ذهنیت های
عامه را مانند گذشته به طرفداری از داعیه جنگ طلبانه شان،
حفظ نمایند. اندیشه سیاسی مصالحه ملی و تعمیل شجاعانه
سیاست های کوتاه مدت و دراز مدت مبتنی بر آن، به مرور
زمان توانست ذهنیت های عامه افغانستان، منطقه و جهان را بر
ضد جنگ و جنگ افروزان بسیج نموده و در نتیجه طرفداران

حل نظامی معضله افغانستان را به قبول حل سیاسی و صلح آمیز معضله افغانستان وادار سازد. بدین طریق آنطوریکه دوکتور نجیب الله میگفت؛ صلح را بر ایشان تحمیل نماید.

درست در شکلگیری چنین فضایی است که گلبدین حکمتیار یکی از با امکانات ترین، پرمدعترین و بنیادگراترین رهبران اپوزسیون مسلح مقیم پاکستان، بر حقیقت وضعیت ایجاد شده اعتراف نموده؛ مینویسد: «ناکامی عملیات جلال آباد؛ تداوم حکومت نجیب و آتش بس بعضی گروه ها با او؛ یکجا شدن برخی از قومندانان نامنهاد نفوذی با خاد؛ بازگردیدن مجدد شاهراه کابل گردیز به وسیله رژیم؛ گسترش کمر بند امنیتی شهر کابل تا لوگر و میدان شهر؛ رفت و برگشت مصوون کاروانهای اکمالاتی رژیم در شاهراه سالنگ؛ انحلال حکومت مؤقت مجاهدین؛ جنگ [احمد شاه] مسعود در شمال علیه حزب اسلامی که به تدریج به محلات دیگر گسترش می یافت؛ تبلیغات شدید خبر رسانی های غربی به نفع رژیم کابل و برخلاف مجاهدین؛ عدم اعتراف در مورد حکومت مؤقت مجاهدین از جانب پاکستان و... به چنین حالت خطر ناک و سرانجام به چنان رکودی منجر شد که برای شکستن آن به یک ابتکار جدی ضرورت بود.» (68)

68 - گلبدین حکمتیار، پتی توطئی بر بندپی خیری، صفحه 60؛ برگردان مطلب نقل قول شده، از متن زبان پشتو به دری، بوسیله نویسنده این اثر صورت گرفته است

او نیرو و افزار این ابتکار را نه در میان تنظیم خویش و نه در مجموع تنظیم‌های اپوزسیون و حامیان خارجی‌شان می‌یابد، بلکه در میان مخالفین مصالحه ملی در رهبری ح. د. خ. ا و قوای مسلح جمهوری افغانستان و در میان آنهایی می‌یابد که خود را مانند گلبدین در بیگانه گم نموده، از افغانیت بیگانه شده و مطابق به سناریوی مشترک «کا. گی. بی» و «آی. اس. آی» در خدمتش قرار داده شده بودند تا در 16 حوت 1368، به این «ابتکار جدی» یعنی کودتای نظامی متوسل شوند.

احمد شاه مسعود قومندان دیگر پرمدها، نیز بعد از آنکه روی شانه‌های «ستون پنجم» به کابل انتقال و بر اریکه قدرت تکیه زد، طی ملاقاتی با یک هیئت عربی، در مورد حقیقت وضعیت ایجاد شده ناشی از اعلام و تعمیل سیاست مطالعه ملی؛ چنین اعتراف نمود: «...مسلمانان در روزهای قبل از سرنگونی رژیم سابق به حالتی از ناامیدی رسیده بودند که بازتاب آن در اکثر جبهات ملاحظه میشد. در عین زمان دشمنان خدا دست به کار شدند تا نقشه‌های خود را عملی سازند و جای حکومت نجیب را به یک حکومت غیراسلامی دیگر بدهند. همه شما در جریان بودید و اخبار تشکیل حکومت بیطرف را می‌شنیدید. از تحرکات نماینده ملل متحد [بنین] سیوان میان کابل و پشاور آگاهی داشتید. هیچکس نمی‌توانست تصور کند که وضع به کجا می‌انجامد. همگی فاصله گرفتن از مجاهدین را آغاز کردند. حتی نزدیک‌ترین کسانی که همراه ما در مدت 14 سال صبر و استقامت نشان دادند از جمود و بنبست در اوضاع نظامی به یاس رفته بودند و با درنظرداشت منافع ملت و دولت

های شان پل های مصالحه با رژیم نجیب را ایجاد کرده بودند. خود تنظیم های جهادی به حالت بیم و ترس گرفتار شده بودند. همگی متوجه به طرح نماینده ملل متحد بنین سیوان بودند. به طرح تشکیل حکومت بیطرف اکثر تنظیم ها موافقت کردند.» (69)

در رابطه به این اعتراف احمدشاه مسعود که «به طرح تشکیل حکومت بیطرف، اکثر تنظیم ها موافقت کردند»، گلبدین حکمتیار هم اعترافی دارد و در زمینه بعد از تماس روی توافقات مخفی برهان الدین ربانی با روسها - که در نقل قول ذیل نیز با تذکار کلمه توطئه به آن اشاره مینماید - و فعالیت های بنین سیوان نماینده سرمنشی ملل متحد برای حل سیاسی معضله افغانستان در آن وقت؛ چنین نوشته است: «در مورد تشکل حکومت مؤقت، اکثر گروه های افغانی موافقه نموده و لست اعضای کابینه را تهیه و به بنین سیوان سپردند. دو گروه که یا از اصل توطئه بی خبر بودند و یا به آنان وظیفه داده شده بود با این طرح مخالفت شان را اعلان نمودند، ولی به مخالفت آنان اهمیت خاص داده نشد.

[برهان الدین] ربانی که از جریان مخفی واقف بود، در ظاهر با این طرح و لست اعضای حکومت، موافقت خود را اعلان

نمود. بنابراین از اعضای کابینه دعوت بعمل آمد که جهت رفتن به کابل همراه با بنین سیوان، خود را به اسلام آباد برسانند.» (70)

نه تنها گروه اپوزسیون مسلح افغانی مقیم پاکستان و ایران؛ بلکه کشورهای منطقوی و فرامنطقوی دخیل در معضله افغانستان نیز با تحقق پلان صلح پنج فقره‌یی سرمنشی سازمان ملل در مورد حل معضله افغانستان، موافقت نمودند.

چنین بود نتیجه مبارزه پر از فراز و نشیب نیروهای معتقد به اندیشه سیاسی مصالحه ملی که تحت رهبری دوکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان و رهبر حزب وطن، با در نظر داشت منافع ملی کشور، همه ظرافت‌ها و باریکی‌های مبارزه آگاهانه سیاسی را در اوضاع و شرایط بحرانی در نظر داشتند و با از خود گذری و فداکارانه عمل میکردند تا راه را برای تحقق آرمانهای صلح خواهانه مردم افغانستان باز نمایند. ولی دولت اتحاد شوروی تحت رهبری گرباچوف با اخذ چهار میلیارد دالر از عربستان سعودی، استخبارات آن کشور را موظف ساخت تا در همکاری با اطلاعات ایران و آی. اس. آی پاکستان - که مخالف تحقق پلان صلح ملل متحد و تامین ثبات در افغانستان بودند - تا با براندازی دولت جمهوری افغانستان، قدرت را مطابق

70 - گلبدین حکمتیار، پتی توطئی بر بندپی خیری، صفحه 75؛ برگردان مطلب نقل قول شده، از متن زبان پشتو به دری، بوسیله نویسنده این درسنامه صورت گرفته است

«اعلامیه مشترک مؤرخ 15 نوامبر 1991 (24 عقرب 1371) اتحادشوروی، فدراتیف روسیه و هیئت مجاهدین» به «حکومت اسلامی انتقالی» تسلیم نماید. سرانجام این توطئه با «بغاوت شمال» آغاز و با کودتای 26 حمل 1371 حکومت جمهوری افغانستان توسط «ستون پنجم» اتحادشوروی در میان حزب وطن و دولت جمهوری افغانستان سقوط داده شد، پلان پنج فقره ای صلح ملل متحد سیوتاژ و در نهایت قدرت با تدویر محفلی در وزارت خارجه بوسیله عبدالوکیل وزیر خارجه به «حکومت انتقالی اسلامی» توافق شده در مسکو و ساخته شده در پاکستان، تسلیم و در نتیجه افغانستان بسوی موج دیگری از دایره شیطانی جنگ سوق داده شد.

درسنامه شماره بیست و هفتم:

مصالحة ملی و روابط بین‌المللی

اندیشهٔ سیاسی مصالحهٔ ملی، افزار اندیشهٔ بی‌نیروهای سیاسی علاقمند به شناخت و رفع علل و عوامل ابعاد داخلی و خارجی معضلهٔ افغانستان محسوب گردیده؛ همچنان این اندیشهٔ نیروهای متذکره را در تنظیم روابط خارجی متعادل‌مبته بر منافع ملی کشور نیز یاری میرساند.

در درسنامه‌های قبلی این مجموعه، علل و عوامل اصلی و ریشه‌ی معضلهٔ افغانستان را در خود افغانستان (عقبماندگی شدید اجتماعی - اقتصادی و موقعیت حساس جیو - استراتژیک آن) خوانده و استدلال نمودیم که دول و سایر نیروهای سیاسی، بزرگ سرمایه‌های جهانی و قدرت‌های مافیایی فرامرزی، با شناخت از علل و عوامل این بُعد از معضله و سوءاستفاده از آن، گرایش‌هایی را در استقامت دلچسپی‌ها و منافع خویش ایجاد و این گرایش‌ها را با سرمایه‌گذاری‌های شان تقویت نمودند که باعث نفوذ آنان در پیچ و مهره‌های عوامل داخلی معضله

گردیده و در نتیجه وضعیتی را شکل و محتوی بخشیدند که اینک بُعد خارجی معضله متبازتر به نظر میرسد.

با صرف نظر از مرور گذشته های تاریخی و لشکر کشی های جهانگشایان بزرگ به سرزمین اجدادی ما و تحلیل و استنتاج علل و عوامل این لشکرکشی ها مبتنی بر اهمیت جیو - استراتژیک این سرزمین، اگر توجه را به تاریخ معاصر افغانستان برگردانیم، حقایق تاریخی و کنونی مؤید مضمون و محتوی مختلفی از امواج متعدد مداخلات خارجی است که در بستر دریای اهمیت جیو - استراتژیک کشور ما، تحریک و برای وطن و مردم ما فاجعه برپا نموده اند.

رقابت های استعماری بریتانیای کبیر و روسیه تزاری، «بازی بزرگ» آنان در منطقه و اهمیت جیو - استراتژیک افغانستان درین بازی که سرانجام این کشور را بعد از تحمیل مکرر فاجعه بر مردم آن، بمثابه «سپر حایل» میان شان تعریف و با چنین هویتی آن را به رسمیت شناختند. رقابت «شرق» و «غرب» در بستر جنگ سرد که افغانستان را بمثابه گرهگاه این «جنگ سرد»، به جهنم آتش و خون مبدل نمود و اینک امواج پی در پی برخاسته کنونی مداخلات در شرایط جدید (شرایط شکل گرفته اقتصادی در آسیای مرکزی و جنوب آسیا و افزون بر آن ظرفیتهای با ارزش دست نخورده اقتصادی افغانستان) باز هم کشور ما را به میدان بزکشی قدرت های جهانی و منطقوی، بزرگ سرمایه های جهانی و مافیای بین المللی مواد مخدر

مبدل نموده که پیوسته از مردم ما قربانی گرفته و قربانی می‌گیرد.

در مجموع و بخصوص طی نیم قرن گذشته و هم اکنون نیز؛ قدرت‌های جهانی و محورهای منطقوی حافظ منافع آنان جهت مداخلات مخفی، نیمه علنی، علنی و حتی لشکرکشی‌های مستقیم‌شان، از عوامل افغانی خویش استفادهٔ افزاری بعمل آورده و همین عوامل بوده‌اند که جهت این مداخلات و لشکرکشی‌های ضد افغانی، زمینه فراهم نموده‌اند.

درک از استراتیژی قدرت‌های دخیل جهانی و منطقوی در مورد افغانستان، همچنان از دول همسایه؛ توازی، تقاطع، تقابل و تضاد آنان که در عرصه‌های مختلف سیاسی، نظامی، استخباراتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تبارز مینمایند، خود پیچیدگی وضعیت کنونی کشور و دشواری بیرون رفت از این وضعیت را نشان میدهد. کشورهای خورد و بزرگ و دُور و نزدیک دخیل، هریک منافع خود را دارند و مطابق به آن عمل نموده‌اند و مینمایند؛ ولی ما افغانها که خود و بنابر عدم درایت رهبران سیاسی مان، در ابتدا باعث شده‌ایم که سر رشته‌شکستگی و تشدید معضله و در نتیجه حل آن را نیز به خارجی‌ها بسپاریم، بعد از چار دههٔ تجربه زنده و بعد از این همه فاجعه، ویرانی و خون و آتش، باید این درایت را تبارز دهیم که ما را قادر سازد تا بمثابه افغانان مسوول و متمدن، در قبال وضعیت کنونی مادروطن خویش و راه‌های بیرون رفت از آن، با مسوولیت باندیشیم، طرح‌ارایه نمائیم و عمل کنیم.

همانطوریکه بارها تاکید گردیده که علل اصلی و ریشه‌ی معضلهٔ افغانستان در خود افغانستان است؛ ریشه حل این معضله را نیز میباید در خود افغانستان، بخصوص در چگونگی نقش انسان افغانستان و بیشتر در اندیشه و عمل افراد مستعد و متباز آن جستجو نمائیم. زیرا بخش‌های فعال این قشر از افراد جامعه در وضعیت کنونی است که چه بسا به دلایل و انگیزه‌های متعدد به اقطاب متعدد تقسیم و از این میان عده‌ی به افزار تامین منافع و اهداف دول خارجی مبدل و از خود بیگانه گردیده اند. برای رفع این وضعیت قبل از همه به تفکر و اندیشه‌ی ضرورت داریم که رفع این انقطاب و از خود بیگانگی نموده، وفاق ملی را تقویت و در امر بازبایی خویشتن افغانی مان کمک نماید. به عقیده این قلم، اندیشه سیاسی مصالحه ملی مبانی چنین تفکری را در چنین بستری، هسته گذاری نموده و غنا بخشیده است. این اندیشهٔ تاکید میدارد که نه تنها ماهیت رویدادهای فوق الذکر و نقش و غرض کشورهای خارجی و مواضع خود را. بمتابه شهروند افغانستان. درین رویدادها، بلکه مجموع روابط و مناسبات خارجی کشور را نیز می باید با محک منافع ملی افغانستان سنجید، مبتنی بر آن ارزیابی و استنتاج نمود و عکس العمل خویش را تنظیم کرد. بدین ملحوظ ضرور میگردد تا نخست از همه، به مضمون و محتوی این «محک»، یعنی مفهوم «منافع ملی» و اینکه این مفهوم مُحمل چه معانی‌ی است، کمی توجه عطف گردد.

منافع ملی؛ منافع جمعی تمام باشندگان یک جغرافیای مشخص و تعریف شده ملی (نه در محدوده منافع صرفاً یک فرد،

یک قوم، باشندگان یک سمت، گویندگان یک زبان، افراد شامل یک قشر، لایه و یا سازمان اجتماعی و یا یک حزب سیاسی) را شامل می‌باشد. بنابراین منافع ملی می‌باید منافع مشخص و تعریف شده‌ی باشند که تمامی باشندگان یک کشور جهت دستیابی، حفظ، تحکیم و تقویت آنان در یک وضعیت مشخص و مقطع معین زمانی، با قبول قربانی تلاش و مبارزه نمایند.

در تعریف فوق به دو مسئله‌ی مهم باید توجه گردد:

۱. هیچ یک از جوامع بشری نمیتواند وحدت ملی را تبارز دهد تا افراد متشکله آن، اراده جمعی را در دفاع از آن ارزشهای تعریف و تسجیل شده ملی نشان ندهند که در یک جامعه دموکراتیک، بر مبنای تضامیم ساختارهای ممثل اراده ملی، پذیرفته شده‌اند و منافع ملی را افاده مینمایند. صرف درین صورت است که جامعه نشان میدهد به سطح بالای از رشد خودآگاهی ملی دست یافته و به مفهوم ملت عینیت بخشیده است. درینصورت مفهوم منافع ملی و توجه به حفظ، تحکیم و تقویت آن، بیشتر در روابط و مناسبات خارجی کشور مدنظر می‌باشد.

۲. ارزش‌های شامل منافع ملی هم در بُعد داخلی حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی - در جوامعی که هنوز به قوام ملی نرسیده‌اند - و هم در بُعد خارجی آن، ارزشهای جزم و محجر دایم البقای تاریخی نبوده، بلکه خصلت سیال و تغییر پذیر داشته، تشخیص و تعریف آنان تابع تحلیل مبتنی بر خرد

ملی از اوضاع و شرایط مشخص اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور در مقاطع معین تاریخی و چگونگی اثرات آن بر روابط خارجی است. بدین ملحوظ مسئله‌یی که در یک وضعیت و در مقطع زمانی مشخص میتواند ارزش مبرم شامل منافع ملی یک کشور تلقی گردد، با تغییر اوضاع و شرایط و در یک مقطع زمانی دیگر، از درجه مبرمیت آن کاسته و یا حتی از فهرست منافع ملی حذف گردد و یا برعکس برخی از ارزشها از اهمیت هرچه بیشتر برخوردار و یا هم ارزشهای جدید و جدیدتری شامل فهرست منافع ملی یک کشور گردد. حقایق تاریخی و کنونی مؤید آن اند که کشورهای مختلف، بادر نظر داشت سطح رشد اجتماعی - اقتصادی، همچنان سطح قدرت (اقتصادی و نظامی و در نتیجه نفوذ و اعتبار سیاسی و فرهنگی شان در عرصه بین المللی) فهرست حاوی مسایل مربوط به منافع ملی شان را با ابعاد متناسب به آن انسجام داده، تعریف مینمایند و در روابط و مناسبات خارجی شان در پی تحقق و دستیابی به این منافع، تلاش مینمایند.

در شرایط کنونی - با صرفنظر از تذکر جزئیات آن - عمده ترین شاخص های شامل فهرست منافع ملی کشور ما عبارتند از:

- حفظ استقلال سیاسی، دفاع از تمامیت ارضی و تحکیم و تقویت حاکمیت ملی کشور.

- تحکیم وحدت ملی و به این منظور تسریع و تقویت
پروژه قوام ملی در تمامی مظاهر زندگی اجتماعی،
اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و دفاعی - امنیتی.

- تامین و تحکیم صلح و ثبات در کشور مبتنی بر اصول و
مبانی مصالحه ملی .

- اعمار مجدد، بازسازی، رشد و انکشاف متوازن تمامی
عرصه های زندگی اجتماعی - اقتصادی بمنظور ارتقای
سطح زندگی قاطبه مردم و در مجموع کمک به تقویت و
تسریع پروژه گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح در
کشور.

- تامین عدالت و تحقق اصول دموکراسی در کشور.

- افزایش نقش و اعتبار افغانستان در عرصه بین المللی
مبتنی بر ارزشهای مندرج منشور سازمان ملل متحد و
اعلامیه جهانی حقوق بشر.

هر اندیشه، گفتار و عملی را که افراد جامعه، نیروهای
سیاسی و از جمله دولت افغانستان و یا هم کشورهای خارجی در
مناسبات و روابط شان با کشور ما و یا در سایر سیاست های
افغانی شان تبارز می دهند، باید با محک شاخص های فوق
سنجیده شوند، در صورتیکه که به شکلی از اشکال به تقویت این
شاخص ها کمک مینماید با منافع ملی ما مطابقت داشته و در
غیرآن ریشه در اهداف ضد افغانی دارند که باید علیه چنین

گرایش‌ها و جهت افشای ماهیت آنان مبارزه گردد. با توجه به مفهوم توضیح شده از منافع ملی، اندیشه سیاسی مصالحه ملی اهداف و وظایفی را مطرح نموده که منطبق با حفظ، تحکیم و تقویت ارزشهای شامل منافع ملی ما درین مرحله از رشد و انکشاف اجتماعی - اقتصادی کشور ما بوده و از چنین موضعی روابط و مناسبات خارجی نیروهای سیاسی معتقد به این اندیشه را نیز سمت و استقامت میبخشد.

فصل دوازدهم قانون اساسی جمهوری افغانستان، مصوب لویه جرگه 1366 و تعدیل شده در لویه جرگه 1369 - که قانون اساسی مصالحه ملی نیز خوانده شده است - باتوجه به منافع ملی کشور، سیاست خارجی جمهوری افغانستان را در آن موقع؛ چنین انتظام بخشیده بود :

«ماده 132: سیاست خارجی جمهوری افغانستان بر مبنای تامین منافع ملی، تحکیم استقلال و حاکمیت ملی، تمامیت ارضی کشور، حفظ صلح و امنیت جهانی، همزیستی مسالمت آمیز، تساوی حقوق و انکشاف همه جانبه همکاری بین المللی استوار است.

ماده 133: جمهوری افغانستان منشور سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر اصول و مبانی قبول شده حقوق بین المللی را احترام و رعایت میکند.

ماده 134: جمهوری افغانستان سیاست عدم انسلاک را به حیث اصل مهم سیاست خارجی دولت تعقیب کرده و به

بمثابه یکی از بنیانگذاران جنبش عدم انسلاک در جهت نیل به اهداف آن تلاش میکند.

ماده یکصد 135: جمهوری افغانستان خواهان برقراری و تحکیم مناسبات دوستانه با همه کشورها بخصوص کشورهای همجوار و اسلامی بدون در نظر داشت نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها، مبتنی بر اصول تساوی حقوق، احترام متقابل به استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، عدم توسل به زور، تهدید و یا قوه، تقبیح همه اشکال مداخله و تجاوز، اجرای صادقانه تعهدات بین المللی مطابق اصول و موازین قبول شده حقوق بین الملل می باشد.

ماده 136: جمهوری افغانستان از مبارزه مردمان و ملل بخاطر صلح، استقلال ملی، دموکراسی، ترقی اجتماعی و حق ملل در تعیین سرنوشت شان پشتیبانی نموده برضد استعمار، استعمار نو، صهیونیسم، راسیسم، اپارتاید و فاشیسم مبارزه مینماید.

ماده 137: جمهوری افغانستان از مبارزه بخاطر خلع سلاح عام و تام، قطع مسابقات تسلیحاتی در زمین و فضا، عدم گسترش و امحای سلاح هسته یی و کیمیاوی و سایر انواع سلاح کشتار جمعی، از بین بردن پایگاه های نظامی خارجی، رفع تشنجات بین المللی و استقرار نظم نوین وعادلانه اقتصادی و اطلاعاتی بین المللی پشتیبانی میکند.

ماده 138: در جمهوری افغانستان تبلیغ جنگ ممنوع است» (71)

همچنان حزب وطن - حزب مبتکر انسجام و تعمیل اندیشه سیاسی مصالحه ملی - در مرامنامه مصوب کنگره سرطان 1369 خویش، بنیادهای اساسی سیاست خارجی خود را؛ چنین فرمولبندی نموده بود: «حزب در حالیکه حفظ و استحکام منافع و مصالح علیای ملی کشور را اساس دایمی سیاست خارجی خود قرار میدهد، در راه اهداف اساسی زیرین در عرصه سیاست خارجی مجاهدت مینماید:

- حفظ و تحکیم استقلال ملی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی.

- فراهم آوری شرایط مساعد بین المللی پیرامون افغانستان بمنظور قطع جنگ و استقرار صلح در کشور.

- حزب در تساند با سایر نیروهای سیاسی، ملی و وطندوست در جهت تسریع فعالیتها بخاطر حل و فصل سیاسی و عادلانه مسئله افغانستان بر اساس اصول و قواعد شناخته شده بین المللی و تبدیل افغانستان به

71 - مجموعه کامل قوانین اساسی افغانستان، چاپ اول میزان 1386، تهیه، ترتیب و چاپ بوسیله ریاست نشران وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، صفحات 476 - 479.

یک زون صلح، بیطرف دایمی و غیر نظامی مساعی
بخرج میدهد.

- جلب کمک ها و مساعدت های لازم کشورها و
مؤسسات بین المللی در امرعودت مهاجرین، اسکان
مجدد عودت کنندگان، حل معضلات حاد انسانی و
اجتماعی، التیام زخم های ناشی از جنگ، اعمار مجدد
و تامین انکشاف اقتصادی - اجتماعی افغانستان.

حزب در عرصه سیاست خارجی از اصول ذیل پشتیبانی مینماید:

- پیروی از سیاست عدم انسلاک و بیطرفی تأم با قضاوت
آزاد در مورد مسایل بین المللی.

- پیشبرد دیپلماسی مستقل، فعال و متوازن .

- رعایت منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و
سایر موازین شناخته شده بین المللی.

- تامین، گسترش و تحکیم مناسبات حسنه و همکاریهای
متقابلاً مفید کشور با تمام دول جهان بخصوص با
کشورهای همسایه، اسلامی و غیر منسلک بر اساس
اصول احترام به استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی،
همزیستی مسالمت آمیز و عدم مداخله در امور یکدیگر.

- تامین روابط عادلانه و قابل قبول در همه ابعاد روابط خارجی براساس اصول و قواعد شناخته شده بین المللی.

- سهمگیری در مساعی جمعی جامعه بین المللی برای حفظ و استحکام مبانی صلح و امنیت بین المللی و حل مسایل عموم بشری مانند پایان دادن به مسابقات تسلیحاتی، خلع سلاح و قبل از همه خلع سلاح هستوی و امحای سایر انواع سلاح های کشتار جمعی، حل سیاسی منازعات منطقوی.

- پشتیبانی از تمام مردمان و نیروی های سیاسی و اجتماعی پیرو دموکراسی و صلح در همه کشور ها و دفاع از حقوق و خواسته های عادلانه تمام مردمان جهان.

- حمایت از مساعی بخاطر امحای فقر، عقبماندگی، مرض، بیسوادی، اعتیاد و آلودگی محیط زیست.

- حزب به منظور گسترش و تعمیق شناخت و تفاهم متقابل، همکاری و دوستی افغانستان با همه مردمان جهان، روابط و مناسبات خود را مبتنی بر استقلال، تساوی کامل حقوق، عدم مداخله در امور یکدیگر، احترام متقابل و همکاری های متقابلاً مفید با احزاب، سازمان ها و جنبش های سیاسی و اجتماعی طرفدار

صلح و دموکراسی در تمام جهان، توسعه و تحکیم
میبخشد» (72).

همچنان دوکتور نجیب الله طی گزارش اساسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ۱ به اجلاس دومین کنگره حزب (مؤرخ 6-7 سرطان 1369) با تاکید روی این حقیقت که «ورود قوای نظامی شوروی به افغانستان ... با منافع ملی افغانستان مطابقت نداشت» (73)؛ خاطرنشان ساختند که: «...در چارچوب مشی مصالحه ملی حزب توجه خود را به ایجاد زمینه های عودت قطعات شوروی از افغانستان، دفاع مستقلانه از کشور که زمینه را برای دیالوگ میان افغانها و حل جوانب خارجی مسئله افغانستان مساعد سازد، معطوف نمود. در تفاهم با رهبری اتحاد شوروی، ما اصل خروج قطعات شوروی را مطرح نمودیم. این امر که با مشی دولت جدید شوروی تحت رهبری میخائیل گرباچوف مطابقت داشت، اساس مطمئن را برای رفع برخی از عوامل که موجب دوام مداخلات خارجی و جنگ در افغانستان میگردید، مساعد نمود و تصمیم اصولی در نتیجه سیاست مصالحه ملی بتاريخ 26 حمل 1367 مطابق به 15 اپریل 1988 موافقتنامه های ژینو میان افغانستان و پاکستان به امضا رسید و

72 - ر. ک: به مجموعه بخشی از بیانیه های شهید دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، منتشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان، صفحات 325 و 326

73 - ر. ک: به مجموعه بخشی از بیانیه های شهید دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، منتشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان، صفحه 128

دو قدرت بزرگ اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا در پای این سند به عنوان تضمین کنندگان امضا نمودند. خروج کامل قوای شوروی از افغانستان در 26 دلو 1367 که یک تصمیم تاریخی و عمل جسورانه حزب و دولت جمهوری افغانستان بود از یک سو صداقت دولت جمهوری افغانستان را در اجرای تعهدات ناشی از موافقتنامه های ژینو ثابت ساخت و از سوی دیگر نشان دهنده آن بود که حزب و دولت با قبول تمام عواقب آن، قاطعانه مصمم بوده است از وطن خود مستقلانه دفاع نماید و وظایف وطندوستانه خود را در شرایط فقدان قوای خارجی انجام دهند. ولی دولت های پاکستان و ایالات متحده امریکا بحیث امضا کننده و تضمین کننده موافقتنامه های ژینو، مواد و روحیه موافقتنامه های ژینو را در رابطه با قطع مداخلات علیه جمهوری افغانستان، بطور خشن و دوامدار نقض کردند و در نتیجه مداخلات خارجی نه تنها قطع نگردید بلکه شدت و وسعت بیشتر کسب نمود» (74).

به ملحوظ فوق، دوکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان بعد از خروج قطعات نظامی اتحاد شوروی از افغانستان نیز، بارها و بطور مکرر راه حل های جامع، معقول، صلح آمیز و سیاسی را هم برای حل ابعاد داخلی جنگ و هم برای ابعاد خارجی آن مطرح و آمادگی دولت جمهوری افغانستان

74. ر. ک: به مجموعه بخشی از بیانیه های شهید دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، منتشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان، صفحه 135

را برای عملی نمودن این راه های حل پیشنهاد نموده بودند. یکی از این راه های حل را که انعکاس وسیع بین المللی داشت، طی بیانیه شان در نهمین اجلاس رهبران کشورهای جنبش عدم انسلاک منعقد شده سال 1368 در بلگراد، مطرح نمودند. درین پیشنهادات افزون بر طرق حل دموکراتیک علل داخلی جنگ، در زمینه حل ابعاد خارجی آن؛ چنین خاطرنشان ساختند:

«بمنظور حل ابعاد خارجی قضیه، جمهوری افغانستان پیشنهاد مینماید تا یک کنفرانس بین المللی به اشتراک افغانستان، پاکستان، ایران، هند، چین، ایالات متحده امریکا، اتحادشوروی، رئیس جنبش عدم انسلاک و سایر کشورهای ذیعلاقه دایر گردد. این کنفرانس در مرحله نخست بخاطر تقویت آتش بس در افغانستان روی قطع ارسال همه انواع اسلحه به طرفین متخاصم به موافق خواهند رسید. در قدم بعدی کنفرانس مذکور موقف حقوقی، بیطرفی دایمی و غیر نظامی ساختن افغانستان را که در قانون اساسی جدید تسجیل می گردد، تضمین و حمایت خواهند کرد.» (75).

پیشنهادهای مکرر صلحخواهانه جمهوری افغانستان توأم با دفاع قاطع در برابر پلان های بی نتیجه جنگجویانه نظامیان پاکستان که توسط افراطی ترین بخشهای اپوزسیون مسلح مقیم

75. ر. ک: به مجموعه بخشی از بیانیه های شهید دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، منتشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان، صفحه 112.

پاکستان تعمیل می‌گردد، زمینه های تجرید آنان را در ذهنیت های عامه تدارک و به استحاله رفتن امکانات تعرضی شان را باعث گردید. در نتیجه؛ با گذشت زمان و اثبات برتری نظامی و سیاسی جمهوری افغانستان، یک بار دیگر وضعیت برای حل سیاسی بُعد داخلی معضله افغانستان مطابق به پلان صلح پنج فقره یی سازمان ملل متحد، چنان مساعد گردید که هیچیک از جناح های اپوزسیون داخلی و حامیان خارجی آنان نتوانستند در مخالفت رسمی با آن قرار گیرند.

پلان صلح سرمنشی ملل متحد که بر مبنی مذاکرات طولانی میان جناحهای داخلی و خارجی معضله افغانستان تنظیم گردیده بود، در دوره انتقالی تمام صلاحیت ها به «مکانیزم (دستگاه یا سازمان سیاسی) بیطرف ولی قابل قبول با اختیارات و قدرت لازم» سپرده میشد که از افراد بیطرف ولی قابل قبول برای سه طرف اصلی داخلی معضله افغانستان (1 - دولت جمهوری افغانستان، 2 - تنظیم های اپوزسیون مقیم پاکستان و ایران، 3 - پناهندگان افغانستان مقیم غرب) تشکیل میگردد.

درحالیکه همه آمادگی ها برای انتقال قدرت دولتی به شورای متشکل از افراد بیطرف و برقراری صلح گرفته شده بود، صلح توافق شده با توطئه سازمان داده شده یی سبوتاژ گردید که از جانب اتحاد شوروی درحالت نزع تحت رهبری باریس یلتسین و متحدین منطقوی آن، سازماندهی و با استفاده از «ستون پنجم» شان در مقامهای دولتی (ملکی و نظامی) و در کادر رهبری حزب وطن، به شکل کودتای نظامی علیه دوکتور

نجیب الله در 26 حمل 1371 عملی گردید. بعد از آن کودتاچیان قدرت را در 8 ثور به «مجاهدین» انتقال و در تداوم آن رژیم های دولتی در حالی یکی بعد دیگر تعویض گردیدند که جنگ کماکان ادامه داشت.

درسنامه شماره بیست و هشتم:

حزب وطن وارث و ادامه دهنده راه و آرمانهای نهضت های ترقیخواهانه معاصر افغانستان

(قسمت اول)

از مرور درسنامه های قبلی فهمیدیم که حزب وطن بر بنیاد اندیشه سیاسی مصالحه ملی خواهان تحقق پروسه گذار از جامعه سنتی به جامعه نوین (مدرن) است. دستیابی به چنین هدفی در حقیقت همان آرمانی است که نهضت های قبلی ترقیخواهانه معاصر افغانستان مطرح نموده و درین راه با فداکاری مبارزه نموده و قربانی های بزرگ دادند. بنابراین حزب وطن خویش را وارث و ادامه دهنده همین نهضت ها میداند. مسئله را توضیح میدهیم:

سیر گذار از جامعه سنتی بسوی جامعه مدرن در افغانستان، از همان آغاز با مبارزه شدید متقابل میان نیروهای ترقیخواه، ارتجاعی و محافظه کار و توأم با پیشروی ها، جازدن

ها و عقبگردهای مدّش ادامه داشته و ادامه دارد. نهضت‌های فکری - سیاسی ترقیخواهانه، در آغاز و تداوم این گذار نقش استقامت دهنده و اثرگذار بجا گذاشته‌اند که درین میان میتوان از نهضت فکری - سیاسی سید جمال‌الدین افغان بمثابه آغازگر این پروسه و به تعقیب آن از نهضت‌های مشروطیت اول، مشروطیت دوم (مرحله اول و دوم)، نهضت دوره هفتم شورای ملی و نهضت دهه دموکراسی نام برد.

حزب وطن در وضعیت کنونی سیاسی افغانستان، حزب خرد ورز سیاسی است که برای نخستین بار در تاریخ معاصر افغانستان با مراجعه به مبانی فکری - سیاسی و تجارب عملی نهضت‌های ترقیخواهانه فوق‌الذکر و نتیجه‌گیری از کارنامه‌ها و اشتباهات آنان، دستگاه اندیشه‌ای - سیاسی افغانی (اندیشه سیاسی مصالحه ملی) را انسجام بخشیده، اهداف خویش را جهت دستیافتن به انجام رسالت ناتمام همین نهضت‌ها (اعمار جامعه مدرن) مشخص، افزار و اسلوب مباره خویش را برای دست‌یابی به این اهداف انتخاب نموده است.

جهت درک چگونگی پیوند و ارتباط تاریخی مبانی اندیشه‌ای - سیاسی حزب وطن با دیدگاه‌ها و مواضع نهضت‌های ترقیخواهانه تاریخ معاصر افغانستان و اینکه حزب وطن اینک در تداوم مبارزات ملی و ترقیخواهانه نهضت‌ها، جهت انجام رسالت ناتمام آنان مبارزه مینماید؛ لازم است نخست از همه نظری‌گذاری به دیدگاه‌ها، مواضع و اهداف نیروهای مؤثری بیندازیم که در برداشتن نخستین گامهای پروسه گذار افغانستان

از جامعه سنتی به جامعه مدرن و یا در تداوم و در بطن این پروسه، ریشه گرفته، سربلند نموده، بهرور شده و سرانجام با ایفای نقشی، سرکوب و یا نفی گردیده اند.

شواهد و اسناد تاریخی مؤید آن اند که نخستین نشانه های آغاز پروسه گذار افغانستان از یک جامعه سنتی به جامعه مدرن، در اواخر دور دوم سلطنت امیر شیرعلی خان (1872 - 1878)، تحت تاثیر افکار سید جمالالدین افغان؛ این شخصیت نامدار تجددگرای اسلامی، با «نوآوری» در برخی عرصه های فرهنگی جامعه آغاز گردید. دیدگاه تجددگرایانه سید جمال الدین افغان از این نقل قول او به خوبی استنباط می گردد که او طی مناظره علمی خود با فیلسوف فرانسوی ارنست رنان در پوهنتون سوربون فرانسه در مورد «رابطه دین با فلسفه»، بیان نموده بود. گواشون در کتاب خویش بنام «رد به نیچیریه»، که در سال 1942 م منتشر نموده، بحثی دارد تحت عنوان «جواب جمال الدین افغان به رنان»، در همین بحث سیدجمال الدین افغان میگوید: «تا زمانیکه بشر در جهان است، پیکار میان پژوهش آزادانه و احکام جزمی ادامه خواهد داشت و بیم من آنست که فرجام این پیکار، پیروزی اندیشه آزاد نباشد. زیرا توده

مردم از عقل بیزارند و تنها خواص و هوشیارانند که از عقل بهره مندند.» (76).

می بینیم که سید در دیدگاه فوق الذکر خود، اگر از یک طرف به دفاع از «اندیشه آزاد» و به انتظام «عقلانی» زندگی (بر ضد «جزمگرایی») تأکید دارد؛ از سوی دیگر عدم باور خود را به «توده مردم» درین انتظام تا سرحد ابراز «بیم» نشان میدهد. بی باوری که او را برخلاف توجه به تلاش طویل‌المدت و اما اصلی و ضرورِ تنویر «توده مردم»، به سوی تعجیل توجه به «خواص» کشانید و در نتیجه این اشتباه بود که او جهت تگدی تحقق آرمانها و اهداف ترقیخواهانه خویش، از دربار یک امیر و سلطان به امیر و سلطان دیگر کشانیده می شد و سرانجام هر مراجعه، جز تحقیر و توهین و رانده شدن از کشوری به کشور و کشورهای دیگر، حاصلی بدست نمی آورد. ولی مبارزه و سهم شاکردان او در اثر گذاری بر انکشافات بعدی در کشورهای اسلامی؛ هم در میان نیروهای ترقیخواه و هم بنابر نفوذ بعدی شبکه های استخباراتی دول استعماری (بخصوص برطانیه) در میان هواداران او با تبارز گرایش های راست افراطی، قابل توجه اند.

ابعاد مختلف دیدگاه های تجددگرایانه سیدجمال الدین افغان، از این نظر او نیز به خوبی تصور شده میتواند که در مورد

76. گواشون، رد به نیچیریه، صفحات 173 - 175، برگرفته از: حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب: از حمله ناپلئون به مصر تا جنگ جهانی دوم، صفحه 104.

نشر جریده و فواید دنیایی آن نگاشته و برین بنیاد جریده را افزار ترقی و مدنیت دانسته؛ در زمینه چنین مینویسد: «جریده انسان خواهان سعادت را دوربینی است جهان نما و زره بینی است حقیقت پیرا و راهبريست نیک فرجام و صدیقی (فردی که به عهد خود وفا مینماید) است سعادت انجام و طبیبی است شفیق و ناصحی است متواضع و مؤدبی است خاضع و دیده بانی است بیدار و حارثی (نگهبان) است هوشیار و مربی ای است کامل از برای عموم ... و نیکو ترین منبهی (بیدار کننده) است غافلین را و روح بخش است دل‌های مرده را و برانگیزنده است افکار افسرده را و در وحدت جلیس (همنشین و همدم) است و در وحشت انیس. عالمان راست سرمایه، عارفان راست پیرایه، تاجران را رهبر و حاکمان را مشیر (مشورت کننده) معدلت گستر. زارعان را قانون فلاح است و صانعان را اسناد صناعت و جوانان را دبستان و عوام راست ادبستان، ارباب بسیرت راست نوردیده و خداوند سیاست را دستوریست پسندیده و مدنیت را حصنی (پناهگاه و جای محکم) حصین (استوار) و سعادت انسانی را حبلی (ریسمان) است متین و شرف و منزلت و رفعت جریده و کثرت آن بر حسب ترقی امم است در علوم و معارف و عروج آنهاست به مدارج مدنیت. ... پس هر امتی که جوین سعادت و خواهان رفاهیت باشد باید بداند که بغیر از جراید و اخبارنامه های یومیه به مقصود اصلی و به مطلوب حقیقی خود نخواهد رسید. ... بشرط آنکه صاحب جریده بنده حق بوده باشد، نه عبد دینار و درهم. زیرا که اگر بنده دینار و درهم بوده باشد، حق را باطل و ناحق و خاین را امین و امین را

خاین و صادق را کاذب و کاذب را صادق ... و حسین را قبیح و قبیح را حسین و موهوم حقیقی را موجود و موجود حقیقی را موهوم می نماید و البته عدم اینگونه جریده از وجود آن به مراتب غیرمتناهی بهتر است.» (77)

بنابر اهمیت «جریده» نزد سیدجمال الدین افغان بود که خودش در آغاز، طی سالهای 1242 - 1245 مطابق 1863 - 1866 به انتشار جریده قلمی ای بنام «کابل» مباردت ورزید و بعد از تبعید او از افغانستان بود که بر بنیاد توصیه های او به امیر شیرعلی خان و نقش سید نورمحمدشاه صدراعظم آن وقت، که از هواداران افکار سیدجمال الدین افغان بود، نوآوری های صورت گرفت. روزنامه شمس النهار در 1868م به نشرات آغاز نمود. افزون بر آن امیر شیرعلی خان بعد از سفر خویش (1869م) به هندوستان تحت تاثیر تکنالوژی و مدرنیزم دولت برتانوی هند قرار گرفت و به اصلاحات بیشتر زمینه داد: او به تنظیم اردوی اقدام کرد. کارخانه اسلحه سازی را تاسیس کرد، صنعت چاپ را به افغانستان آورد و علاوه بر جریده شمس النهار، به نشر کتب، تعلیم نامه ها و لوايح دولتي اقدام کرد، نظام پُستی را تشکیل و تنظیم و به اعمار شهرک نظامی شیرآباد (شیرپور) اقدام، تعلیمات ملکی و نظامی را با تاسیس برخی

77 - مقالات جمالیه، جمع آوری مرزا لطف الله خان - از جراید کلکته هند، به کوشش صفات الله جمالی، انتشارات خاور، تهران، 1330 هـ، بخش فواید جریده.

مکاتب ترویج؛ تشکیلات اداری را مدرنیزه کرد، مقام صدارت را در سال 1874 تشکیل و اعضای کابینه را تعیین نمود.

سلسله این اصلاحات با آغاز جنگ دوم افغان و انگلیس (دسمبر 1878م)، شکست امیرشیرعلیخان و سرانجام مرگ او (فبروری 1879م) متوقف گردید. با به تخت نشینی امیرمحمد یعقوب خان پروسه اصلاحات قطع و بعداً در زمان امیرعبدالرحمن (1880 - 1901م) با بکاربرد شدت عمل و سرکوب خشن، ساختارهای محلی قدرت ملوک الطوایفی مضمحل و دولت مرکزی تقویت و در عین حال: «سرحدات افغانستان ... شکل فعلی خود را اختیار کرد. میراث دوم [عبدالرحمن خان تامين] مرکزیت در افغانستان است. [همچنان] در دوران او بود که یک اردوی (ارتش) متشکل در حدود صدهزار نفر بوجود آمد؛ سوم [اینکه] سازمان قضایی افغانستان شکل مرکزیت بخود گرفت و قضات در چارچوب دولت آورده شدند.» (78)، همچنین در همین زمان «گرفتن مالیات در سراسر کشور تعمیم یافت، سلاح بصورت عمومی از دسترس مردم گرفته شد و به انحصار دولت درآمد.» (79). همچنان «ماشین های صنعتی که تا اخیر زمامداری امیرعبدالرحمن خان به افغانستان وارد گردیده بودند؛ قرار ذیل اند:

78. اشرف غنی احمدزی، برگرفته از: ظاهر طنین، افغانستان در قرن بیستم، از مجموعه برنامه های بی. بی. سی، صفحات 19 و 20.

79. اشرف غنی احمدزی، همانجا، صفحه 20.

- 1 . ماشین های ضرب مسکوکات (ضربخانه)
 - 2 . کاشین تفنگ سازی هنری مارتین.
 - 3 . ماشین کارتوس سازی تفنگ هنری مارتین.
 - 4 . دستگاه بخار و کارخانه های آهنگری و توپ سازی
 - 5 . ماشین آلات عرق کشی.
 - 6 . ماشین دباغی . چرمگری.
 - 7 . ماشین بوت و خیمه دوزی.
 - 8 . ماشین صابون سازی و شمعریزی.
 - 9 . ماشین باروت و گلوله سازی.
 - 10 . فابریکه پشمینه بافی.
 - 11 . مطبعه»(80)
- بعد از مرگ امیرعبدالرحمن و اعلان پادشاهی امیر حبیب الله (اکتوبر 1901) شدت عمل دولت جهت سرکوب مخالفین سیاسی تقلیل یافت. جریده سراج الاخبار افغانی(1905م) به نشرات آغاز کرد، سیستم جدید معارف اساس گذاشته شد و ملا

امامان مساجد ملزم به تطبیق پروگرام معارف گردیدند. مکتب حبیبیه (1903م) و همچنان مکتب حربیه (1909م) تاسیس شدند. فابریکه برق جبلسراج (1907)، مطبعه جدید و اولین شبکه 25 لینه تلفون به کار افتیدند. برخی از فابریکه های دیگر؛ کانال های آبیاری و راه های مواصلاتی نیز اعمار گردیدند.

در چنین فضایی بود که: «جنبش مشروطیت ... در محیط روشنفکری شهری سربرآورد و راه را بسوی آزادی آینده کشور از تسلط بریتانیا هموار ساخت. رئیس نهضت مشروطه مولوی محمدسرورخان الکوزی کندهاری متخلص به واصف بود که قبلاً بحیث محرر نخستین سراج الاخبار ایفای وظیفه مینمود و در سال 1323 هـ ق بحیث معلم لیسه حبیبیه مقرر شده بود. ... بعضی رفقای دیگر شان هم بحیث معلم در آن مکتب پذیرفته شدند. در مکتب فرصت بیشتر مساعد گردید تا منورین مذکور باهم نشسته، راجع به مشروطیت و اوضاع و مردم تبادل افکار نمایند.

سرانجام همین روشنفکران گردهم آمدند و اولین حرکت سیاسی کشور را به تاریخ 16 صفر 1327 هـ ق در کانون مکتب حبیبیه بطور سری و محرم بنیادگذاری نمودند که در تاریخ افکار و مبارزات سیاسی جامعه افغانی بنام جنبش مشروطیت شناخته می شود.

اهداف اساسی جنبش مشروطیت عبارت بودند از:

1. اطاعت به اصول اسلام و تقدیس قرآن عظیم و قبولی تمام احکام اسلامی.
2. کوشش مداوم در بدست آوردن حقوق ملی و مشروطه ساختن رژیم حکومت تحت نظر نمایندگان ملت و تامین حاکمیت ملی و حکم قانون.
3. سعی در راه تلقین عامه به درستی امور معاشرت و نکوهش عادات ذمیمه.
4. آشتی و حسن تفاهم بین تمام اقوام و قبایل افغانستان و تحکیم وحدت ملی.
5. سعی در اصلاح ملت از راه صلح و آشتی، نه با دهشت افگنی و استعمال سلاح و زور.
6. تعمیم معارف و مکاتب و وسایل بیداری مردم و مطبوعات.
7. تاسیس مجلس شورای ملی از راه انتخابات آزاد نمایندگان مردم.
8. تحصیل استقلال سیاسی و آزادی افغانستان و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دنیای خارج.] در حاکمیت امیر حبیب الله سیاست خارجی افغانستان تحت نظر دولت استعماری بریتانیا قرار داشت - ف. ودان[

9. تامین اصول مساوات و عدالت اجتماعی.

10. بست مبانی مدنیت جدید از صنعت و حرفت و ساختن راه ها و شهرها، تاسیسات و منابع آب و برق و غیره.

این ده مبدأ را ایشان به تعبیر قرآنی «تلك عشرة كاملة» می گفتند. پیشوایان جمعیت عقیده داشتند که حتی المقدور از راه سلم و صلاح و تلقین مصلحانه [(صلح آمیز - ف. ودان)] مرام خود را پیش ببرند.» (81)

جنبش اول مشروطیت که خود را «جمعیت سری ملی و یا اخوان افغان» می نامیدند، افشاً و متأسفانه با اعدام و شکنجه و زندانی شدن چهره های شاخص آنان توسط امیر حبیب الله سرکوب گردید، ولی بقایای آن یک بار دیگر به دور جریده «سراج الاخبار» که در سال 1911 با مسوولیت محمود طرزی، یکی از شاگردان سیدجمالالدین افغان بود، به نشرات آغاز نمود. این جریده خود به کانونی برای تجمع مشروطه خواهان برای بار دوم (نهضت دوم مشروطیت) گردید. مبارزه مشروطه خواهان درین دور توأم با خصومت های درون دربار، باعث قتل امیرحبیب الله و به پادشاهی رسیدن امان الله گردید که خود عضویت یکی از شاخه های مشروطه خواهان را داشت. با به قدرت رسیدن امان الله خان نهضت دور دوم مشروطیت وارد مرحله جدید (مرحله

دوم) خود گردید. اولین اقدام امان الله خان مطابق برنامه مشروطیت، اعلان استقلال افغانستان و حصول آن بود. افزون بر آن شاه امان الله خان با تاسیس برخی دستگاه‌های کوچک صنعتی (مونو فکتورها)، و تاسیس مکاتب و انجمن‌های ادبی، «کشف حجاب» زنان و ارتقای نقش اجتماعی آنان، ادامه یافت. امان الله خان با همکاری جنبش مشروطه، «نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» که حکم قانون اساسی امروز را دارد، به تصویب رسانید و بدین طریق افغانستان برای نخستین بار صاحب قانون اساسی گردید. بر بنیاد ارزشهای این قانون، همه در برابر قانون، بدون در نظر داشت نژاد و مذهب مکلفیت‌ها و حقوق مساوی داشتند. برای نخستین بار آزادی برده‌های خانگی اعلام و برده‌داری لغوه گردید. در زمینه معارف نیز کارهای صورت گرفت، آزادی مطبوعات و نشرات تسجیل گردید و جراید امان افغان، ارشادالنسوان، حقیقت، ابلاغ، ثروت، اتحاد مشرقی، ستاره افغان، غازی، اتفاق اسلام، طلوع افغان، بیدار، معرف معارف، مجموعه عسکریه، مکتب، آئینه، مجموعه صحیه و اصلاح و همچنان اولین نشریه غیر دولتی و آزاد بنام «انیس» توسط محی الدین انیس، در مرکز و برخی ولایات به نشرات آغاز نمودند. قانون، تشبث صنعتی و تجارتی را برای شهروندان افغانستان به رسمیت شناخت؛ اصلاحات در نظام قضایی صورت گرفت و برای رشد اقتصادی کشور ماشین‌های تولیدی به کشور وارد شد.

حضور لایه‌های مختلف نهضت دوم مشروطیت در قدرت، به مرور زمان خطوط تفاوت‌های فکری را میان آنان روشنتر

ساخت که در نتیجه آنها به مشروطه خواهان (شاهی مشروطه) و جمهوری خواهان منقسم و حتی دسته سوم هم تحت تأثیر انقلاب اکتوبر، گرایش های چپ سوسیالستی را تبارز میدادند.

حلقه «اعتدالیون» معتقد بودند که: «تعاذل و موازنه سر (رمز) بقاست، هر چیزی که از تعادل خارج شود، منقلب و معدوم می شود. حتی به نظر آنان اسلام که دینی است پویا و رهبری کننده و رهاییبخش، حد وسط و میانه روی را در عبادات و معاملات توصیه می کند. لهذا آنان تطبیق یک پروگرام خالص پیشرفته غربی و مترقی را در یک کشور عقب نگهداشته شده سنتی چون افغانستان غیر عملی میدانستند و طرفدار تحول تدریجی و محدود بودن تغییرات و دگرگونی عادی بودند.» (82)

حلقه سیاسی رادیکالها که طرفدار «تحولات سریع انقلابی» و خواهان تربیه جوانان با چنین روحیه بودند، «با شرایط سنت گرایی های ارتجاعی و عقب گراهای خرافی و متحجران موافق نبودند و عمل کننده آنان یعنی عمامه به سרהایی را که باسؤاستفاده از دین و بنام دین هر نوآوری و ترقی و تجدد را با ضدیت مواجه می ساختند و با تفکر و خرد انسانی و مدنیت، مخالفت میکردند، دشمنان دانش میدانستند.» (83) بر چنین مبنی بود که غلام محی الدین آرتی تغییر الفبای عربی را به

82. پوهاند سید سعدالدین هاشمی، نخستین کتاب در باره جنبش مشروطیت خواهی در افغانستان، جلد دوم، صفحه 245

83. پوهاند سید سعدالدین هاشمی، نخستین کتاب در باره جنبش مشروطیت خواهی در افغانستان، جلد دوم، صفحه 247.

لاتین مطرح، روی آزادی زنان به شکل کشورهای اروپایی پافشاری میکردند. آنها که خواهان صدارت و مسوولیت کابینه نزد شورا- که در حقیقت تضعیف اختیارات شاه بود- با مخالفت های پادشاه مواجه گردیدند. رادیکالترین بخش آنان که گرایشهای سوسیالیستی را تبارز میداند، در بین مردم بنام «بلشویک» شهرت یافتند.

نهضت دوم مشروطیت با تحریکات سازمانیافته بوسیله حلقات مذهبی وابسته به استعمار انگلیس علیه غازی امان الله پادشاه ترقیخواه افغانستان و سرانجام با سقوط سلطنت در نتیجه حمله حبیب الله کلکانی بر کابل و همنوایی ستون پنجم وابسته به استعمار در حاکمیت دولتی، به فروپاشی سوق و رهبران آن یا از وطن متواری، یا هم توسط «امیر حبیب الله کلکانی» اعدام و زندانی گردیده، تحت شکنجه قرار گرفتند و چه بسا که بعد از به پادشاهی رسیدن محمدنادر، به جوخه های اعدام و غل و زنجیر و زندان سوق و در نتیجه به نهضت دوم مشروطیت نقطه پایان غم انگیز گذاشته شد. اما نهضت ترقیخواهانه بازهم در یک موقع مساعد قامت بر ابراشت که آن را در دسنامه بعدی دنبال خواهیم کرد.

درسنامه شماره بیست و نهم:

حزب وطن وارث و ادامه دهنده راه و آرمانهای نهضت های ترقیخواهانه معاصر افغانستان

(قسمت دوم)

اختناق ناشی از سقوط سلطنت غازی امان الله تا آغاز دورهٔ صدارت شاه محمود خان (ثور 1325. می 1946) ادامه یافت و در این دوران بود که یک بار دیگر با آغاز دورهٔ صدارت شاه محمود خان و آزادی زندانیان سیاسی و بخصوص در آستانهٔ کمپاین و در جریان کار دور هفتم شورای ملی (1328 هـ مطابق 1949 م)، نخست جریان سیاسی ویش خلمیان (1326 هـ مطابق 1947 م) به رهبری عبدالرؤف بینوا و بعدتر جمعیت وطن (1329 هـ مطابق 1950 م) تحت رهبری میرغلام محمد غبار، حزب خلق (1329 هـ مطابق 1950 م) تحت رهبری دوکتور عبدالرحمن محمودی و همچنان اتحادیهٔ محصلین (ثور 1329 هـ مطابق می

1950م) تاسیس و دور جدید از نهضت سیاسی آغاز گردید که بنابر همین ملحوظ در تاریخ بنام «نهضت دوره هفتم شورای ملی» یا هم «جنبش مشروطیت سوم» نیز یاد می‌گردد.

1. نهضت ویش زلمیان:

ویش زلمیان که در سال 1326 هـ (1947م) تحت رهبری عبدالرؤف بینوا تاسیس گردید، ارگان نشراتی ای داشت بنام «انگار» که با مدیریت مسوول فیض محمد انگار به نشر می‌رسید. افزون بر آن نشریه بنام «ولس» با مدیریت مسوول گل پادشاه الفت نشر می‌شد که از لحاظ دیدگاه‌ها و مواضع خود با ویش زلمیان نزدیک بود و با این جریان سیاسی همکاری مینمود. «ویش زلمیان میکوشید تا اساسات مبارزه خود را مطابق روحیه ملی افغانی عیار ساخته و از کدام ایدولوژی طرح شده مشخص در خارج، پیروی ننماید.» (84). افزون بر آن این نهضت بر تامین وحدت ملی، تحقق دموکراسی ملی، رشد و انکشاف اقتصادی، تاسیس بند و انهار و فابریکات صنعتی، میکانیزه شدن زراعت، انکشاف علم و دانش و گسترش شبکه تحصیلات عالی و بخصوص تاسیس مکاتب در شهرها و دهات، مبارزه علیه فساد در ادارات دولتی و همچنان بر حصول خودارادیت پشتونهای مقیم آن طرف خط نامنهاد «پورند» تأکید مینمودند.

در آستانهٔ تدویر انتخابات برای دورهٔ هشتم شورای ملی و ترس دولت از گسترش نهضت ترقیخواهانهٔ کشور بود که حکومت شاه محمودخان برعکس سالهای اول حکومت خویش، اقدامات سرکوبگرانه علیه نهضت ترقیخواه کشور را آغاز و نخست از همه جریدهٔ انگار را در ماه حمل 1331 (اپریل 1350) مصادره و تعداد زیاد از کادرها و فعالین ویش زلمیان در حالی زندانی گردیدند که عده ای به شمول عبدالرؤف بینوا بحیث دیپلمات و کارمند سفارتخانه های افغانستان در خارج مقرر گردیدند و بدین طریق نهضت ویش زلمیان پراکنده ساخته شد.

2. جمعیت وطن:

جمعیت وطن در سال 1329 (1950) تحت رهبری میرغلام محمد غبار تاسیس گردید و جریده ای را بنام «وطن» با مدیریت مسوول علی احمد خروش، بمثابه ارگان نشراتی خود به نشر میرسانید. اهداف اساسی جمعیت وطن را: «ترغیب اساس دموکراسی در تمام ساحات حیات اجتماعی در شرایط مشروطه، یک عده آزادی های بورژوازی چون تاسیس سازمانهای سیاسی، انتخاب آزاد شغل، آزادی تغییر محل سکونت، مصونیت فردی، برابری مذهبی و ملی کنجانیده شده بود.» (85)

افزون بر آن جمعیت وطن از تسریع رشد اقتصادی حمایت و با تراکم سرمایه در دست «یک عده اشخاص انگشت شمار»

مخالفت نموده و از «بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی» و رشد صنایع خفیفه حمایت بعمل می آورد. «علت وضع نابسامان دهقانان را مالکیت خصوصی بر زمین و سودخواری میدانستند» و برای بهبود زندگی آنان پیشنهاد می کردند که بر «سیستم زمینداری تجدید نظر شود و اندازه ساحه زمینداری خصوصی محدود» و «تاسیس کوپراتیف های دهقانی و بانک زراعتی» عملی گردند. این جمعیت تأکید مینمود که «ما طرفدار شاهی مشروطه هستیم»، اما «تغییر سیستم اداری از طریق تصویب قوانین مناسب» و همچنان از حکومت قانون طرفداری و در عرصه بین المللی از «نهضت های ملی - آزادیبخش و مبارزه علیه استعمار» جانب داری مینمود.

حکومت شاه محمود خان، جریده وطن - ارگان نشراتی - این جمعیت را نیز در آستانه انتخابات دور هشتم شورای ملی (1331) مصادره و در انتخابات با دستکاری در نتایج انتخابات از رفتن میرغلام محمد غبار به پارلمان جلوگیری و به تعقیب آن با تقرر سردارمحمد داوود بحیث صدراعظم و مظاهره محصلین بر ضد دستکاری در نتایج انتخابات، فعالیت جمعیت وطن غیر قانونی گردید.

3. جمعیت خلق:

جمعیت سیاسی خلق تحت رهبری دوکتور عبدالرحمن محمودی در 1329 - 1950 تاسیس و ارگان نشراتی آن «ندای خلق» نام داشت که با مدیریت مسوول انجنیر ولی محمد عطایی

به نشر میرسید. این جمعیت خود را «خدمتگار و رهبر خلق» خوانده، به «مبارزه در راه حق مردم»، «مبارزه علیه استثمار و دشمنان منافع مردم» و «متکی بر اصول دموکراسی» متعهد بوده، بر «تطبیق دموکراسی و عدالت اجتماعی»، «تاسیس پارلمان و انجام انتخابات آزاد»، همچنان «شرکت مردم در اداره کشور از طریق احزاب سیاسی» تأکید و از «حقوق اصناف» حمایت و «از روش حکومت و طرز اداره، فساد و ظلم» انتقاد بعمل می آورد و خواهان «توازن بین قوای اجرائیه، تقنینیه و قضائیه» بود. همچنان «بر یک عده آزادی های بورژوازی چون: آزادی مطبوعات و افکار، مصونیت منازل و افراد اصرار مینمود» و «علیه انحصار سرمایه بزرگ تجارتي» مبارزه می کرد و خواهان «ملی شدن رشته های اساسی اقتصاد» بود.

فعالیت جمعیت خلق نیز در سال 1331 غیر قانونی اعلان، جریده «ندای خلق» مصادره شده و دوکتور عبدالرحمن محمودی زندانی گردید.

4. اتحادیه محصلین:

این اتحادیه که در اول در تفاهم با حکومت، تحت سرپرستی دوکتور محمد انس رئیس پوهنتون کابل با شرکت تعداد از محصلین پوهنخی حقوق پوهنتون کابل که اکثر آنان منسوب به فامیل های وابسته به دربار بودند، تشکیل و بعداً تعداد از محصلین سایر پوهنخی ها نیز با آنان پیوسته و درین موقع طی ملاقاتی که نمایندگان آنان در ماه ثور 1329 هـ ش با

شاه محمودخان صدراعظم داشتند، اجازه تشکیل رسمی اتحادیه متذکره را بدست آوردند. بعد از این بود که با گسترش تشکیلاتی اتحادیه، نمایندگان جریانات موجود سیاسی و سایر محصلین نیز در اتحادیه نفوذ و ابتکار عمل را از دسته مؤسسين اتحادیه بیرون کشیده و در نتیجه اتحادیه محصلین به منتقد جدی، جوان و با انرژی ضد حکومت مبدل و تحت تاثیر جریان های سیاسی قرار گرفت. سرانجام عده ای از اعضای اتحادیه زندانی و در نتیجه اتحادیه صرف چند ماه بعد از فعالیت رسمی خود، در قوس 1329 هـ ش از هم متلاشی گردید.

بعد از سرکوب نهضت مشروطیت سوم (نهضت دوره هفتم شورای ملی) بود که در زمان صدارت سردار محمد داوود (1332 - 1342)، باوجود تداوم رشد و انکشاف کشور در عرصه های اقتصادی و تحقق پلان پنچساله انکشاف اجتماعی - اقتصادی و رفع حجاب و شرکت گسترده زنان در ادارات دولتی و سایر امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، حقوق اتباع و آزادی های سیاسی سرکوب و قدرت بدست صدراعظم متمرکز گردید. این وضع تا ختم زمان صدارت سردار محمد داوود ادامه یافت. با ختم دوره صدارت محمد داوود و با انفاذ قانون اساسی جدید (1343 هـ ش) بود که یک بار دیگر زمینه های فعالیت سیاسی برای احزاب و جریات سیاسی؛ منجمله حزب دموکراتیک خلق افغانستان طی ده سال بعدی (1343 - 1352 هـ ش) مساعد گردید که در تاریخ بنام «نهضت دهه دموکراسی» یاد می گردد.

با توجه به بستر پر از فراز و نشیب مبارزات تجدد گرایانه نیروهای سیاسی ترقیخواه در افغانستان، از همان آغاز پروسه گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن (1251 هـ ش مطابق 1872 م)، تا انفاذ قانون اساسی شاهی مشروطه (1343 هـ ش مطابق 1964 م) میتوان نتایج ذیل را از آن استخراج نمود:

1. در طرح و تعمیل نخستین هسته های فکری - سیاسی تجدد گرایی در افغانستان و ادامه آن علمای دینی نقش قابل توجه داشته اند؛ زیرا:

الف - سید جمال الدین افغان که در طرح و تعمیل نخستین طلیعه های تجدد گرایی در افغانستان نقش انکار ناپذیر داشت، خود از میان علمای دینی اسلامی سربلند نموده بود. شاگردان و هواخوان فکری سید جمال الدین افغان در نهضت اول و دوم مشروطیت در افغانستان، نقش ترقیخواهانه ایفا نمودند. ولی با نفوذ شبکه های استخباراتی استعماری (بخصوص استعمار انگلیس) در میان شاگردان و هواداران این شخصیت تجددگرای اسلامی در عده ای از کشورهای اسلامی، نهضت فکری او را در جهت تشکیل سازمانهای سیاسی راست افراطی و حتی ترورستی، مورد سؤاستفاده قرار دادند.

ب - در نهضت اول مشروطیت تحصیل یافته های غیر دینی در کنار روشنفکران دینی قرار گرفتند که «پله ترازو به نفع علمای دینی نواندیش و اصلاح طلب که آنان بر منابع دینی مسلط بودند، متون ادبی و منابع جدید آگاهی داشتند و نیز در

موقعیتی بودند که به مشروطه، مشروعیت می بخشیدند سنگینی میکرد.» (86)،

ج - در مرحله اول مشروطیت دوم «کفه ترازو به نفع اصلاح طلبان و روشنفکران تحصیل کرده که بیشتر شان پان اسلامیت نیز بودند، سنگینی می کرد.» (87)

د - در ترکیب چهره های شاخص مرحله دوم مشروطیت دوم «اکثراً طبقه متوسط شهری و قشر روشنفکران مبارز قرار داشت ... که در ترکیب آنان نمایندگان اقشار و ملیت های مختلف کشور شامل بود. درین مرحله [نسبت به علمای دینی نواندیش] کفه ترازو به نفع روشنفکران مبارز و تحصیل کرده چربی می کرد.» (88). در همین مرحله اولین بار بود که در تاریخ کشور «روشنفکران مبارز و روحانیون نواندیش در برابر روحانیون واپسگرا، متجر و تاریک اندیش که قدرت و امتیازات مادی و معنوی و برخی از ارزشهای سنتی خود را مورد تهدید و خطر میدانستند، قرار گرفتند. این حلقات تلاش ورزیدند تا این تاریک اندیشان را از سهمگیری فعال در حکومت مرکزی به

86 - پوهاند سید سعدالدین هاشمی، نخستین کتاب در باره جنبش مشروطیت خواهی در افغانستان، جلد دوم، صفحه 239.

87 - پوهاند سید سعدالدین هاشمی، نخستین کتاب در باره جنبش مشروطیت خواهی در افغانستان، جلد دوم، صفحه 239

88 - پوهاند سید سعدالدین هاشمی، نخستین کتاب در باره جنبش مشروطیت خواهی در افغانستان، جلد دوم، صفحه 243

حاشیه برانند و نفوذ سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی شان را تضعیف نمایند.» (89)

حقایق فوق تاریخی مؤید آن اند که نقش علمای نواندیش دینی در آغاز نهضت ترقیخواهانه معاصر افغانستان برجسته بود و حقیقت خود به این معنی است که احکام عام متون اصلی دین مقدس اسلام (قرآن کریم و احادیث نبوی) از ظرفیت هایی نیرومندی برخوردار اند که با تفسیر توسط علمای نواندیش دینی، میتوانند مبانی عقیدتی استقامت دهنده ترقیخواهانه را در پروسه گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن تدارک و در نتیجه توده های مسلمان را درین پروسه بسیج نمایند.

2 - تجربه عملی نهضت اول، دوم و سوم مشروطیت (نهضت دوره هفتم شورا)، مؤید آن اند، زمانیکه گرایش های رادیکال «چپ» تعادل معقول میان خواسته های خویش با ذهنیت های اجتماعی را در نظر نگرفته اند، برای نیروهای وابسته به استعمار، ارتجاعی و حکام مستبد امکان و زمینه داده اند که مردم را علیه نهضت ترقیخواهانه تحریک و زمینه را جهت سرکوب نهضت و سوق جامعه بسوی بحران مساعد سازند. به همین جهت هم بود که در مرحله دوم مشروطیت دوم: «در بین روشنفکران وطنپرست، یک دسته عناصر مرموز، به شکل «حزب نقابدار» و مصنوعی رخنه کرد. این نقابداران

شارلتان، در مرکز و شرق کشور جهت فریفتن مردم، شعارهای دروغین «انقلابی» میدادند و ظاهراً از جمهوریت دم میزدند، اما اینها معنأ دشمن جدی دموکراسی و جمهوریت و ترقی بوده، برای دیگران خدمت میکردند. ... و زیر عنوان جمهوری خواهی برای از پا درآوردن، رژیم می کوشیدند.» (90)

همچنان تبارز گرایش های صادقانه افراطی جمهوريخواهی، سوسیالیستی و اصلاحات شتابزده درین مقطع از مشروطیت دوم؛ توأم با تحریکات سازمانیافته شبکه های فعال وابسته انگلیس، از یکسو باعث ترس پادشاه گردیده و از سوی دیگر به آغاز و تشدید تحریکات سازمانیافته بوسیله استعمار رانده شده انکلیس، زمینه داد که سرانجام کشور بسوی فاجعه دیگر سوق گردید.

3. لایه های آگاه و خردورز در نهضت مشروطیت، به اسلوب و روش «اصلاح ملت از راه صلح و آشتی، نه با دهشت افگنی و استعمال سلاح و زور» اتکأ و توجه داشته اند و توصیه مینمودند که: «تعادل و موازنه سر (رمز) بقاست، هر چیزی که از تعادل خارج شود، منقلب و معدوم می شود». همچنان «آنان تطبیق یک پروگرام خالص پیشرفته غربی و مترقی را در یک کشور عقب نگهداشته شده سنتی چون افغانستان غیر عملی

90. پوهاند سید سعدالدین هاشمی، نخستین کتاب در باره جنبش مشروطیت خواهی در افغانستان، جلد دوم همانجا، پاورقی صفحه 251.

میدانستند و طرفدار تحول تدریجی و محدود بودن تغییرات و دگرگونی عادی بودند».

4 - همه نیروهای سیاسی شامل دوره های مشروطیت اول، مشروطیت دوم و مشروطیت سوم، در حالیکه دست یابی به ارزشهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه مدرن را بمثابه اهداف دورنمایی شان در نظر داشتند، شعارها و سیاست های جاری شان را بادر نظر داشت حفظ و تحکیم منافع ملی و مطابق به مبرمترین اهداف کوتاه مدت قابل دسترسی در همان مقطع زمانی مطرح و جهت مبارزه برای تحقق شعارها و سیاست های متذکره، نیروهای شان را بسیج مینمودند.

در تداوم نهضت های ترقیخواهانه مشروطیت اول، دوم و سوم و بدون در نظر داشت تجارب این نهضت ها بود که در «نهضت دهه دموکراسی»، حزب دموکراتیک خلق افغانستان بنابر گزینش مبانی ایدولوژیک مارکسیستی - لیننستی و تعیین اهداف نزدیک و دورنمایی خویش بر بنیاد این ایدولوژی، گزینش اسلوب نظامی و استعمال سلاح برای کسب قدرت و تحمیل اصلاحات با زور بر مردم، باعث انحراف نهضت ترقیخواهانه از بستر طبیعی تاریخی آن گردید که نتایج فاجعه آمیز توأم با

مداخلات نظامی کشورهای خارجی و حتی ابرقدرت های جهانی، خونریزی های فراوان و ویرانی کشور را بار آورد. (91)

بادرنظرداشت نتیجه گیری های فوق از حقایق تاریخی و تجارب مثبت و منفی دوره های سه گانه مشروطیت و نهضت دهه دموکراسی بود که در درون حزب دموکراتیک خلق افغانستان دوبار تلاش بعمل آمد که تا با رفع انحراف متذکره جنبش ترقیخواهانه کشور دوباره در بستر طبیعی خویش قرار گیرد (92).

در پروسه تداوم تلاش دوم فوق الذکر بود که با نفی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در وضعیت سیاسی، حزب وطن تحت رهبری شهید دوکتور نجیب الله درین وضعیت حضور یافت و در نهایت به انحراف متذکره نقطه پایان گذاشت و یک بار دیگر نه تنها نهضت ترقیخواهانه کشور را در بستر رسالت ناتمام نهضت های مشروطیت اول، دوم و سوم افغانستان که همان پروسه گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن است، تنظیم و به درسهای اساسی این مبارزات توجه نمود؛ بلکه برای انجام چنین رسالتی دستگاه اندیشه ای - سیاسی منطبق به همین مقطع از رشد اجتماعی - اقتصادی افغانستان (اندیشه سیاسی مصالحه ملی) را در تمام ابعاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی

91. چنانچه که جزئیات مسئله طی درسنامه های شماره 4 - 7 همین سلسله توضیح گردید.

92. حقایق که در درسنامه های شماره 8 و 9 این سلسله توضیح گردید.

انتظام بخشید که نخستین دستگاه اندیشه ای - سیاسی در تاریخ
افغانستان محسوب می گردد. (93)

ختم

بادهومبورگ (جرمنی)

روز 4 شنبه، مؤرخ 12 اگست 2020

زندگینامه نویسنده:



فقیرمحمد ودان در شانزدهم حوت 1326 خورشیدی درشهرجلال آباد تولد شده است. دارای دیپلوم لسانس در رشته پیداکوژی است. او طی سالهای 1348-1358 خورشیدی در یکی از لیسه های عالی شهر کابل سمت معلمی داشت. در سال 1358 زندانی سیاسی بود. در جدی 1358 از زندان آزاد و به حیث کادر علمی در ریاست تألیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیه شامل کار گردید. موصوف بعد از سال 1360 کار دولتی را کنار گذاشته مصروف کار حرفوی سیاسی شد.

فقیرمحمد ودان در سال 1346 خورشیدی عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را کسب و به فعالیت سازمانیافته سیاسی آغاز نمود. او همواره در سطوح مختلف ساختار تشکیلاتی حزب مسوولیت سازماندهی و پیشبرد امور تبلیغات و آموزش را بعهده داشت. در تداوم همین مسوولیت ها بود که در سال 1360 خورشیدی بحیث کارشناس در شعبه تبلیغ و فرهنگ کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان توظیف و در سنبله همین سال بحیث مسوول یکی از بخش های این شعبه مسوولیت پذیرفت. او در سال 1365 بحیث معاون و طی سالهای 1367 و 1368 بحیث رئیس شعبه تبلیغ و آموزش کمیته مرکزی ح. د. خ.، مسوولیت داشت. موصوف از اول حمل 1369 بحیث منشی کمیته ولایتی ولایت ننگرهار حزب د. خ. ا. انتخاب و در کنگره دوم حزب - که طی آن این حزب بنام حزب وطن مسمما گردید - شرکت نموده به عضویت هیئت رئیسه کنگره مذکور انتخاب گردید. موصوف بعد از ختم کنگره بحیث رئیس شورای ولایتی ولایت ننگرهار حزب وطن انتخاب و به این مسوولیت تا ثور 1371 ادامه داد. او طی سالهای 1369-1371 افزون بر مسوولیت حزبی، بحیث معاون ریاست تنظیمه زون شرق در امور ملکی نیز ایفای وظیفه مینمود. فقیرمحمد ودان در دفاع از جلال آباد به اخذ نشان عالی غازی امان الله و همچنان چندین نشان و مدال دیگر جمهوری افغانستان مفتخر گردیده است.

فقیرمحمد ودان در سال 1366 به عضویت کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و در کنگره سرطان 1369 بحیث عضو شورای مرکزی حزب وطن انتخاب گردید.

از فقیرمحمد ودان کتاب ها و رساله های متعددی به چاپ رسیده و به قلم او مضامین، تحلیل ها و تفاسیر سیاسی در مطبوعات و سایر رسانه های گروهی داخل کشور و رسانه های افغانی بیرون مرزی، منتشر گردیده است.